

ترجمه کتاب شریف

عقیده الشیعة

در بیان عقاید شیعیان
اثنی عشری

تألیف



علامه ی کبیر آیت الله المعظم حاج

میرزا علی حائری احقاقی

رضوان الله تعالى علیه

۱۲۶۶ - ۱۳۴۵ (ه ش)

ترجمه و تحقیق: گروه تحقیق و مترجمین مکتب امیر المؤمنین علی π





ترجمه کتاب شریف

عقیده الشیعة

در بیان عقاید شیعیان

اثنی عشری

تألیف

علامه ی کبیر آیت الله المعظم حاج

میرزا علی حائری احقاقی

رضوان الله تعالى علیه

۱۲۶۶ - ۱۳۴۵ (ه ش)

ترجمه و تحقیق: گروه تحقیق و مترجمین مکتب امیر المؤمنین علی π

این کتاب

زیر نظر و اشراف

آیت الله المعظم حاج میرزا عبد الله

فرزند بزرگوار

آیت الله المعظم حاج میرزا عبد الرسول حائری

احقاقی (ره)

چاپ و نشر گردید

سخن آغازین

انسان از گذشته‌های دور با پرسش‌هایی در ابعاد گوناگون درگیر بوده و این پرسش‌ها، تاریخی به درازای اندیشه بشری دارد. صرف نظر از انواع پرسش‌هایی که نوع افراد با آن روبرو بودند سؤال از جهان هستی، سازنده آن و وجود موجودی ماورایی و سؤال‌هایی از این دست که سهم بسیاری در تحیر فکری بشر داشتند، نیاز به یک متصدی پاسخ را آشکار می‌کرد.

با ورود اسلام و تعریف آن از سوی خاتم الانبیاء محمد ﷺ به عنوان دین اتم و اکمل و نیز با شیوع و گسترش مبانی دینی و رفع ظلمت‌های تحجر و جهل و پاسخ‌گویی به سؤالات گوناگون افق دید اندیشه بشری هم به سوی روشنایی گروید و توانست خود را از بند پرسش‌های کلیدی بدوی برهاند و وسعت و اوج بگیرد تا جایی که دین اسلام به عنوان نظام‌نامه زندگی بشری و برنامه‌ای که روشن‌گر طریق حق از باطل است، شناخته می‌شود. اما برای تلقی و درک درستی از دین، باید آن را از طریق معرفان و مفسران واقعی‌اش، یعنی پیامبر ﷺ و ائمه ع فراگرفت و تا وقتی که چهره‌ی واضح و تصویری صحیح از ایشان نداشته باشیم و علاوه بر علاقه و محبت به ایشان، معرفت عمیق نسبت به ایشان که به منزله پایگاهی استوار در مقابل هجمه خصم به شمار می‌آید نداشته باشیم، خصم، توانایی منفعل ساختن چنین دین‌داری و تحت الشعاع قرار دادن دین را خواهد یافت؛ و راهی برای شناخت و دستیابی به این کبریت احمر نیست مگر راهنمایان اصیل آن؛ ادله‌ای که مدلولشان واحد است و آن نیست مگر اسلام راستین، براهینی که آنقدر نزد خداوند محبوب و مقبول‌اند که از سوی رب الارباب، ولایت

مطلق در امور را نائل اند. در گزاف نبودن این ادعا و واهی نبودن آن به ذکر چند آیه بسنده می‌کنیم:

Π وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ O ؛^۱ و (او را به عنوان رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده که به آنها می‌گوید: من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد و کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیشی) را بهبودی می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم، مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

این آیه در تبیین و تفهیم ولایت تکوینی پیامبر ع و ائمه O است؛ ولایتی که مسند علی الاطلاق و قدرت مسلم پروردگار عالمیان برای برخی انسان‌ها که مزین به کمالات و شایستگی اند قائل شده و طبعاً ایشان (پیامبر ع و ائمه O) همه قادر به تصرف در جهان هستی به اذن خدا خواهند بود مانند شفای مریض و زنده کردن مردگان. و آیه‌ی دیگر:

Π يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا O ؛^۲ ای اهل ایمان! از خدا و رسول و اولی الامر خویش فرمان برید و اگر در کاری به نزاع

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۹

۲- سوره نساء، آیه ۵۹

افتادید، اگر به خدا و روز قیامت معتقد هستید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید که البته این برای شما بهتر و خوش عاقبت‌تر است. این آیه نیز در اثبات حق قانون‌گذاری برای شخص پیامبر و ائمه از ناحیه الله تبارک و تعالی می‌باشد، که به ولایت تشریعی معروف است. اینجاست که توضیح مسبق اهمیت مقوله‌ی شناخت صحیح و ضرورت تبیین بیوگرافی حضرات معصومین (ع) را در حدی عمیق‌تر از سطح، ایجاب می‌کند.

چراکه عده‌ای با تعریف به خطا از پیشوایان دین به مانند فرقه‌ی ضالّه و مضلّ و هابیت و بابیت خواسته یا ناخواسته اولاً عباد الله را به کورسوی ماسوی الله رهنمون می‌شوند و ثانیاً آنها اسلامی و ارونه، جدا و بیگانه از تمام زیبایی‌ها و کمالات اسلام ناب محمدی (ع) عرضه می‌کنند؛ شریعتی که هدف والایش اعتلای وجودی انسان و زمینه‌ساز عروج انسان از حضيض فرش به عزیز عرش است.

اما معرفت و تعلق چنین مسائلی در عصری که بشر طالب حقایق دینی، عملاً به پیشوایان معصوم خود دسترسی ندارد، چگونه میسر است؟ کدامین کشتی به منزله کشتی نوح (ع) خواهد بود تا بشر سردرگم در اقیانوس متلاطم جهالت را نویدبخش ساحل امن از خطا و گمراهی باشد و قطعاً کلام گوهر بار امام زمان (ع) در توقیع شریفشان پاسخ از سؤال است و تعیین کننده تکلیف مؤمنین در شرایط مذکور می‌باشد. اما بیان کلام ایشان (ع) :

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۱ و اما در رویداد هایی که واقع می شود،

۱- اصول کافی، ج ۹، ص ۶۹۳؛ الغیبة، طوسی، ص ۲۹۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۹۳

به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ همانا آنان حجت من بر شما هستند، چنانچه من حجت خداوند بر آنان هستم. « بر این امر دستور داده‌اند. آری، علمای طراز اول شیعه اثنا عشری مصادیق واقعی رواة احادیثنا هستند، آنها مجتهدینی هستند که مستخرج احکام از آیات و روایات معصومین $\circ$ می‌باشند؛ بنابراین علمای ربانی در زمان عدم دسترسی به پیامبر ξ و ائمه $\circ$ نائبان معصومین $\circ$ هستند و تنها آنها‌یند که توان صورت‌گیری تصویری صحیح از مفسران و معرفان واقعی دین اسلام یعنی پیامبر ξ و ائمه $\circ$ را دارند و ناگزیر باید بدانها رجوع نمود تا به درک واقعیت دین اسلام رسید.

با اراده‌ی خداوند متعال و عزم مردان الهی آسمان جهان تشیع مملو از ستاره‌هایی است یکی از دیگری پر فروغ‌تر و درخشان‌تر که آدمی را از خیل و کیفشان مسرور و متحیر در خود رها می‌سازد؛ عالمانی چون شیخ صدوق، شیخ

مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، علامه حلی، علامه مجلسی، سید بحر العلوم، کاشف الغطاء و شیخ احمد احسائی ρ

اما در این بین هستند افرادی که هم خود را گمراه کردند و دچار عقایدی زاویه‌دار از عقاید مستحکم شیعه شدند و هم سعی در نسبت دادن چنین عقاید منحرفی به علمایند که دامنه فکری‌شان اجل و اطهر از آن است که مبتلای چنین عقاید منحرفی باشند.

از این روی مؤلف کتاب پیش‌رو نیز کمر همت بسته در تنظیم کتابی که هم دربردارنده مفاهیمی چون اعتقادات راسخ تشیع مبتنی بر قرآن و حدیث، براهین اعتقادی و دینی، مباحث نبوت و امامت است و هم در یک ابتکار عمل به تناسب هر موضوع و موازات فرصت موجود، اقدام به رفع شبهات و افتراهایی برآمده که به شیخ احمداحسائی τ نسبت داده شده است.

از جمله افرادی که عقیده باطل خود را به شیخ احمد احسائی^ح عالم پرآوازه و یگانه دوران نسبت می‌دهد، حاج کریم خان کرمانی و پیروانش هستند. او که با یک واسطه (سید کاظم رشتی) خود را شاگرد شیخ احمد احسائی^ح به حساب می‌آورد، در حالی که از سید کاظم رشتی نیز اجازه روایت و درایت نداشته ولی از مقتضی شهرت شیخ کمال استفاده را برده و از انتساب خود به عنوان شاگردی شیخ احمد احسائی^ح توانست عقاید منحرف خود را مطرح سازد؛ عقاید باطلی مانند رکن رابع، معاد روحانی، کلی بودن امام، نابودی اجساد ائمه. ^و و برای تبرج و شیوع آن و عدم سرکوبی عقایدش در ابتدای امر آنها را به شیخ احمد احسائی^ح نسبت داد. به علاوه مصادف شدن این اکاذیب از سوی برخی علماء در کتابهایشان چهره‌ای ناخوشایند برای شیخ احمد احسائی^ح و شاگردان راستین ایشان در بین برخی از علمای بی‌خبر از اصل ماجرا و مردم رقم زد و میراث کذبی شد برای متأخرین.

همه‌ی این موارد اعم از راهنمایی موجود در کتاب برای قشر عظیم تشیع نسبت به اعتقادات بر حق خود، ایراد مباحث خداشناسی، مباحث عدل، معاد، نبوت، امامت و جواب به شبهات وارده و صیانت از زدودن اتهامات از علمای به واقع مجاهد فی سبیل الله، بود که این بنده را متقاعد می‌ساخت محتوای این کتاب نیاز فکری اهل فکر بوده و راهی روشن برای سالک راه حقیقت است و پنداشتم چه خوب است تا علاقه‌مندان به صرف عربی بودن کتاب از مطالب شیوا و مجمل آن محروم نباشند. این شد که برای ترجمه این کتاب گرانسنگ «عقیده الشیعه» قلم به دست گرفتم. امید به آن که پیشکشی در خور شأن خواننده و برگ زرینی در جهت اشاعه و دفاع از مذهب بر حق تشیع

و علمای ربانی‌اش و ذخیره‌ای برای عقبات هول‌انگیز قیامت و خلاصی از آتش دوزخ باشد. ان شاء الله تعالی
و الحمد لله رب العالمین و السلام علیکم و رحمة الله

زندگی نامه مؤلف

حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا علی احقاقی حائری (رضوان الله تعالی علیه) در شب بیست و هفتم شهر صفر المظفر سال ۱۳۰۵ ه.ق در شهر نجف اشرف متولد گردید و تحت نظارت دقیق پدر بزرگوارش در همان بلدهی طیبه پرورش یافت، قبل از سن پنج سالگی به تعلّم و قرائت قرآن کریم نزد بانوئی پاکدامن و عارف به قواعد، مشغول گردید و در ظرف چند ماه از خواندن قرآن فارغ شد و چون والد ماجدشان از همان اوان کودکی و ایام طفولیت در ناصیه و وجنات ایشان علائم نبوغ و نور علم و تقوی را مشاهده نمود، اساتیدی توانا و با ایمان جهت تدریس و تربیت ایشان معین فرمود؛ به طوری که در اثر نبوغ ذاتی و ذکاوت معنوی خود، در سن ده سالگی از تحصیل مقدمات از نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و بدیع و ... فارغ گردید. و سپس سطوح اصول و فقه و همچنین حکمت الهی را در خدمت والد ماجدشان به اتمام رسانید. بعداً در حوزه‌های درسی مرحوم آیت الله المعظم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و مرحوم آیت الله العظمی ملا فتح الله اصفهانی ملقب به شیخ الشریعه و آیت الله مرحوم سید مصطفی کاشانی و آیت الله مرحوم آخوند ملا محمد خوانساری و غیرایشان حاضر گردید و مورد توجّه و عنایت خاصّ اساتید بزرگوارشان قرار گرفت و به اخذ اجازات اجتهاد در معقول و منقول

و روایت و درایت از محضر اساتید فوق الذکر و همچنین والد ماجدشان نائل آمد.

پس از رحلت پدر بزرگوارشان عموم مقلدین ایشان عرب و عجم از کربلا و کویت و سوق الشیوخ و احساء و بحرین و خراسان و آذربایجان و ... به تقلید ایشان درآمدند و آن علامه‌ی علام تا آخر عمر مبارکش مرجعی عالی قدر و مؤسسی والامقام به شمار می‌رفت و مساجد و حسینیات و مناره‌های زیادی در کویت و احساء و کربلا تأسیس فرمود.

و به امر ایشان، اولین مناره و مأذنه را در مسجد « الصّحّاف » که اختصاص بر شیعیان دارد، به نام « المنارة العلویه » بنا نمودند. پس از بنای آن مناره‌ی عظیم که اتمام آن خوشبختانه مصادف با نیمه‌ی شعبان بود، ایشان به مؤذن مسجد فرمودند که: امروز، روز نیمه‌ی شعبان و سالروز ولادت باسعادت حضرت ولیّ عصر امام زمان ﷺ می‌باشد و شایسته است که از امروز، بر فراز این مناره، اذان با ذکر شهادت ثالثه « أَشْهَدُ أَنَّ امیرالمؤمنین علیاً ولیّ الله » ذکر شود. ولی چون تا آن روز گفتن شهادت ثالثه با صدای بلند در اذان در شهر کویت ممنوع بود، همانطوری که در همین زمان در مملکت سعودی نیز ممنوع است، مؤذن از باب خوف و تقیه از اجرای این امر، امتناع نمود، ولی آن مرد رشید و با شهامت، با قدرتی معنوی در آن روز تاریخی و بسیار حسّاس و پر از خطر، خود گفتن اذان را مباشرت فرمود و شهادت ثالثه « أَشْهَدُ أَنَّ امیرالمؤمنین علیاً ولیّ الله » را با صدائی قاطع و ملکوتی به گوش مردم رساند و با این ندای مقدّس فضای شهر کویت را نورانی کرد و لرزه بر قلب‌های مخالفین انداخت. سپس این مجاهد نستوه امر به بنای مناره‌ی دیگری به نام « المنارة الحیدریه » در مسجد « الحاکه » که امروز به نام « جامع الإمام

الصادق π » نامیده می‌شود، امر فرمود و در همان مناره هم در اذان پس از شهادت به رسالت، ذکر شهادت ثالثه با صدائی رسا در شهر کویت طنین‌انداز شد.

سپس در سایر مساجد شیعه در کویت به متابعت از این سنت حسنه مناره‌های باشکوه و زیادی بنا نمودند و شهادت ثالثه را با صدای رسا در ضمن اذان بر سر آن مأذنه‌ها اعلام کردند و در واقع محبت عمیق این موالی شیردل و زعیم مجاهد و مرجع عالی‌قدر موجب تحوّل عظیم در کرانه‌های خلیج گردید و این سنت حسنه در کویت و تمام مناطق آن سامان به غیر از منطقه وهابی‌ها رایج گردید و با این عمل جسورانه‌ی خود که دل شیعیان جهان را شاد فرمود به فیض مدلول این حدیث نبوی ع: «**مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**»^۱ هرکس سنت نیکی را بنیان گذارد، پاداشش از آن اوست و نیز ثواب همه آنان که تا روز قیامت بدان عمل می‌کنند از آن اوست. «**نائل آمد؛ و چه افتخار بزرگتر از اینکه بزرگترین حق مغضوب در عالم را که عبارت از مقام ولایت و خلافت بلا فصل مولی امیرالمؤمنین علی π باشد، پس از سال‌های متمادی خفقان و استتار، ناگهان با صدای رسا بر سر مناره‌ها و مأذنه‌ها به وسیله میکروفون‌ها و بلندگوها اعلام نمایند و سراسر فضای آن مناطق را تحت پوشش ندای ولایت قرار دهند. اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه بحق محمد و اهل بیته الطاهرین O**

از حسن تصادف و از توجهات الهی و فیوضات صاحب ولایت کلیه‌ی الهیه و به برکت کلمه‌ی مبارکه‌ی «**أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ**» این مناره‌ی شریفه‌ی «**مناره‌ی علویه**» اولین مناره‌ی ای است که ندای

۱- اصول کافی، ج ۵، ص ۱۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۴؛ تحف العقول، ص ۲۴۳؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶

ولایت بر فراز آن همه آن مناطق را نور و صفا بخشید، محلّ اجابت دعا‌های مردم شده است و همه ساله روز نیمه‌ی شعبان سالروز ولادت با سعادت پرچمدار ولایت حضرت حجة بن الحسن العسکری ϕ که مصادف با روز تأسیس این مناره‌ی مبارکه است گروه انبوهی از بانوان عقیم و نازا به این مناره‌ی متبرک متوسل می‌شوند و خداوند به یمن و برکت صاحب ولایت، آن را صاحب فرزند می‌نماید و به آرزوی خودشان می‌رساند و مخصوصاً بانوانی که در آرزوی فرزند ذکور هستند و در واقع این منتهی آرزوی هر بانویی است که فرزند پسری در آغوش داشته باشد پس از یأس از همه جا به پای این مناره که قبله‌ی حاجات است پناهنده می‌شوند و به خواسته‌ی خود می‌رسند. و عجب اینجاست که خواهران سنّی مذهب ما نیز با مخدّرات شیعه در این امر شرکت دارند و شیعه و سنی هر دو گروه دست نیاز به آستان صاحب ولایت الهی دراز می‌کنند و حاجتشان برآورده می‌شود، گفتنی است که از روز نیمه‌ی شعبان تا سه روز به مناسبت ازدحام شگفت‌انگیز بانوان در این محلّ مقدس، ناچار نماز جماعت تعطیل می‌شود و هیچ مردی را حق ورود به خلوتگاه بانوان حاجت‌مند که بادل‌ی پر از امید و آرزو با مولای خودشان و مولای عالمیان خلوت نموده و هر کدام با زبانی با محبوب خود راز و نیاز می‌نماید و درد دل می‌گویند و مولای خاتم‌بخش ما به هر کدام خاتم اجابت عنایت می‌نماید و آن عاشقان پاکباز نیز بر مناره‌ی پر برکت او گل و گلاب و نقل و شیرینی نثار می‌کنند. از اقدامات بسیار مهمّ این بزرگوار تأسیس «حسینیه جعفریه» در کویت می‌باشد که به نام نامی حضرت جعفر بن محمد صادق π بنا گردیده است و در حدود هفتاد سال که همه روزه و بدون تعطیل در این حسینیه‌ی مبارکه طرف‌های صبح به وسیله‌ی خطبای عالی‌قدر احکام و فضائل و مصائب اهل‌بیت عصمت $\circ$ نشر می‌شود و از این حیث در تمام ممالک اسلامی کم‌نظیر است. این

حسینیه چند دهه‌ی قبل به امر و مباشرت حضرت آیت الله میرزا حسن احقاقی ع از پایه به نحوی بسیار جالب و بی‌نظیر تجدید بنا شده است و همچون گذشته مرکز نشر فیوضات مذهبی می‌باشد. و همچنین از تأسیسات ایشان « حسینیه‌ی عباسیه » در شهر کویت می‌باشد که به نام حضرت ابوالفضل العباس π بنا شده است و نیز حسینیه‌های دیگر که ذکر آنها در این مختصر به طول می‌انجامد که به امر ایشان در شهر کویت دائر گردیده است و مرکز نشر احکام و فضائل خاندان نبوت شده است و همانطور در احساء در محله‌ی « رقیات » و شهر « هفوف » عالی‌ترین مسجد و حسینیه را به امر ایشان بنا نمودند که تا امروز مرکز اجتماع شیعیان اهل بیت عصمت و اقامه‌ی نماز جماعت می‌باشد.

آن بزرگوار حسینیه‌ی حائری را در کربلا وسعت بخشید و تجدید بنا فرمود و همچنین مسجد بزرگی در کویت به نام مسجد « الصّحّاف » را وسعت داده و مسجد « الحاکه » را تأسیس فرمود که تاکنون محل عبادت و اقامه‌ی نماز جماعت مؤمنین می‌باشد. سپس مسجد الحاکه به امر حضرت آیت الله میرزا حسن احقاقی ع از اساس تجدید بنا گردید و به نام مبارک حضرت امام جعفر صادق π، به اسم « جامع الامام الصادق π » مسمّی گردید و امروز این مسجد، باشکوه‌ترین مسجد کویت و مرکز عبادت و اقامه‌ی نماز جماعت و اجتماع مردم آن سامان می‌باشد. این مسجد دارای کتابخانه‌ای با عظمت و غنی و حسینیه‌ای به نام، حضرت امام محمد باقر π می‌باشد و به علاوه محل مخصوص جهت اجتماع و عبادت بانوان در نظر گرفته شده است و مخصوصاً روزهای جمعه این مسجد از انبوه مؤمنین و مؤمنات موج می‌زند و به شهادت اهل خبره که در اطراف و اکناف جهان اسلام سیر و سیاحت نموده‌اند، کمتر مسجدی با این وسعت و با این جمعیت وجود دارد.

همچنین آن مرجع عالی‌قدر به طبع و تجدید چاپ کتب و آثار علمای اعلام و ناشرین فضائل ائمه اطهار O همت گماشتند و از ایشان کتاب‌های مختلفی در علوم مختلف به یادگار مانده است که از جمله آنان :

۱- رساله‌ی مبارکه‌ی « منهاج الشیعه » که رساله‌ی عملیه ایشان می‌باشد.

۲- رساله‌ی « المقالة الناصحة الزاجرة »

۳- کتاب « الكلمات المحکمات » که حاوی ۱۰ رساله از ایشان می‌باشد.

۴- کتاب « خیر المنهج الی مناسک الحج »

۵- کتاب « الکبری فی الاصول الخمسة »

۶- کتاب پیش‌رو « عقیده الشیعه »

آن بزرگوار در محبت و وداد نسبت به اهل‌بیت امجاد O راسخ و استوار بود و تمام جهد و مساعی‌شان در طول عمر پربرکتشان صرف نشر آثار و فضائل اهل‌بیت عصمت و مکتب مقدس حکمت آل محمد O بود.

آن عالم عالم در بلده‌ی احساء مجلس تدریس در حکمت و اصول و فقه و تفسیر قرآن کریم دائر فرمودند و با مساعی ایشان علمائی عالی‌مقام و فضلائ و الاتبار متقی و بارع تحویل جامعه‌ی اثنا عشریه و به خصوص منطقه‌ی احساء گردید که از آن جمله است: الشیخ احمد ابو علی، العلامة الشیخ محمد المهاجری، الشیخ ابراهیم الاسماعیل، الشیخ حسن الصحّاف، الملا علی الموسی النجاده، الشیخ عبدالله الغریری و الشیخ علی بن شبيب، الشیخ حسین الفیلی، الشیخ محمد البقشی، الشیخ عبدالله الوصیعی، الشیخ کاظم الصحاف، الشیخ حسین بن علی بن شبيب. رحم الله الماضین منهم و حفظ الله الباقین.

پس از مهاجرت ایشان از احساء، همین حوزه را باوضعی بهتر و وسیعتر حضرت آیت الله میرزا حسن احقاقی ع اداره فرمودند و در آن، حوزه‌ی درس خارج اصول و فقه را دائر نمودند و خودشان شخصاً مباشر تدریس درس خارج شدند.

این بزرگوار پس از عمری پر تلاش در راه تشیید دین مبین و ترویج عقاید نورانی شیعه‌ی جعفری اثنا عشری و تحکیم مبانی فلسفه و حکمت الهیه و نشر آثار و فضائل و مناقب اهل بیت اطهار O و خدمت به آستان مقدس حضرت ولی عصر امام زمان حجة ابن الحسن العسكري ϕ و قیادت و زعامت گروه زیادی از شیعیان و مخلصان مولای متقیان امیر مؤمنان π در آخرین روز جمعه‌ی ماه مبارک رمضان مصادف با روز بیست و هفتم آن شهر سال ۱۳۸۶ ه.ق با زبانی روزه‌دار و لسانی ذاکر به اسماء الله الحسنی و دیدگانی گریان در مصیبت خاندان نبوت در حسینی‌هی عباسیه‌ی کویت در اثر سکت‌هی قلبی دار فانی را وداع گفت و به موالی کرامش حضرات محمد و آل محمد O در جنات النعیم پیوست. اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه.

جسد مبارکش باشکوهی فوق‌العاده با مشارکت و تشییع علما و خطبا و سادات و شخصیات و قاطبه‌ی مردم کویت و عده‌ی بی‌شماری از اهالی احساء و بحرین و ... که سریعاً خود را به کویت رسانده بودند، همراه بود. همه در این مصیبت عظمی گریان و نالان و بر سرو سینه‌زنان در تشییع قائد و زعیم دینی خودشان شرکت کردند و جسد مبارکشان را بنا بر وصیت خودشان از کویت به کربلای معلی منتقل نمودند و در آن تربت پاک در مقبره‌ی اختصاصی و در جوار رحمت خامس آل عبا حسین بن علی π به خاک سپردند. نماز میت را بر جسد پاک آن مرد مقدس حضرت آیت الله میرزا حسن احقاقی ع به جا آوردند،

وسپس مجالس معظم و بی‌شماری به یادبود آن مرحوم در ایران و کربلا و کویت و احساء و سوق الشیوخ و بحرین و سایر بلاد عربی برپا کردند. که همه روزه تا روز اربعین در مساجد و معابد و حسینیات دائر می‌شد و اشک حسرت بر دیدگان ارادتمندان و مقلدان باوفایش در فقدان این زعیم عالی‌مقام و مرجع بزرگوار جاری می‌کردند^۱.

پیش گفتار

حمد و سپاس، تنها، پروردگار جهانیان را سزااست و درود و سلام بر بهترین آفریدگان و آشکارکننده لطف حضرت حق، محمد شریف‌ترین پیامبران و فرستاده‌شدگان و خاندان پاک، درستکار و با فضیلت او و نفرین همیشگی تا روز قیامت بر دشمنان ایشان و منکران فضایل و کمالات آن‌ها باد و بر هر کسی که حقوق ایشان را غصب کرده است.

و اما بعد، این کمترین فانی (علی ابن موسی حائری) می‌گوید: کتاب حاضر نوشته ساده و روانی است، در بیان اصول اعتقادی و دینی که سرور پیامبران ع و نمایندگان پاک و معصوم او آورده؛ آنها را باور دارم و امیدوارم خداوند بلندمرتبه (ان شاء الله) در روز قیامت مرا با این اعتقادات برانگیخته کند؛ همان روزی که دارایی‌ها و

۱- برگرفته شده از کتاب قرنان من الاجتهاد و المرجعية، تألیف آیت الله المعظم حاج میرزا عبدالرسول احقاقی حائری (رضوان الله علیه)

فرزندان برای انسان سودی ندارند؛ مگر کسی که با قلب سلیم وارد عرصه محشر شود.^۱

کوشیده‌ام مطالب کتاب خلاصه و مختصر ارائه شود و از زیاده‌گویی و بحث‌های طولانی و از آوردن دلیل و برهان بپرهیزم. به درخواست عالمان و بزرگان و نیز بسیاری از دوستان و نزدیکان عمل کردم تا آب از سراب و طلا از خاک متمایز و آشکار بشود. امید است که حجت تمام شود و هرکه هلاک می‌شود، با دلیل هلاک شده و هرکه زنده می‌شود، با دلیل زنده شود و بر خداست که راه را کوتاه کند. نام این کتاب را «عقیده الشیعه» نهادم که دارای یک مقدمه و پنج بخش است و اما مقدمه آن که در دو مقام است:

مقام اول: وجوب شناخت خداوند

عقل، شناخت خداوند متعال را واجب می‌داند زیرا می‌بینیم که خداوند نعمت‌های فراوانی به ما ارزانی داشته که قابل شمارش نیست. نعمت‌هایی که ظاهری و باطنی‌اند و در این بین، عقل حکم می‌کند که شکر کسی که نعمتی را به ما بخشیده واجب است و شکر نعمت‌دهنده، جز از راه شناخت او ممکن نیست. از سویی دیگر شکر نعمت‌دهنده ای که برای بشر ناشناخته است، هرگز معقول نیست. وقتی به اولین نعمتی که به ما عطا شده، توجه کنیم، در می‌یابیم که آن نعمت، فیض وجود است؛ به این معنا که نخست نبودیم و سپس به وجود آمدیم. حال این پرسش برآید که چرا می‌شود که چه کسی ما را به وجود آورده است؟ معقول و متصور هم نیست که خودمان، خودمان را به وجود آورده باشیم و خودمان، نفسمان را از عدم به عرصه وجود و ظهور خارج کرده باشیم، چرا که برای نمونه یک انسان مرده که مانند معدوم است، هرگز از او وجود و خلقت صادر نمی‌شود. در مقابل این مطلب هم معقول نیست به این باور باشیم که وجود و خلقت ما آفریدگار و سازنده‌ای ندارد؛ از این رو وجدان و فطرت بشر حکم می‌کند که

۱- «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ؛ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (سوره شعراء، آیه ۸۹ و ۹۰)

ممکن نیست ساختمانی برپا شود، ولی سازنده‌ای علت وجود آن نباشد و یا جنابیتی رخ دهد، ولی جنایتکاری نداشته باشد و یا اینکه سازه‌ای باشد، ولی سازنده‌ای برایش متصور نباشد؛ پس نتیجه می‌گیریم ما ایجاد کننده و آفریننده‌ای داریم که غیر از ماست و بنابراین در بین موجودات به جستجو پرداختیم به وجود آورنده خود را پیدا کنیم، دیدیم همه مانند ما هستند و قبلاً وجود نداشتند و بعد ها به وجود آمده‌اند. وجدان ما حکم می‌کند موجودی که در آغاز نبوده و سپس به وجود آمده، توانایی خلقت خود را ندارد؛ چه برسد که خالق ما باشد. چنانچه امام رضا π فرموده‌اند: «أنت لم تكوّن نفسك و لا كوّنك من هو مثلك.»^۱

سپس فکرمان را به همه موجودات متوجه کردیم از موجودات آسمانی گرفته تا موجودات زمینی؛ (خورشید و ماه و ستاره‌ها و دریاها و کوه‌ها) آن‌گاه دیدیم طلوع و غروب دارند و تغییر می‌کنند و دگرگون می‌شوند و همیشه از حالی به حالی می‌افتند، اینگونه در یافتیم که آنها هم مانند ما هستند؛ زیرا بی‌تردید این طلوع‌ها و غروب‌ها و تحوّل‌ها مدبری دارند؛ یعنی کسی را دارند که این دگرگونی‌ها و تحول‌ها از حالی به حالی دیگر را تدبیر می‌کند، و این مدبر غیر از خود آنهاست. بعد از این مطالب، درباره امور متضاد تأمل کردیم؛ شب‌ها و روزها، تابستان و زمستان، حرکت افلاک و ستارگان، خورشید و ماه، ابرها و باده‌ها؛ دیدیم همه اینها در تربیت و رشد گیاهان و حیوانات و انسان‌ها نظیر هم عمل می‌کنند و جایگاه یکسانی دارند؛ گویا آنها اسباب و وسایلی هستند برای رسیدن به این اهداف. در نتیجه، دریافتیم که مدبر و آفریننده این موجودات یکی است؛ چرا که «إِنَّ الْبَعْرَةَ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ وَ أَثَرُ الْأَقْدَامِ عَلَى الْمَسِيرِ أَفْسِمَاوَاتُ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَ أَرْضُ

۱- مردی خدمت امام رضا (علیه السلام) رسید و عرض کرد چه دلیلی بر حدوث عالم وجود دارد؟ ایشان فرمود: «أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكَوِّنْ نَفْسَكَ وَ لَا كَوَّنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلَكَ.» تو نبودی و بود شدی و تو نیک می‌دانی که خود را به وجود نیاوردی و کسی هم که مانند توست تو را به وجود نیاورده است. (امالی، صدوق، ص ۳۵۲؛ التوحید، صدوق، ص ۲۹۳؛ عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۳۴؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۹۶ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۶ و ج ۲، ص ۲۸۶؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۸۶).

ذاتُ فَجَّاجٍ لَا تَدْلَانِ عَلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ؛^۱ بدون شک پشکل به شتر و ردپاها بر سیر کردن (کسی یا حیوانی) دلالت می‌کند. آیا آسمان‌های دارای برج‌ها (و افلاک و صور فلکیه گوناگون) و زمین که دارای شکاف‌ها است، بر خداوند لطیف خبیر دلالت ندارند؟»

مقام دوم: راه شناخت خداوند

پس از آنکه دانستیم هر چیزی که مثل ما و دارای ویژگی‌هایی مانند تحوّل و تغییر و انتقال از صورتی به صورت دیگر است، توانایی آفریدن ندارد بلکه خود او باید آفریدگار و تغییردهنده و انتقال‌دهنده‌ای داشته باشد، نتیجه می‌گیریم که همان تغییر دهنده، ما و موجودات دیگر را به وجود آورده است. ولی ما او را نمی‌بینیم، زیرا هرچه می‌بینیم همه مانند ما در حال تغییر و دگرگونی و انتقال هستند و بدون شک این موجودات توانایی صُنْع و خلقت ما را ندارند. در نتیجه هر که صانع و خالق ما است، نمی‌تواند در حالات و مقامات شبیه و مثل ما باشد؛ به همین علت، برای ما قابل درک نیست. زیرا ما توانایی درک موجوداتی را داریم که مثل و شبیه خودمان هستند.

بنابراین، برای شناخت این آفریننده راهی جز توجه به آثار صُنْع وی باقی نمی‌ماند و با همین آثار می‌فهمیم ما آفریننده و سازنده‌ای داریم و همچنین با نشانه‌های او، او را می‌شناسیم و از همین راه بر صفاتش استدلال می‌کنیم؛ چرا که خلقت محکم و نظم استوار در عالم و آسمان‌ها و کرات و افلاک و زمین با شگفتی‌های فراوان، همه و همه از نظم و دقت شگفت‌آوری برخوردارند که نشان می‌دهند هرگز از مرده‌ای به وجود نیامده‌اند. پس ثابت می‌شود که چنین خالقی زنده است و روشن است که این خلقت محکم و نظم استوار از ناتوان و فقیر و ناشنوا و نابینا نشأت نگرفته است و استدلال می‌کنیم که او قادر و غنی

۱- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۳ و ج ۱۰۸، ص ۳۸؛ روایتی به همین مضمون در جامع الأخبار، شعیری، ص ۴؛ نوادر الأخبار، فیض، ص ۶۶؛ روضة الواعظین، قتال نیشابوری، ج ۱، ص ۳۱؛ نقل شده است.

و شنوا و بیناست. با این مقدمه، بر اساس آثار، بر شناخت خالق و صانع و شناخت صفات او دلیل آورده و استدلال می شود. و چنانچه بزرگان گفته‌اند: «الطریقُ مسدودٌ و الطَّلُبُ مردودٌ»^۱ راه شناخت ذات خدا بسته است و درخواست معرفت ذات ایشان رد شده است. « (حتی برای اشرف خلق)

امیرمؤمنان علی π فرموده‌اند: «دلیله آیاته و وجوده اثباته»^۲ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛^۳ برهان و مدرک بودن خداوند، نشانه‌های اوست و وجود او، اثبات او است. چشم‌ها از درک او ناتوان‌اند و اوست که چشم‌ها را درک می‌کند و لطیف و خبیر است.

بخش اول : توحید

بخش اول درباره توحید است. بعد از اثبات وجود خداوند در مقدمه پیشین، در این بخش به بحث درباره واحد بودن خداوند متعال از جهت ذات، صفات، افعال و عبادات خواهیم پرداخت. این مطلب در چند فصل بیان خواهد شد:

۱- مرحوم ملا صالح مازندرانی نیز تعبیری نزدیک به این عبارت را دارد : « أَنْ السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ كُنْهِ عَظَمَتِهِ مَسْدُودٌ وَأَنَّ غَايَةَ مَعْرِفَتِهِ هِيَ الْعِلْمُ بِأَنَّهُ مَقْدَسٌ عَنْ تَعَلُّقِ الْإِدْرَاكِ بِهِ وَ عَنْ الْإِحَاطَةِ بِذَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ وَ عَنْ الْمِشَابَهَةِ بِخَلْقِهِ فِي ذَوَاتِهِمْ وَ صِفَاتِهِمْ وَ كَيْفِيَّاتِهِمْ؛ راه معرفت به كنه عظمت خداوند مسدود و نهایت معرفت به خداوند علم به این است كه خداوند از متعلق شدن ادراك به وی، احاطه یافتن بر ذات و صفاتش و تشبیه نمودن خداوند به خلقش در ذات و صفات و کیفیاتشان مقدس است. » (شرح اصول کافی، ملاصالح مازندرانی، ج ۳، ص ۲۵۳)

۱- « دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِبْتِائُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ وَ تَوْحِيدُهُ تَمَيُّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ... » (احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۱؛ بحار، ج ۴، ص ۲۵۳)

۲- سوره انعام، آیه ۱۰۳

فصل اول: توحید ذاتی

ما بر این باوریم که خداوند متعال در ذات خود واحد است. یعنی دومی و شریکی در ذاتش وجود ندارد. همچنین در وجود و قدیم بودن^۱ و واجب الوجوب بودنش نیز دوم و شریک ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

Π لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ O؛^۲ دو خدا برای خود انتخاب نکنید که او تنها یکی است.

Π شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ O؛^۳ خدا و فرشتگان و اهل علم شهادت می‌دهند که خدا یکتاست و خدایی جز او نیست.

Π لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا O؛^۴ اگر در زمین خدایانی غیر از الله وجود داشت، هر دو فاسد می‌شدند.

۱- بنا بر روایات متعدد و دلایل عقلی از جمله صفات ذاتی خداوند، «ازلیت و قدیم بودن» اوست. این صفت به معنای آن است که وجود خداوند، آغازی ندارد. قال علی بن موسی الرضا (ع): «فَقَدْ بَانَ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّةِ مُعْجَزَةُ الصِّفَةِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَ اللَّهِ وَ لَا شَيْءَ مَعَ اللَّهِ فِي بَقَائِهِ وَ بَطَلَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ شَيْءٌ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَائِهِ لَمْ يَجْزْ أَنْ يَكُونَ خَالِقاً لَهُ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ وَ لَوْ كَانَ قَبْلَهُ شَيْءٌ كَانَ الْأَوَّلَ ذَلِكَ الشَّيْءَ لَا هَذَا وَ كَانَ الْأَوَّلُ أَوْلَى بِأَنْ يَكُونَ خَالِقاً لِلأَوَّلِ لِلثَّانِي؛ علامه مجلسی (رحمة الله عليه) از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به حسین بن خالد گفت: بدان - که خدا تو را دانا گرداند - خداوند عالمیان قدیم است؛ و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت می‌کند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده. پس باطل شد گفته کسی که گمان کند پیش از خدا با او همیشه چیزی بوده است زیرا اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمی‌تواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست؟ اگر پیش از او چیزی باشد آن اول، اولی خواهد بود به خالق بودن به دوم.» (بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۷۵)

۱- سوره نحل، آیه ۵۱

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۸

۳- سوره انبیاء، آیه ۲۲

فصل دوم : توحید صفاتی

باور ما این است که خداوند تبارک و تعالی در صفاتش واحد است. یعنی همان‌گونه که در ذاتش شریکی ندارد، در صفاتش (مانند علم، حیات، قدرت، سمع، بصر و عدل) نیز شریکی ندارد و همه صفات ذاتی او این‌گونه‌اند. پس او علیم است و علیمی مانند او نیست و نیز زنده و توانایی است که هیچ زنده و توانایی مثل او نیست و دیگر صفات الهی نیز این‌گونه می‌باشند. چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید :

Π ΛΙΣ ΓΜΙΛΗ ΣΪء وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْر O ؛^۱ هیچ چیزی مانند او نیست و او است که شنوای بیناست.

صفات خداوند عین ذات او هستند. پس علم و قدرت و همه صفات او عین ذاتش هستند؛ یعنی خداوند در ذات و صفاتش دارای تعدد نیست، با آنچه می‌بیند، می‌شنود و با آنچه می‌شنود، می‌بیند و با آنچه قدرت دارد، می‌داند و دیگر صفات نیز چنین‌اند. به این معنا که صفات خداوند جزئی از ذات او نیستند، بلکه صفات وی عین ذات او هستند.

پس خداوند دارای ذات و معنای واحد است؛ نه جزئی دارد و نه کثرتی و نه تعددی در ذات یا صفات و همه این صفات فقط تعبیرها و تفهیم‌هایی از ذات خدایی است. امیرمؤمنان، علی π می‌فرماید: « اَسْمَاءُهُ تَعْبِیْرٌ وَ صِفَاتُهُ تَفْهِیْمٌ ؛^۲ معنای نام‌های خداوند در حقیقت تعبیرهایی هستند (یعنی کُنه معنای اسماء خداوند برای بشر قابل درک نیست) و صفات ایشان در حقیقت تفهیم‌هایی هستند. » (یعنی فقط برای فهم این که مثلاً او صاحب قدرت است و دارای عجز نیست، به این صفت خود را معرفی کرده است).

۱- سوره شوری، آیه ۱۱

۲- التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۳۶؛ أمالی شیخ مفید، ص ۲۵۵؛ أمالی شیخ طوسی، ص ۲۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۹۹؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۱؛ تحف العقول، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۲

و در جایی دیگر می‌فرماید: « لا تعدّد لها لا فی المعنی و لا فی المفهوم و لا فی المصداق بوجه؛^۱ خداوند در معنا و یا مفهوم و یا مصداق خود هرگز تعددی ندارد ».

عده ای چنین پنداشته‌اند که مفهوم صفات ذاتی خداوند با یکدیگر متفاوت‌اند ولی مصداق آنها یگانه است، ما در این باره در جای خود بحث و آن را رد کرده‌ایم. به آغاز کتاب « مخازن » مولی میرزا حسن، مشهور به گوهر،^۲ ۶ مراجعه کن؛ خواهی دید در این رابطه به صورت کافی و وافی بحث کرده‌اند.

ذات حق تعالی از همه جهات بسیط بوده، چندگانگی ندارد و مرکب نمی‌باشد؛ به این معنا که خداوند در معنا و مفهوم و مصداق و جهت و کیف و حیث، چندگانگی ندارد. یعنی در خداوند دو حیثیت و دو جهت

۱- اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۱۶

۲- ایشان در قریه‌ی « اوشتبین » از منطقه‌ی قره داغ آذربایجان، متولد شد و در نجف اشرف و کربلای معلی از مجلس فحول و علمای بزرگ آن دوران کسب علم و فیض نموده است که از آن جمله‌اند: الشیخ الاجل الاوحد، الشیخ احمد بن زین الدین أحسانی (اعلی الله درجاته)، شیخ موسی بن شیخ جعفر نجفی (قدس الله سرهما الشریف)، شیخ علی رشتی (رضوان الله علیه)، سید عبدالله شبر کاظمی (نور الله مضجعه الشریف)، شیخ حسین بن محمد بحرانی مشهور به آل عصفور (اعلی الله درجاته) و سید کاظم رشتی حائری (اعلی الله درجاته) تمام آن بزرگان و اساطین عالقدر عالم تشیع که هر کدام در علم و تقوی و مرجعیت و اجتهاد یگانه‌ی زمان خود بوده‌اند، به این بزرگوار در علوم روایت و درایت و معقول و منقول و مخصوصاً حکمت اهل بیت الرسول (صلی الله علیهم اجمعین) اجازات مفصل داده‌اند که کاشف از مقام والای او در علوم دین و شریعت و اسرار حضرت سید المرسلین (ع) می‌باشد. مرحوم میرزای گوهر در زمان خود دارای مرجعیت عامه بوده و عده‌ی کثیری از اهل تشیع در ایران و عراق و سواحل خلیج فارس تا هندوستان و پاکستان و قفقاز از آن بزرگوار تقلید می‌نمودند و به فتاوایش عمل می‌کردند. این بزرگوار دارای تألیفات نافع عدیده‌ای بوده است که از جمله: المخازن، اللمعات، شرح حیاة الارواح، البراهین الساطعه و... مرحوم میرزا حسن گوهر (رضوان الله علیه) در آخرین سال حیات پر برکتش به شوق زیارت خانه‌ی خدا و مشاهد مقدسه‌ی واقعه در مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره و به خصوص مزار نورانی حضرت سید المرسلین و ائمه‌ی بقیع صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین عازم حجاز گردید و در مکه‌ی مکرمه و جوار بیت الله الحرام ندای حق را لبیک گفته و به موالی کرامش پیوست و در وادی قریش « المعلى » زیر پله‌های متصل به حائط مرقد « عبدالمطلب و عبد مناف و ابی طالب رضوان الله علیهم » آرامگاه ابدی یافت و این واقعه‌ی اسفانگیز و ضایعه‌ی جبران‌ناپذیر در سال ۱۲۶۶ ه. ق. بود. (جاودانگان تاریخ، آیت الله میرزا عبد الرسول إحقاقی (رحمة الله علیه)، ص ۷۳ تا ۸۳؛ بالتلخیص)

و دو کیف وجود ندارد و دو نوع بودن برای او متصور نیست. Π قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ Θ اللَّهُ الصَّمَدُ Θ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ O ^۱ یگانه و بی نیاز است. نه کسی را زاده و نه از کسی زاده شده است.

افزون بر آنچه گفته شد، بر این باوریم که برای خداوند سبحان دو نوع صفت وجود دارد: صفات ذاتی و صفات فعلی؛ معنای صفات ذات و فعل این است که خداوند صفاتی دارد که از ذاتش جدا نمی‌شود و عین ذات اوست و هرگز با ضد این صفات توصیف نمی‌شود؛ مانند علم، حیات، قدرت، شنوایی، عدل و بینایی؛ چرا که هرگز گفته نمی‌شود خداوند می‌داند و نمی‌داند، می‌شنود و نمی‌شنود، عدالت دارد و عدالت ندارد. این صفات «صفات ذاتی» نامیده می‌شوند.

نوع دیگری از صفات خداوند، صفاتی هستند که خداوند هم با آنها وصف می‌شود و هم با ضد آنها؛ مثل این که گفته می‌شود خداوند آفرید و نیافرید، روزی داد و روزی نداد، عطا کرد و عطا نکرد، زنده کرد و میراند، خواست و نخواست، اراده کرد و اراده نکرد، حکم کرد و حکم نکرد و غیر این صفات که می‌شود به او نسبت داد و یا از او سلب کرد. به چنین صفاتی «صفات فعلی» می‌گویند.

فصل سوم: توحید افعالی

خداوند را در افعالش واحد می‌دانیم؛ یعنی همانگونه که در ذات و صفاتش شریکی ندارد، در افعالش نیز شریکی ندارد. به این معنا که خداوند، از آغاز آفرینش جهان و جهانیان، در همه افعال خود از جزئی و کلی در هر فعلی که از او صادر شده، تنها است و فاعل عالم فقط اوست، بی هیچ کمک و همکاری و یا مشارکت حتی یکی از مخلوقاتش، حال چه این مخلوق بشر باشد یا جن و یا فرشته. خداوند می‌فرماید: Π اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ O ؛ ^۲ خداست که شما را خلق

۱- سوره توحید، آیه ۱ تا ۳

۱- سوره روم، آیه ۴۰

کرد، سپس به شما روزی داد. آن گاه شما را میراند و سپس شما را زنده می‌کند. آیا از میان شریکانی که برای خدا انتخاب کرده‌اید، یکی می‌تواند چیزی از این کارها را انجام دهد؟

Π هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ O؛ ^۱ آیا غیر از خدا آفریننده‌ای هست؟
Π هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ O؛ ^۲ او روزی‌دهنده و دارای قوتی محکم است.

و همهٔ آفریدگان، مملوک و بندهٔ خداوند هستند و آفریده شده و تربیت شدهٔ اویند، از رزق خداوند بهره می‌برند و به آفریدگار خود نیازمندند و از او بی‌نیاز نمی‌شوند و حتی یک چشم بر هم زدن آنان نیز به لطف و کمک خداوند است. البته همهٔ موجودات این گونه‌اند از شریف‌ترین آنها گرفته تا پست‌ترین آنها هرگز از خالقشان مستقل و بی‌نیاز نیستند. پس ممکن و معقول نیست که یکی از مخلوقات شریک او باشد و یا همکار او، و یا آن‌که خداوند امر ایجاد و ارکان وجود اعم از خلق و روزی و زنده‌کردن و میراندن را به کسی و اگذار نماید؛ چه همهٔ این امور را و چه بعضی از آنها را. این هرگز ممکن و معقول نیست. از این‌رو هرکه معتقد باشد که فرشتگان یا ستارگان یا خورشید و ماه، در به وجود آمدن موجودات دخالتی دارند، قطعاً گمراه شده و به بی‌راهه رفته است و نیز هرکس معتقد باشد محمد ع و یا علی π یا یکی از امامان معصوم O یا همهٔ آنها به صورت مستقل می‌آفرینند یا روزی می‌دهند و یا زنده می‌کنند و می‌میرانند، یا در این امور شریک خداوند هستند و یا اینکه خداوند این امور را به آنها واگذار کرده است یا اینکه مانند موگُل یا مولی امور خود را به وکیل و یا عبد خود واگذار نموده، از این جهت که وکیل یا عبد، صاحب امر ظاهری موگُل و یا مولای خود هستند و در حقیقت از موکل و مولی برکنارند.) بدون شک کافر شده و از دین خارج است و از اسلام بهره و نصیبی

۲- سوره فاطر، آیه ۳

۳- سوره ذاریات، آیه ۵۸

ندارد و در آتش جهنم جاودان خواهد بوده و در درک اسفل عذاب الهی قرار خواهد گرفت.^۱

اما از آنجا که خداوند بزرگ و بلندمرتبه شأنش والاتر از آن است که به وسیله ذات مقدس خود، امور را به انجام رساند، برخی از امور را وسیله انجام برخی دیگر قرار داده و قصد کرده است که امور با اسباب و وسایل خود جریان یابند.^۲

این نه به دلیل ناتوانی و احتیاج ذات حق تعالی است، بلکه به دلیل عزت و شأن والای خداوند متعال است. از سوی دیگر در این اسباب و مسببات، مصالح فراوانی وجود دارد.^۳ او می‌توانست میوه را بدون درخت، فرزند را بدون پدر و مادر و کشت را بدون زمین و آسمان و باران بیافریند. می‌توانست آفریدگانش را بدون روزی و غذا حفظ کند، بیماران را بدون هیچ دارویی شفا دهد، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها را بدون افلاک (آسمان و سیارات و ستارگان و ماه و زمین) بیافریند؛ اما با حکمت کامل و آفرینش بی‌بدیل خود، درختان را سبب میوه‌ها، پدران و مادران را سبب فرزندان، زمین و آسمان و باران را سبب کشت و زرع و روزی‌ها را سبب بقای حیات، داروها را سبب شفا قرار داد و حیوانات، گیاهان و انسان‌ها را به سبب افلاک به وجود آورده است.

و فرشتگان چهارگانه؛ جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل را وکیل در آفرینش و روزی‌رسانی و میراندن و زنده‌کردن قرار داده است؛ به این معنا که این فرشتگان عالی‌مرتبه نیز گونه‌ای از این اسباب و واسطه‌ها هستند. نه این که این امور به آنان واگذار شده باشد

۱- عبارت، تعبیری قرآنی است. «فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»؛ سوره نساء، آیه ۱۴۵
۱- مضمون فوق در روایات به این صورت آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا؛ خداوند امتناع دارد که چیزها را جز به وسیله اسباب آنها به اجرا درآورد.» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۰؛ همان، ص ۱۶۸؛ شرح اصول کافی مازندرانی، ج ۸، ص ۲۱۰).
۲- علت اصلی وجود عالم اسباب و مسببات علاوه بر نظم در جهان، عدم ظرفیت عالم مادی محض برای قبول افاضه مجرد محض است. به این معنا که خداوند مجرد محض است و عالمی که ما می‌بینیم، ماده محض است. بنابراین برای اینکه براساس مجاری عادی عالم بر چیزی اثری گذاشته شود، نیاز به واسطه است و همین باعث ایجاد عالم اسباب و مسببات می‌شود.

و نه این که در این امور شریک خداوند متعال باشند. آنها هیچ دخالتی در این امور ندارند و کار، کار آنها نیست، بلکه کار خداوند تبارک و تعالی می باشد. او این کارها را با دست این فرشتگان و به توسط آنها ظاهر فرمود. پس تنها خداوند خالق و رازق و مُمیت و مُحیی است، نه غیر او. اوست که این امور را به تنهایی انجام می دهد و فرشتگان مظاهر این امور هستند؛ همانگونه که بلور، نور و حرارت خورشید را آشکار می کند، حال آنکه در حقیقت این خورشید است که نور و حرارت می دهد نه غیر آن و بلور نه نور می دهد و نه حرارت، بلکه نور و حرارت خورشید را واضح می کند و واسطه ای بیش نیست. ملائکه و فرشتگان در اموری که خداوند بر دوش آنها قرار داده است، همین گونه اند و فقط واسطه و آشکار کننده این امور هستند و این تنها خداوند سبحان است که فاعل و مؤثر امور است. و همچنین نسبت صادر شدن این امور از سوی پیامبرؐ و اهل بیت بزرگوارش O نیز از همین مقوله بوده و امامان معصوم O مظاهر افعال خداوند و محل های ظهور صفات فعلی او هستند.^۱ آنها در آفرینش با خداوند هیچ شراکتی نداشته، از سوی خداوند به صورت مستقل نیز وکیل نیستند؛ همچنین خداوند این امور را به آنها تفویض ننموده و در این امور

۱- هر موجودی مظهري از مظاهر حق است، لکن اهل بیت (علیهم السلام) مظاهر تامه اسماء و صفات الهی هستند. از این رو است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَكْبَرُ مِنِّي، وَ لَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي؛ برای خداوند، خبری بزرگتر از من و نشانه ای بزرگتر از من وجود ندارد.» (شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۷) همچنین آن حضرت فرمود: منظور از اعراف در آیه کریمه: «عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» (سوره اعراف، آیه ۴۶) ما هستیم. ما کسانی هستیم که خدای متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی شود: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِنَا» (بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳۸) پیامبر اکرم (صلی الله علی و آله) می فرماید: «أَنَا وَ عَلَى أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفْنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ من و علی دو پدر این امت هستیم، هر کس ما را شناخت، خدا را شناخته و هر کس ما را انکار کرد، خدا را انکار کرده است.» (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۲) امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ؛ اگر معرفت من با واقعیت و نورانیت همراه باشد، همان معرفت خدای سبحان است؛ چنان که معرفت خدای سبحان، همان معرفت همراه با واقعیت و نورانیت من است.» (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲) و بسیاری از روایات دیگر در این باب که ائمه (علیهم السلام) را مظاهر صفات کمالیه خداوند قرار داده اند.

اثرگذاری مستقل ندارند؛ خداوند متعال در آیه‌ای خطاب به رسول خدا
ع می‌فرماید:

Π Αἴς Λὲκ Μὲν ἀμρ شیء O؛^۱ در امور (عالم) چیزی به دست تو
نیست.

از این آیه روشن می‌شود که چیزی از امور عالم، به صورت مستقل
در دست اهل بیت O نیست. نه در امور جزئی و نه در امور کلیه. باز
می‌فرماید: Π O و ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی O؛^۲ در تیراندازی
این تو نیستی که تیر می‌اندازی، بلکه خداست که تیر می‌اندازد.

بنابراین معصومان، O مانند فرشتگان چهارگانه و فرشتگان دیگر که
در قرآن کریم از آنها به مدبرات؛^۳ تدبیرکنندگان عالم،
مقسّمات؛^۴ تقسیم‌کنندگان روزی، حافظات؛^۵ ثبت‌کنندگان اعمال،
معقبات؛^۶ تعقیب‌کنندگان، صافات؛^۷ به صف کشیده‌شدگان و غیر آنها
یاد شده است، می‌باشند.

این سخن که اهل بیت O از بزرگترین و شریف‌ترین اسباب بوده و در
واقع علت و سبب اعظم آفرینش هستند، کلام درست و دقیقی است. به این
معنا که معصومان چهارده‌گانه O واسطه و مجرای فیض خداوند هستند؛
چرا که در آفرینش و وجود بر همه موجودات سبقت دارند و نخستین
موجوداتی هستند که خدای سبحان، آنها را خلق کرده است.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۲۸

۲- سوره انفال، آیه ۱۷

۱- «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا؛ پس قسم به تدبیرکنندگان امور.» (سوره نازعات، آیه ۵)

۲- «فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا؛ سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند.» (سوره ذاریات، آیه ۴)

۳- «وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ؛ بر شما مراقبین و نگهبانانی از ملائکه گماشته شده است.» (سوره
انفطار، آیه ۱۰)

۴- «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَیْنِ يَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؛ آدمی را فرشتگانی است که
پیاپی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانیش می‌کنند.» (سوره رعد، آیه
۱۱)

۵- «وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا؛ قسم به فرشتگان صف کشیده» (سوره صافات، آیه ۱)

پیامبر ع می‌فرماید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ؛^۱ ای جابر، نخستین آفریده خدا نور پیامبرت بود.» در یکی از فرازهای زیارت جامعه کبیره اینچنین آمده است: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ؛ به وسیله شما خداوند (آفرینش را) آغاز کرد و به وسیله شما آن را پایان می‌دهد.» دیگر مخلوقات، در همه طبقات اعم از فرشتگان و شهدا و صدیقین و انسان‌ها و جن‌ها، همگی بعد از نور امامان معصوم O و با واسطه آنها آفریده شده‌اند. در این باره اخبار متواتر و زیارات بسیاری از ائمه هدا O نقل شده است.^۳

به دلیل این فضیلت بزرگ که برای اهل بیت O ثابت است، ایشان صاحب حق و شأن بالایی تحت ولایت عظمایشان هستند و برای آنها «برزخیت کبری»^۴ حاصل شده است. چنانچه در زیارت جامعه کبیره آمده است: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ؛^۵ شما بزرگترین راه خداوند و صراط استوار او هستید.»

۶- «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مَا هُوَ فَقَالَ نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللَّهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ؛ جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید به رسول خدا گفتم اولین چیزی که خدا خلق نمود چه بود؟ فرمود: نور پیامبرت ای جابر، آن را خلق کرده و سپس هر خیری را از آن نور آفرید.» (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴ و ج ۵۴، ص ۱۷۰؛ غرر الأخبار، دیلمی، ص ۱۹۵)

۱- درباره سبقت داشتن آفرینش اهل بیت (علیهم السلام) بر همه موجودات در ۹۱ پاورقی ۱ توضیح داده شده است.

۲- از دیگر مقاماتی که بزرگان برای انسان کامل به آن اشاره کرده اند و به تعبیری با مقام خلافت انسان کامل قرابت معنایی دارد، مقام «برزخیت کبری» و «کون جامع» است. بدین معنا که چون انسان کامل مظهر جمیع اسماء و صفات الهی و مربوب اسم جامع الله است، «کون جامع» است و تمام اسماء به يك اندازه در او ظاهر شده اند و او مانند آینه تمام صفات خداوند که ظهورش در بشر ممکن است را نمایان می‌کند. بنابراین، آن انسان که همه ی صفات حق تعالی بصورت مساوی در او ظاهر است، دارای مقام «وسطیت» یا «برزخیت کبری» است.

۳- در مورد سند و صحت زیارت جامعه کبیره جا دارد اجمالاً بحث شود که این زیارت تا چه حد صحیح است؟ علماء با اینکه در سلسله روایان این زیارت اختلاف نظر دارند اما اطمینان دارند که این متن از امام هادی (علیه السلام) صادر شده است. برای تثبیت این نظر مطالبی را بیان می‌نمایم تا موجب یقین به صدور این متن از امام (علیه السلام) باشد. محدث بزرگوار شیخ صدوق (رحمه الله) این زیارت را در دو کتاب از مصنفات خود آورده است: یکی کتاب

این شأن والا با اراده حق تعالی و با عنایتی از سوی او به این خاندان مکرّم عطا شده است و آنها هرگز حتی به اندازه چشم برهمزدنی، به صورت مستقل، دارای این مقام نیستند و هرگز از یاری خداوند حتی آنی و لحظه‌ای بی نیاز نمی‌باشند.

آنچه خدا امر می‌کند، همان را انجام می‌دهند و در امور آنچنان تصرف می‌کنند که خداوند فرمان می‌دهد و به همان نحو عمل می‌کنند که وی اراده کرده است. قرآن کریم می‌فرماید: Π عِبَادُ مُكْرَمُونَ Θ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^۱؛ بنده‌های تکریم شده خداوند، از او در هیچ چیزی سبقت نمی‌گیرند و آنها به فرمان خداوند عمل می‌کنند.

باید گفت که همه افعال اهل بیت $\circ$ حتی آنچه به صورت خارق‌العاده از ایشان صادر می‌شود، افعال خداوند سبحان است که به وسیله ایشان آشکار شده و با دست باکفایت ایشان، جریان یافته است. همانگونه که درباره ملائکه با همه انواعشان توضیح داده شد.

من لا يحضره الفقيه و دیگر کتاب عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب عیون أخبار الرضا (علیه السلام) می‌نویسد: « حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِي وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكْتَبِ، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ وَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَكِّيِّ الْبُرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّخْعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لَعَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: عَلَّمَنِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ... » (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۵) اما در کتاب من لا يحضره الفقيه آمده است: « رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبُرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخْعِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لَعَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ... » (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۹) شیخ احمد أحسائی (اعلی الله مقامه) در مقدمه شرح الزیارة مفصلاً درباره صحت و روایان آن بحث نموده است. (شرح الزیارة، ج ۱، ص ۳)

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۶ و ۲۷

فصل چهارم: توحید عبادی

فصل چهارم توحید عبادی است؛ به این معنا که ما خداوند را در عبادت شدن نیز، بی همتا و یگانه می‌دانیم؛ خداوند همانگونه که در ذات و صفات و افعال خویش یگانه است، در عبادت شدن نیز شریکی ندارد. یعنی مقصود در عبادت فقط اوست و تنها او باید عبادت شود و غیر او، شایستگی عبادت شدن را ندارد. همین معنا در آیه Π إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^۱ وارد شده است. بنابراین کسی که در عبادتش غیر خدا را قصد کند؛ چه این غیر خدا امام باشد، چه فرشته و چه نبی و چه سیدالانبیاء ع و یا هر مُرشد و شیخی و یا بزرگ زمانه ای که باشد و یا اینکه اینها را در عبادات و قصد خود با خدا شریک گرداند، در واقع بُت‌پرستی کرده و حکم او حکم بُت پرستان است. عمل چنین کسی باطل و عبادتش نادرست است و هرگز پذیرفته نخواهد شد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: Π وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۲؛^۱ امر نشده اند مگر به این که به صورت خالص خداوند را عبادت نمایند. Π إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^۲ و در پایان می‌گوییم: « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ معبودی جز الله نیست و به جز او را عبادت نمی‌کنیم در حالی که دین‌مان را به صورت خالص به پیشگاه او عرضه می‌کنیم، هر چند مشرکان از این خشنود نباشند. »

بخش دوم : عدل

عدل دومین اصل از اصول دین است که از صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند بلندمرتبه است. همانگونه که اعتقاد به صفات ذاتیه (مانند حی، قدیر، علیم، سمیع و بصیر) و اعتقاد به یکسان بودن این صفات با ذات باری

۱- سوره حمد، آیه ۵؛ فقط تو را عبادت کرده و تنها از تو کمک می‌خواهیم

۲- سوره بینه، آیه ۵

تعالی، واجب است، معتقد بودن به صفت عدل برای خداوند و اینکه این صفت نیز عین ذات خداوند است، واجب است؛ با این توضیح که بین ذات خداوند و بین عدل، هیچ فرقی متصور نیست. علت اینکه عالمان قدیم و متأخر عدل را که از صفات ذاتی خداوند است، تحت عنوانی خاص قرار داده‌اند، فروعات، اختلافات و مشاجرات فراوانی است که دربارهٔ لوازم عدل بین دانشمندان واقع شده است.^۱

پس باید دانسته شود که وقتی می‌گوییم «خداوند عادل است» به این معناست که از او ظلم صادر نمی‌شود و ظلم یعنی قرار ندادن هر چیزی در موضع مناسب خودش و قرار دادن چیزی خلاف آنچه با قرائن حالی طلب می‌شود؛ برای نمونه به کسی که طالب خیر و علم است، شر و جهل داده و به کسی که طالب شر و جهل است خیر و علم دهد؛ در حالی که الله تبارک و تعالی دارای همهٔ صفات کمالیه است و از هر نقص و صفت مذموم پاک و دور است و واضح و معلوم است که ظلم، عین نقص و بسیار مذموم است؛ چه صفتی زشت تر از ظلم است؟ آیا خداوند که در قرآن کریم ظلم را نکوهش کرده است و بندگان خود را از آن نهی فرموده است به ظلم متصف می‌شود؟ این دلیل اول بود و اما دلیل دوم؛ کسی مرتکب ظلم می‌شود که از امور زیر خالی نباشد:

۱. اینکه قبیح بودن ظلم را نداند. ولی خداوند والاتر از آن است؛ چرا که جهل، نقص است، حال آنکه علم خداوند عین ذات او است و همچنین خداوند ظلم را نکوهش کرده است، پس چگونه از قبح آن آگاه نیست؟

۱- اینکه اصل وجود صفت عدل برای خداوند نزد جمیع مسلمانان ثابت است ولی بعضی از لوازم آن مورد اختلاف شدید بین علماء و متکلمین قرار گرفته است که یکی از موارد بسیار مهم آن بحث حسن و قبح افعال می باشد که آیا عقلی است یا شرعی؟ در این مورد میان متکلمان شیعی و معتزلی که در اصطلاح عدلیه نامیده میشوند اتفاق نظر وجود دارد مبنی بر اینکه حسن و قبح افعال عقلی است. بخشی از اشیای موجود در جهان ذاتا نیکو و حسن هستند، هرچند که نسبت به آنها امر شرعی وارد نشده باشد، همچنین دسته ای از اشیاء ذاتا قبیح و زشت هستند، و بجا آورندهٔ آن مستحق سرزنش و نکوهش است، هرچند نسبت به آن نهی از سوی شارع نرسیده باشد. برای تفصیل مطالب به کتب معتبر کلامی رجوع شود.

۲. اینکه از قبیح بودن ظلم غافل باشد. چگونه این امر ممکن است، در حالی که غفلت نوعی از جهل بوده و خداوند از جهل پاک و منزّه است.

۳. اینکه قبیح بودن ظلم را می‌داند، ولی از ظلم کردن ناگزیر است. این نیز ممکن نیست؛ چرا که ناگزیر بودن ناشی از احتیاج و عجز است، در حالی که خداوند والاتر از محتاج بودن و عجز داشتن است.

۴. اینکه به قبیح بودن ظلم علم داشته است و نه از روی غفلت و نه از روی ناچاری، بلکه به این دلیل ظلم می‌کند که می‌خواهد کاری عبث و لهُو انجام دهد. این مورد از موردهای پیش قبیح تر است؛ چرا که روشن است که پروردگار ما توانا و بی نیاز و مختار و حکیم است، و به دلیل دارا بودن صفت حکیم مطلق، از هر نقص و ظلم و جوری به دور است؛ او عادل و حکیم است و حق هر صاحب حقی را به درستی عطا می‌نماید و هرگز به کسی از بندگان ظلم نمی‌کند.

Π إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ^۱؛ همانا خداوند در چیزی به مردم ظلم نمی‌کند و اما این مردم هستند که به خودشان ظلم می‌کنند.

برای این مسئله زیرشاخه‌های بسیاری وجود دارد که برای اطلاع یافتن از آنها به کتاب «الکبری» از همین قلم که درباره اصول پنج‌گانه عقاید نوشته شده است و به طور تفصیل و با ادله و برهان‌های عقلی و نقلی به مسائل پرداخته رجوع کنید.

بخش سوم : نبوت

مقدمه :

ما بر این باوریم پیامبران گذشته که صد و بیست و چهار هزار پیامبر بودند،^۱ از سوی خداوند عزوجل برانگیخته شده اند و همه آنها افرادی دانشمند و حکیم هستند. انسان‌هایی بردبار و الهی که از خطاها و لغزش‌های صغیره و کبیره معصوم بوده،^۲

۱- در بحار الانوار روایاتی نقل شده است که تعداد پیامبران را ۱۲۴ هزار نفر ذکر کرده است: حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر آفریده و من گرامی‌ترین آنان نزد خداوند هستم . . . و ۱۲۴ هزار وصی آفریده که علی (علیه السلام) گرامی‌ترین آنها نزد خداوند و بهترین ایشان است» (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰) امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: «هر کس دوست دارد ۱۲۴ هزار پیامبر با او مصافحه کنند، امام حسین (علیه السلام) را در نیمه شعبان زیارت کند، چرا که ارواح پیامبران از خداوند برای زیارت حضرتش اذن می‌گیرند و به آنان اجازه داده می‌شود و پنج نفر از ایشان اولوالعزم هستند.» (همان، ص ۵۸) ابوذر (رحمة الله علیه) از پیامبر خدا (ص) سؤال کرد: پیامبران چند نفرند؟ حضرت رسول (ص) فرمود: ۱۲۴ هزار پیامبر . . . (همان، ص ۳۲) مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان»، بعد از ذکر روایت ابوذر (ره) در تعداد انبیاء، می‌فرماید: «قسمت اول این حدیث که مشتمل بر تعداد پیامبران است، از مشهورات است که شیعه و سنی در کتیشان نقل کرده‌اند.» (المیزان، ج ۲، ص ۱۴۴)

۲- یکی از مسائلی که در باب عصمت پیامبران، مطرح می‌گردد، این است که آیا پیامبر از سهو، لغزش و نسیان مصون است و یا همانند مردم عادی، دچار سهو و لغزش و نسیان می‌شود؟ عده ای از علماء قائل به سهو پیامبر (ص) شده اند، از جمله: قرطبی از علمای عامه می‌گوید: «پیامبر (ص) در نماز سهو می‌کرد چه رسد به غیر نماز، منتها سهو آن حضرت در نماز به خاطر التفات به امور مهمتر از نماز بود.» (تفسیر الجامع، ج ۲۰، ص ۲۱۲)؛ علامه مجلسی فرموده: «شیخ صدوق و استادش ابن ولید از جمله قائلان به سهو النبی (ص) و از نظریه پردازان پیشگام شیعی در این باب به شمار رفته اند.» (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۸) شیخ صدوق (رحمة الله) گوید: «شیعه‌ی درست و حسابی، سهو پیامبر (ص) در کارهای عادی را انکار نمی‌کند بلکه اهل غلو و تقویض که دو گروه منحرف به شمار می‌روند منکر سهو النبی (ص) می‌باشند.» و سپس از استادش ابن ولید نقل می‌کند که اولین مرتبه غلو، انکار سهو النبی (ص) است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۷)؛ طبرسی (صاحب مجمع البیان) می‌گوید: «علمای شیعه سهو و نسیان را در تبلیغ احکام الهی، بر پیامبران جایز نمی‌دانند ولی در غیر آن جایز می‌دانند به شرط این که سهو به حدی نرسد که موجب تنفر و سلب اعتماد مردم باشد.» (مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱۷)؛ علامه تستری

همه آنان از طرف خداوند به سوی مردم فرستاده شده‌اند. اما پیامبران همانگونه که قرآن می‌فرماید: Π تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ O؛^۱ آنها پیامبرانی هستند که بعضی از آنها را بر بعضی برتری دادیم. برخی بر برخی دیگر برتری دارند و همه آنها به حسب ولایت و حدود ولایتشان، دارای وظایفی از جانب خداوند بوده‌اند. چنانکه بعضی بر خودشان پیامبر بوده و برخی دیگر بر خانواده و خویشاوندان و یا افراد محل زندگی‌شان و یا شهر و منطقه و یا نژاد خاصی و یا مانند حضرت نوح π بر همه افراد زمانشان پیامبر بوده‌اند. اما سید و رئیس و افضل و اشرف پیامبران، خاتم آنان و خاتم همه پیامبران، نبی عربی، هاشمی، قریشی حضرت محمد ع بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوی بن غالب بن فحل بن مالک بن نظر بن کنانة بن خزیمة بن مدركة بن

(مؤلف قاموس الرجال) در رساله‌ی سهو النبى (ص) آورده است: «سهو پیامبر (ص) در امور عادی از چیزهایی است که عقل منع نمی‌کند و دلیل نقلی بر جواز آن دلالت می‌کند پس لازم است که آن را بپذیریم» (قاموس الرجال، ج ۱۱، رساله فی سهو النبى) اما نظر مشهور علماء بر محال بودن سهو النبى (ص) است که آجله‌ی علماء از جمله شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) و... به آن قائل شده‌اند: شیخ مفید (ره) رساله‌ای در باب سهو النبى (ص) نوشته و رأی شیخ صدوق را باطل دانسته، به ذکر ردّ ادله‌ی وی پرداخته است. (این رساله را علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۱، ص ۱۲۲ آورده است). پس از وی، شیخ طوسی در تهذیب (تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۵۰) و شهید اول در ذکری (ذکری، ص ۲۱۵) و محقق حلی در نافع (المختصر النافع، ص ۴۵) و علامه حلی در منتهی (منتهی المطلب، ج ۱، ص ۴۱۸) و شیخ حرّ عاملی در وسائل (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۸) تصریح کرده‌اند که سهو النبى (ص) به طور مطلق، ممتنع است. فخر رازی نیز در ذیل آیه «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (سوره ماعون، آیه ۵) می‌گوید: «در این که پیامبر (ص) در نماز سهو می‌کرد یا نه، اختلاف شده است ولی بسیاری از علماء گفته‌اند: سهو نکرد و لکن با اذن خداوند کاری انجام داد که شخص سهوکننده انجام می‌دهد تا با این کار حکم سهو در نماز را برای مردم بیان کند.» (تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۱۴) با جمع بندی اقوال علماء این نتیجه را می‌توان گرفت که هیچیک از علماء عامه و خاصه سهو پیامبر (ص) در درک یا تبلیغ وحی را قبول ننموده و سهوی را که موجب بی‌اعتمادی مردم نسبت به وحی شود را نیز نپذیرفته‌اند. لکن با دلایلی از قرآن همچون آیه‌ی عصمت و دلالت بسیاری از روایات و نیز حکم عقل بر عصمت و همچنین اجماع بسیاری از علماء تشیع و تسنن، رأی مصنف کتاب پیش رو با جمیع ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) مبنی بر محال بودن سهو پیامبر (ص) ثابت می‌شود.

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۳

الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است.^۱ پیامبر اسلام ع بر همه زمان ها مبعوث شده و پیامبری بعد از او نیست و نبوت ایشان عمومی و برای همه جهانیان است و تا روز قیامت ادامه دارد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

Π تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا O؛^۲ مبارک است کسی که (فرقان) را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده برای جهانیان باشد.

پس همانگونه که خداوند تبارک و تعالی پروردگار جهانیان است، حضرت محمد ع نیز پیامبر جهانیان است و شریعتش ششمین شریعت عالم است. اولین شریعت، شریعت حضرت آدم، π دومین شریعت، شریعت حضرت نوح π و بعد از آن، شریعت حضرت ابراهیم، π سومین شریعت و پس از آن، شریعت حضرت موسی π چهارمین شریعت و پنجمین شریعت، شریعت حضرت عیسی π بود و در نهایت ششمین و آخرین شریعت عالم، شریعت پیامبر ما حضرت محمد ع

۱- نسب شریف پیامبر (ص) در روایات و کتب معتبر تاریخی با اختلافات اندک چنین عنوان شده است: «هُوَ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلَابٍ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ بْنِ فِهْرٍ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ أَلْيَاسِ بْنِ مُضَرِّ بْنِ نَزَارٍ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ.» علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) فرموده: بدان که اجماع علمای امامیه منعقد گردیده است بر آن که پدر و مادر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و جمیع اجداد و جدات آن حضرت تا آدم (علیه السلام) همه مسلمان بوده اند و نور آن حضرت در صُلب و رَجَمِ مشرکی قرار نگرفته است، و شبیه در نسب آن حضرت و آباء و امهات آن حضرت نبوده است و احادیث متواتره از طُرُق خاصّه و عامّه بر این مضامین دلالت دارد. بلکه از احادیث متواتره ظاهر می شود که اجداد آن حضرت همه انبیا و اوصیا و حاملان دین خدا بوده اند و فرزندان اسماعیل که اجداد آن حضرت اند اوصیای حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده اند و همیشه پادشاهی مگه و حجابت خانه کعبه و تعمیرات با ایشان بوده است و مرجع عامه خلق بوده اند و ملت ابراهیم (علیه السلام) در میان ایشان بوده است و ایشان حافظان آن شریعت بوده اند و به یکدیگر وصیت می‌کردند و آثار انبیا را به یکدیگر می سپردند تا به عبدالمطلب رسید، و عبدالمطلب، ابوطالب را وصی خود گردانید و ابوطالب کتب و آثار انبیا (علیهم السلام) و ودایع ایشان را بعد از بعثت تسلیم حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله و سلم) نمود. « (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷)

۱- سوره فرقان، آیه ۱

است که نسخ کننده همه شریعت‌ها بوده است؛ حلال محمد ع تا قیامت حلال و حرام ایشان تا قیامت حرام است.^۱ هیچ شریعتی بعد از شریعتشان وجود ندارد، همانگونه که بعد از ایشان هیچ پیامبری نخواهد آمد و همه شرایع و پیامبران مقدمه و زمینه‌ساز شریعت و نبوت آن حضرت بودند.^۲ در این بحث اموری هست که آگاهی به آنها لازم است:

۲- عن حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ (ع): «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ (کافی، ج ۱، ص ۵۸؛ الوافی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸؛ فصول المهمة، ج ۱، ص ۶۴۳؛ دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۲، ص ۳۶؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ وسائل الشيعة، ج ۳۰، ص ۱۹۶؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۰۰؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۶؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵ و ج ۶۵، ص ۳۲۶)

۱- یکی از ضروریات دین مبین اسلام که مورد اتفاق جمیع فرقه‌های اسلامی است و اجماع مسلمین بر آن است، مساله «خاتمیت» است؛ خاتمیت به این معناست که پیامبر اکرم؛ حضرت محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آخرین و برترین پیامبر الهی است و دین اسلام، آخرین دین و شریعت آسمانی و کامل‌ترین آن‌هاست؛ به نحوی که بعد از آن حضرت و دین مبین اسلام، هیچ پیامبر و شریعت جدیدی نخواهد آمد و تمام انسان‌ها تا روز قیامت موظفند از این آیین تبعیت کنند. برای اثبات خاتمیت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دلایلی ذکر شده از جمله آیاتی از کلام الله مجید، به صراحت به این مطلب پرداخته و بدون هیچ ابهامی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را آخرین فرستاده خود نامیده و شریعت اسلام را کامل و مورد رضایت خود نامیده است؛ قرآن در این رابطه می‌فرماید: «ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پدر هیچیک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است. «(سوره احزاب، آیه ۴۰) همچنین قرآن کریم راجع به تکمیل دین و کامل بودن دین مبین اسلام می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم. «(سوره مائده، آیه ۳) به گواه تاریخ، این آیه در روز «غدیر خم» و بعد از جریان امامت امیر المومنین (علیه‌السلام) نازل گشت. بنابراین قرآن بیان می‌کند که دین مبین اسلام با مساله امامت و جانشینی امیرالمومنین (علیه‌السلام) کامل گردیده و دیگر نقصی ندارد. علاوه بر آیات قرآن اگر به احادیث خود نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه اطهار (علیه‌السلام) رجوع کنیم، به روشنی خواهیم دید که بر خاتم بودن آن حضرت و جاویدان بودن آیین اسلام تا روز قیامت، تاکید فراوان دارند؛ به طور مثال پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمودند: «أَنْتَ مَتَى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی (علیه‌السلام)، الا این‌که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود. «(الکافی، ج ۸، ص ۱۰۶) همچنین امام صادق (علیه‌السلام) در حدیثی راجع به جاودانگی آیین مقدس اسلام فرمودند: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ

فصل اول: شریعت جهانی حضرت محمد ع

پیامبر ما حضرت محمد ع با وجود نورانی و هیكل بشری شریفشان بر همه موجودات و عوالم پیامبر بوده، تکالیف آنها را بر طبقاتشان، اعم از انسان و جن و حیوان، بدون واسطه یا با واسطه همین لباس بشری به آنان می‌رساند؛ نه اینکه ایشان تنزل یافته و برای تبلیغ آئینه، لباس جن می‌پوشید یا برای حیوانات، لباس حیوانات را می‌پوشید؛ به این معنا که برای تبلیغ هر نوع حیوانی، لباس آن نوع حیوان را می‌پوشید؛ همانگونه که این مذهب به حاج کریم خان کرمانی در کتاب «ارشاد العوام» نسبت داده شده است. از این سخن فاسد برائت می‌جوییم؛ چرا که پیامبر ما ع برترین و شریف‌ترین خلق است و حکمت اقتضا می‌کند لباسی را نپوشد مگر شریف‌ترین لباس‌ها را و این جز با شریف‌ترین و بهترین صورت لباسها متصور نیست، هرچند که ایشان می‌توانند در هر صورتی که بخواهند درآیند، ولی تنها درآمدن بر شریف‌ترین و برترین لباس‌ها متصور است؛ همانگونه که ایشان می‌توانند حیوانات، گیاهان و جمادات را به زبان عربی سلیس به سخن درآورند. در صفحه ۲۱۷ به بعد کتاب شریف «إحقاق الحق»^۱ به طور تفصیلی به این مطلب پرداخته شده که در صورت نیاز به آن مراجعه شود.

حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ « (الکافی، ج ۱، ص ۵۸) در نتیجه پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آخرین سفیر الهی و خاتم پیامبران است و دین مبین اسلام برترین دین و آیین و جاودانه است و بعد از اسلام شریعت جدیدی نخواهیم داشت؛ لذا هر کس به هر نحوی ادعای نبوت یا شریعت جدید داشته باشد، قطعاً کاذب است و باید با او برخورد کرد؛ همچون «بهاییت و بابیت» که با توجه به این مطالب، نادرستی و پوچی آرای آنان روشن می‌شود.

۱- کتاب شریف «إحقاق الحق» نوشته علامه کبیر آیت الله حاج میرزا موسی حائری اسکوی (قدس الله نفسه الزکیه) والد ماجد مؤلف کتاب پیش رو می‌باشد که این کتاب در رد عقائد باطل فرقه کریم خانیه و رد شبهات و تهمت‌ها از دامان شیخ احمد آحسابی (اعلی الله مقامه) و سید کاظم رشتی (قدس سره) تألیف شده و بارها مورد چاپ قرار گرفته که آخرین طبع آن در ۱۴۲۱ ه.ق توسط منشورات جامع امام صادق (علیه السلام) کویت و ترجمه ی آن

فصل دوم: رد سخن کریم خان کرمانی

گذشت که پیامبر ما، محمد ع خاتم پیامبران بوده و هیچ پیامبری بعد یا همراه ایشان نیست و وجود ارزشمند ایشان به همه طبقات موجودات، تکالیفشان را می‌رساند یا بدون واسطه یا با واسطه‌ای؛ و این سخن که هر طبقه‌ای از جن و حیوانات و گیاهان و جمادات از سنخ خودشان پیامبر و وصی داشته باشند، سخن باطلی است؛ به این مطلب حاج محمد کریم خان کرمانی^۱ در «ارشاد العوام» اشاره نموده

به زبان فارسی توسط عالم فاضل محمد عیدی خسروشاهی در سال ۱۳۹۲ شمسی بوسیله‌ی انتشارات روشن ضمیر به زیور طبع آراسته گردیده است.

۱- وی فرزند ابراهیم خان قاجار (ملقب به ظهیرالدوله و متخلص به طغرل) و در ۱۸ محرم ۱۲۲۵ ه.ق در کرمان به دنیا آمد. حاج محمد کریم خان علوم عربی و ادبی را در کودکی فراگرفت و نزد آقا سیدزین العابدین مجتهد تلمذ کرد و از میرزا محمدعلی اصفهانی خوشنویسی را فراگرفت و در نقاشی نیز پیشرفت می‌نمود. در شانزده سالگی، اندکی پس از فوت پدرش وی از تعالیم سید کاظم رشتی (رحمة الله علیه) در کربلا آگاه شد و فقط بعد از یک سال و اندی استفاده از درس سیدکاظم رشتی (رحمة الله علیه)، به کرمان آمد و به املاک و موقوفاتش رسیدگی نمود. محمد کریم خان و پسرش محمد خان از اولین کسانی بودند که بدعت «رکن رابع» را داخل در اصول دین کردند. هم چنین وی دارای عقایدی باطل در معاد، معراج، پوسیدن اجساد ائمه (ع) در قبر و... بوده که متأسفانه عده‌ای بدون تحقیق و بررسی این عقاید را به شیخ احمد أحسایی (أعلى الله مقامه) و سید کاظم رشتی (رحمة الله علیه) نسبت داده اند؛ در حالی که با مطالعه آثار این دو بزرگوار و شاگردان راستین ایشان هیچ اثری از این عقاید یافت نمی‌شود. بهتر است در این باره به همان کتاب احقاق الحق که به فارسی ترجمه شده، مراجعه شود. محمد کریم خان، پس از اینکه باب دعوت خود را آشکار کرد. نامه ای از باب دریافت کرد که از او خواسته بود تا به تبلیغ تعالیم وی بپردازد، اما حاج محمد در رساله الفطرة السلیمیه - که به خواهش ناصرالدین شاه نوشت - و نیز «إزهاق الباطل» و «تیر شهاب فی الرد علی الباب» و دیگر رسالات و آثار خود به رد دعوی باب پرداخت. همین امر موجب مجادله و ردیه های متقابلی از سوی این دو گروه گردید. در ۱۲۷۳ ه.ق که نیروهای انگلیسی بندر بوشهر را به اشغال خود درآوردند، حاج محمد کریم خان به همراه گروهی دیگر از علما از جمله ملا احمد، آقا سید جواد مجتهد و آقا محمدکاظم فتوای جهاد مشترکی بر ضد اشغالگران صادر کردند که در روزنامه وقایع اتفاقیه به تاریخ شانزدهم جمادی الثانی همان سال به چاپ رسید. حاج محمد کریم خان تألیفات فراوانی متجاوز از دویست و بیست و هفت عنوان کتاب و رساله در همه رشته های علوم و فنون اسلامی و غیر اسلامی دارد؛ مانند طب، موسیقی، رمل، بنایی و دلاکی دارد. چنانکه مشهور است همه این آثار توسط وی نوشته نشده بلکه بعضی از مریدان و پیروان تقدیم او کرده و یا او سفارش نگارش آنها را داده است. کتاب ارشاد العوام از معروفترین آثار اوست. حاج محمد کریم خان

و ما از این سخن باطل ابراز برائت کردیم؛ چرا که پیامبر کسی است که از سوی خداوند با الهام یا به وسیله جبرئیل به او وحی می‌شود و جز پیامبر ما در عالم به شخص دیگری وحی نمی‌شود و اینگونه نیست که در هر طبقه‌ای از موجودات پیامبری باشد که به او وحی شود. بله، این مطلب که برای هر طبقه‌ای از موجودات بیم‌دهنده‌ای وجود دارد، انکار نمی‌شود. همانگونه که قرآن می‌فرماید:

Π وَ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ O؛ ^۱ امتی نیست مگر این که در آن بیم‌دهنده‌ای آمده است یا در سوره نحل، مورچه‌ای قوم خود را اینگونه بیم می‌دهد: Π قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ O؛ ^۲ ای مورچه ها، وارد خانه‌هایتان شوید که سلیمان و سپاهش لگدمالتان نکند.

برای اطلاع کامل و تفصیلی بر عبارات کتاب «ارشاد العوام» و رد آنها به کتاب «الحق/الحق» مراجعه شود.

فصل سوم: رد نظریه تلفیق شریعت

بنا بر آنچه گذشت شریعت مقدس پیامبر ختمی مرتبت ع ناسخ همه شریعت‌های پیشین و بر آنها مقدم بوده و دربردارنده همه مطالب تأمین‌کننده نظام دنیا و مصالح آخرت است و از همه جهات، چه از جهت عبادات و چه از جهت معاملات، سیاست، حدود و دیات کامل است و قوانین و احکام کلی و جزئی آن با وحی خاص از سوی

ثروت فراوانی داشت و بستگانش که همه از ملاکان و متمولین بودند؛ سالانه بیش از دویست تا سیصد هزار تومان خمس و زکات به او می‌دادند، علاوه بر آن وجوهات دیگری نیز از سوی پیروانش به وی می‌رسید. حاج محمد کریم خان در نیمه شعبان ۱۲۸۸ ه. ق به قصد سفر کربلا از کرمان خارج شد، اما اندکی پس از خروج در ۲۲ شعبان درگذشت. جنازه اش را یک سال و ده ماه بعد به کربلا منتقل کرده و در رواق امام حسین (ع) دفن نمودند. (روزنامه وقایع اتفاقیه، ج ۳، ص ۲۰۶۱، ۲۰۶۸، ۲۰۶۹؛ شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۱ تا ۵؛ المآثر و الآثار، ج ۱، ص ۱۹۹، مکارم الآثار، ج ۳، ص ۷۸۹ و ۷۹۰؛ ناسخ التواریخ، سلاطین قاجاریه، ج ۱، ص ۵۶۳، ج ۳، ۱۱۸۳ و ۱۴۰۷)

۲- سوره فاطر، آیه ۲۴

۱- سوره نمل، آیه ۱۸

آفریننده آسمان‌ها و زمین با حکمت ربانی صادر شده است؛ که هیچ بشری قدرت احاطه به اسرار و مزایای این احکام را ندارد، مگر حاملان وحی و اوصیای ایشان^۱ این شریعت مقدس و کامل، هرگز تلفیق شده‌ای از دیگر شرایع نبوده و یا مجموعه‌ای از شرایع پیشین و قوانین عرب نمی‌باشد؛ از طرف دیگر مجموعه‌ای از قوانین عرب و آرای علوم دیگر مانند سیمیا، لیمیا، ریمیا، هیمیا و کیمیا^۲ نیز

۲- قرآن مجید و روایات معصومان (ع) عقل را در شناخت پاره‌ای از معارف و حقایق برتر، ناتوان دانسته و عقل را نه تنها برای سعادت بشر کافی نمی‌داند، بلکه حتی فاقد فهم و درک همه علمی می‌داند که آدمی برای تدبیر زندگی این دنیایی، به آنها نیازمند است. در دین جهت وحی در بخشی از آموزه های خود نقش تأییدی و ارشادی نسبت به عقل بشری دارد و در بخشی دیگر به اظهار حقایقی می‌پردازد که فهم و عقل بشر عادی را جز از طریق پیروی وحی بدان راهی نیست، مانند ظهور آثار احکام اقتصادی، سیاسی و یا عبادی شریعت در برزخ و قیامت و یا مانند مواقف و مقاماتی که در صحنه رستاخیز وجود دارد و در آیات و اخبار وارده از آنها خبر داده شده است. با بیان فوق این حقیقت آشکار می‌شود که وحی و دین با اشرافی که نسبت به ادراکات عقلی و حسی بشر دارند نه تنها آنها را تخطئه و انکار نمی‌نماید، بلکه همراه اخبار غیبی از وقایعی که در هنگام حشر و نشر حاصل می‌شود، از ضوابط، حدود و قواعدی که عقل آدمی در چهارچوب آن مشی می‌نماید نیز خبر داده و ضمن تلاش برای باروری دانسته‌های عقلی، با اخبار مفهومی از مکاشفات و دریافت های الهی مواد نوینی را برای دآوری های عقلانی فراهم می‌آورد. اعتبار دینی عقل موجب شده است تا عقل به عنوان حجتی الهی در دامنه ادراک و معرفت دینی از جایگاه معتبر و محترمی برخوردار باشد. حاصل این که گزاره ها و قضایای عقلی نیز به عنوان بخشی از گزاره های دینی مورد اعتبار بوده و از این رو اظهارات دینی حتی آن گاه که از حقایق غیبی خبر می‌دهند، گرچه مشتمل بر حقایق فوق عقلانی باشند، هرگز مخالف و رویاروی با دریافت های عقلی نمی‌باشند. (شریعت در آیین معرفت، ص ۳۶۸)

۱- شیخ بهایی در کشکول خود می‌فرماید: «و أما الخفية فهي مستورة المصون بها من غير أهلها؛ و لم يزل الحكماء يبالغون في إخفائها، أنهم وضعوا فيها رموزا، و اخترعوا في كتابتها أنواعا من الخط الغير المرسوم المعهود، و هي تنقسم خمسة أقسام: الكيمياء و اللیمیا و الهیمیا و السیمیا و الریمیا، و بعض أساطين الحكماء ألف في مجموع هذه الأقسام كتابا ضخما سماه «كله سر» ليكون اسمه مشيرا إلى أسماء هذه العلوم، منبهاً على وجوه إخفاءها؛ و اما علوم خفيه بخاطر در امان بودن از غیراهلش پنهان نگهداری می‌شوند و پیوسته حکماء در پنهان نگه داشتن آن کوشیده اند (بگونه ای که) برای این علوم رموزی وضع نموده و در نوشتارهایشان خطوط غیرمرسومی را اختراع نموده اند. و این علوم به پنج قسم تقسیم می‌شوند: کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا. و بعضی از بزرگان حکماء برای مجموع این علوم کتابهای ضخیمی تألیف نموده و آن را «کله سر» نامیده اند تا اشاره به این علوم بوده و پنهان

نیست، بر خلاف آنچه برخی از فلاسفه غرب و شرق شناسان بیان کرده‌اند.

یکی از آنها «سرجان مالکوم»^۱ انگلیسی است که در کتاب تاریخ ایران اینچنین می‌آورد که پیامبر ع این شریعت و فقه را به وسیله اخذ مسائلی از هر شریعت و قوانین عرب و علم سیمیا و ریمیا به وجود آورده است.^۲ حاج محمد خان کرمانی در رساله فارسی «مصباح السالکین» صفحه ۹، سمت راست، دو سطر باقی مانده از آخر، از او پیروی کرده که متن آن را بدون دخل و تصرف می‌آوریم: «بدانکه شریعت سنت پیغمبر است ع و آن بزرگوار حکیم و عالم بود به اجماع جمیع اهل عالم و مطلع بود بر جمیع ملت‌ها و مذاهب‌ها و قاعده‌ها و ریاضت‌ها و شریعت او ع جمع شده است از همه قانون‌های عالم، از هر جائی هر چه را از عین حکمت بوده، انتخاب فرموده

کردن آنها را یادآوری کنند. (باقراردادن حرف ابتدائی این علوم کنارهم). (الکشکول، ج ۳، ص ۲۵۴) «کیمیا نزد پیشینیان عبارت از علمی است که از آن برای تغییر بعضی از معادن به برخی دیگر بویژه تبدیل آن به طلا الهام می‌گیرند، ولی در اصطلاح متأخران و معاصران امروزه علمی است که در آن از طبیعت و خواص همه اجسام از راه تجزیه و ترکیب بحث می‌کند.» (فرهنگ ابجدی، ص ۷۴۲) «سیمیا بالكسر علم طلسم که از آن انتقال روح در بدن دیگر کنند و به هر شکل که خواهند در آیند و چیزهای موهوم در نظر آرند که در حقیقت وجود آنها نباشد. (غیاث اللغات، غیاث الدین محمد رامپوری، ص ۴۹۶ به نقل از مدار و منتخب) و «ریمیا نام علم‌یست که از آن در هر جا که خواهند در یک لحظه بروند» (همان، ص ۴۲۳ به نقل از مدار) و «هیمیا بالكسر و یاء معروف همان علم طلسم است.» (غیاث اللغات، غیاث الدین محمد رامپوری، ص ۹۷۸) لیمیا را نیز علمی با تأثیر قدرت اراده و روح به وسیله ارتباط آن با ارواح قوی دانسته اند.

۱- سر جان مالکوم (به انگلیسی: Sir John Malcolm) (۲ مه ۱۷۶۹ - ۳۰ می ۱۸۳۳) افسر اسکاتلندی کمپانی هند شرقی، تاریخدان و سیاست‌مدار بود. او در اوایل قرن نوزدهم بارها جهت مأموریت‌های سیاسی به ایران فرستاده شد. ([Map of Persia and Adjacent World Digital Countries, for Sir John Malcolm's History of Persia](#) Library. Retrieved 19 January 2013) وی همانگونه که مصنف اشاره می‌کند، در کتاب تاریخ ایران خود نسبت های ناروا و بی‌اساسی به اسلام، پیامبر (ص) و مسلمانان داده است.

۲- تاریخ ایران، سر جان مالکوم، ص ۷۰

بزیاده آنچه حکم فرموده است از خارج؛ پس پاره‌ای از شریعت آدم گرفت و قدری از شریعت نوح و بسیاری از اصول شریعت ابراهیم و قدری از شرع موسی و خضر و قدری از شرع عیسی و قدری از قوانین عرب و از علم سیمیا و لیمیا و هیمیا و ریمیا اتخاذ فرمود و همه آنها را با هم ترکیب نمود و شریعتی ترکیب فرمود و چون شارعین مأمور بودند به اصلاح جهتی از جهات اناسی و تکمیل چیز خاصی چون همه را جمع فرمود، تکمیل همه جهات می‌شود ...»^۱

رد تفصیلی قول محمدخان کرمانی

از فاضل کرمانی باید چند سؤال پرسید:

۱. آیا خضر π از انبیاء است؟ یا بنده‌ای از بندگان صالح خداوند است؟ بنابر آنچه سید کاظم رشتی^۲ ع در جلد اول مجموعه رسائل بیان کرده است.

۱- مصباح السالکین، ص ۱۰ و ۱۱

۲- «سید کاظم حسینی رشتی فرزند سید قاسم حسینی و از اجله ی علماء و در فنون، فضایل، احاطه در بسیاری از علوم در عصر خویش به عنایت مهم و ممتاز بود و در ترویج مقصد و مرام شیخ احمد احسائی مساعی جمیله به ظهور رسانیده و در این طایفه صاحب مقامی منیع می‌باشد. جد ایشان سید حبیب از اشراف و اعظم مدینه طیبه بود و فرزندش سید احمد بعد از وفات پدر بواسطه بروز طاعون در آن شهر مقدس از آنجا مهاجرت کرده و در رشت سکونت و متأهل گردید و فرزندش سید قاسم در آنجا متولد و متأهل شد و مرحوم سید کاظم در سال ۱۲۱۲ ه.ق در رشت متولد و مشهور به رشتی گردید. ایشان در نزد علماء عصر خود درس خوانده تا به مقامات عالیه علمیه فائز گردید و از میان همه اختصاصی تمام به مرحوم شیخ احمد احسائی بهم رسانید و خدمت آن فقیه فاضل و حکیم کامل و عالم عامل را از جان و دل برگزید و سالها در نزد او درس خواند تا از أجل تلامذه و أخص خواص او به شمار آمد و تا او به مجلس درس حاضر نمی‌شد شیخ شروع به درس نمی‌فرمود. حاج سید کاظم بعد از وفات شیخ در عتبات عالیات در امکنه متفرقه یعنی به هر چند وقتی در جایی سکونت نمود و در هریک مجلس درسی داشت چنانکه آقا بزرگ تهرانی در ج ۸، ص ۱۳۶ الذریعه نوشته و آخر در کربلا توطّن و آن جا نیز مَدَرَس درسی برای خود فراهم کرد و بسیاری از وجوه علماء که بعضی هم از منکرین طریقه شیخیه (البته به اعتقاد ما نسبت دادن شیخیه به مرحوم سید و شاگردان راستین ایشان «تنابز بالألقاب» و به دور از انصاف است). بودند، بدان مجلس حاضر می‌شدند. تألیفات صاحب عنوان نزدیک به ۱۵۰ رساله مفرد می‌باشد. چنانکه

۲. آیا خضر π شریعتی داشته که از آن پیروی کرده است؟ یا شرایع همانگونه که بیان شد، بیش از شش شریعت نیستند؟

۳. آیا این فاضل به خبری از شرایع سابق احاطه دارد تا بداند پیامبر ع چه چیزی از آنها را انتخاب کرده است؟ آیا این فاضل، می‌تواند برای ما مشخص کند پیامبر ع چه چیزی و چه قانونی از شریعت خود را از شرایع پیشین گرفته است؟

۴. سیمیا، هیمیا، لیمیا و ریمیا به دین چه ربطی دارند؟ آیا این علوم ریاضی از دین اجنبی نیستند؟ چه زمانی پیامبر ع از این علوم چیزی را یافته و در دین و شریعت اسلام وارد کرده است؟ به کتاب های فقه از اول طهارت تا آخر کتاب دیات یا کتاب های فلسفی یا کتاب های تفسیری یا کتاب های اخلاقی نگاه کن؛ آیا اثری از این علوم

خود فهرست آنها را در «دلیل المتحیرین» نوشته و ما بعضی از آنها را در اینجا می‌آوریم: اسرار الحج، اسرار الشهادة، اسرار العبادة، ... [ادامه در پاورقی صفحه بعد]

[ادامه پاورقی صفحه قبل] ... الحجة البالغة، دلیل المتحیرین، اللغات الحسینیه، اصول عقائد، المسائل الرشیدیة و غیر اینها از کتب کثیره. مرحوم حاج سید کاظم از چندین نفر اجازه روایات دارند: اول، مرحوم شیخ آحسائی؛ دوم، مرحوم سید عبد الله شیر؛ سوم، شیخ موسی نجفی (کاشف الغطاء)؛ چهارم، ملا علی رشتی. و همچنین چندین نفر در نزد او درس خوانده یا از او روایت می‌کنند: اول، میرزا ابراهیم شیرازی؛ دوم، میرزا حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی؛ سیم، میرزا حسن بن علی گوهر قراچه داغی و... (تا ۱۶ نفر را ذکر می‌نماید). مرحوم حاج سید کاظم در ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۲۵۹ ه.ق (۴۷ سالگی) وفات کرد و در کربلا در رواق سید الشهداء علیه السلام دفن شد. «(مکارم الآثار، ج ۱، ص ۲۱۳ و ج ۵، ص ۱۶۰۰) در کتاب اصول عقاید سید کاظم که به دست علامه کبیر حاج میرزا موسی احقاقی (رحمة الله علیه) به عربی ترجمه شده، نقل شده است: در آخرین سفر سید به کاظمین نجیب پاشا والی بغداد وی را با نوشاندن قهوه سمی مسموم کرده که موجب وفات وی شده و جسد پاکش به کربلا منتقل و در رواق متصل به قبور شهداء، پایین پای حضرت سید الشهداء دفن گردید. (اصول عقاید، ترجمه علامه کبیر میرزا موسی احقاقی، ص ۱۲ و ۱۳)» در طرائق الحقائق ج ۲ ص ۱۵۲ فرماید که بعد از وفات شیخ (احمد) و سید پیروان آنها به دو فرقه شدند و هردو طرف نقیض یکدیگر، یکی رکنیه و دیگری بابیه؛ اما مرحوم میرزا حسن گوهر که از خواص مرحوم سید بود (و از ایشان اجازه روایت داشت) انکار هردو فرقه را می‌نمود و مرحوم آقا میرزا ابراهیم شیرازی که مرید جناب گوهر بود می‌فرمود که عقیده میرزای گوهر این است که این ها ابداً به مرحوم شیخ و سید انتساب ندارند و محض دکان خود رابه آن دو بسته اند. تمام شد کلام طرائق» (مکارم الآثار، ج ۱، ص ۲۱۳ و ج ۵، ص ۱۶۰۰)

در آنها می‌بینی؟ یا این علم‌ها، علومی هستند که خارج از دین بودند و دخل و ربطی به دین ندارند؟ حال آن که این علوم نزد هر آیینی مانند وثنیه، جوکیه، هندو^۱ و ... وجود دارد.

۵. آیا اینکه شریعت محمدی ع به وسیله وحی خاص از سوی ملک عالم به پیامبرش القا شده، جزو مسائل مسلم و ثابت نزد همه مسلمانان و شیعه نیست؟ که هیچ وضع و جعلی از سوی پیامبر ع در آن وارد نشده، بلکه ممکن نیست بشری مثل این شریعت را بیاورد. Π و O $\text{KAN_BAGHUTHEM_LIEBUSH_ZAHIRAH}$ ؛^۲ هر چند بعضی از مردم بر بعضی دیگر یاور و پشتیبان باشند.

۱- هندو : هندو برگرفته از نام رودخانه سند است بعدها در دوره اسلامی نام هندو علاوه بر جغرافیا به مذهب مردم این منطقه نیز گفته شد و بعدها خود هندوها نیز خود را هندو نامیدند و هندو نام رسمی آئین و یا مذهب و یا دین شد. هشتاد درصد از جمعیت ۱۲ میلیاردی هندوستان پیرو آیین هندو هستند و حدود ۳۰ میلیون نفر دیگر از پیروان هندوئیسم نیز در دیگر کشورها زندگی می‌کنند. برخلاف سایر ادیان جهانی، هندوئیسم را نمی‌توان برپایه یک اقتدار یا جزم‌باوری اصلی ریشه‌گرفته از یک موجودیت روحانی یا یک کتاب مقدس تعریف کرد. هندوان مفهوم یکتاپرستانه «خدای خدایان» را می‌شناسند، و اغلب هنگامی که از خدا سخن می‌گویند به یک رب‌النوع خاص هندو اشاره دارند، اما هندوئیسم، متضمن چندخداپرستی و فرقه‌گرایی است؛ بنابراین، هندوان با اعتراف ضمنی به محدودیت دانسته‌های انسان، توافق کرده‌اند که درباره اصول عقاید توافق نداشته باشند. در نتیجه هندوئیسم بیشتر بر کردار تاکید دارد تا بر عقیده؛ و زیربنای اخلاقی آن تکثری تقریباً نامحدود دارد. (اخلاق در آیین هندو، رضا غلامی، چاپ شده در مجله ماه دین، شماره ۳۲، خرداد ۱۳۷۹، ص ۱۶ تا ۲۲ با خلاصه) جوکیان : به عقیده (گروهی از) هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا یعنی یوغ نهادن حاصل می‌شود. یوگا به ریاضت‌های سخت و طاقت فرسا دلالت می‌کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه با تأمل انجام می‌گیرد، اما شیوه‌هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن، وارونه ایستادن، خم شدن و آویختن دستها و زیستن بر روی تختی که در سراسر آن میخ‌های تیزی سر بر آورده است. این عملیات چه بسا برای دهها سال ادامه یابد و با مشقتهایی دیگر مانند در پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد. (این گروه جوکیان نام دارند) (بودا، پاشایی، تهران، کتابخانه طهوری) وثنیه : «الوثنی من یتدین بعبادة الوثن و الوثن التمثال یعبد سواء أكان من خشب أم حجر أم نحاس أم فضة أم غیر ذلك» (معجم الوسیط) وثنی کسی است که به عبادت «وثن» اعتقاد داشته باشد و «وثن» تمثالی است که عبادت گردد چه از چوب باشد یا سنگ یا مس یا نقره و یا غیر آن.

۲- سوره اسراء، آیه ۸۸

اساس مسائل این شریعت مانند نماز، روزه، زکات، حج، مواردی، دیات، معاملات، اخلاقیات از قرآن که معجزه ای آشکار و به وسیله جبرئیل امین بر پیامبر خدا ع نازل شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

Π وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؛^۱ به این ترتیب، بر تو فرشته روح را به فرمان خود برای وحی به تو فرستادیم و تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست.

پس چگونه پیامبر ع این شریعت را از جای دیگر انتخاب، تلفیق و تألیف کرده است، چنانچه این فاضل کرمانی بیان کرده است؟ این کلام صادر نشده مگر به پیروی از بیگانگان، بدون آن که گوینده مفاسد و قبایح آن را درک کند. در حالیکه ما معتقدیم این شریعت معجزه‌ای شبیه قرآن از معجزات آن حضرت است.^۲

۱- سوره شوری، آیه ۵۲

۲- اعجاز قرآن از مباحث مهم علوم قرآنی، کلام اسلامی و ادبیات عرب است که به دلایل معجزه‌بودن قرآن می‌پردازد که در بین متکلمان به عنوان روشن‌ترین دلیل پیامبری حضرت محمد (ص) مطرح است. اعجاز در لغت به معنی عاجز ساختن است و گرچه در قرآن مستقیماً به کار نرفته، اما قرآن مخالفان خود را دعوت به آوردن ده و حتی یک سوره مشابه سوره‌های قرآن کرده و در اصطلاح به آنان تحدی می‌کند و تأکید می‌کند که هرگز کسی نخواهد توانست این کار را انجام دهد. (اعجاز قرآن در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، آیت الله محمد مهدی معرفت، ج ۹، بخش معجزه) متکلمان دلایل متعددی را برای اعجاز قرآن مطرح کرده‌اند: جاحظ، ادیب عرب، نظریه نظم قرآن را مطرح کرد که بیان می‌دارد خود قرآن کلامی اعجاز‌آمیز و دارای بلاغت خاصی است. نظریه نظم قرآن توسط بسیاری از متکلمان دیگر مورد استقبال قرار گرفت و ادیبان بسیاری سعی کردند با تدوین و گسترش علم بلاغت اعجاز بلاغی قرآن را اثبات کنند. (همان) برای اعجاز قرآن جنبه‌های فراوانی مطرح شده که عبارتند از اعجاز بیانی قرآن، غیب‌گویی قرآن، تاریخ‌گویی قرآن، نهان‌گویی قرآن، پیش‌گویی قرآن، قرآن و علوم طبیعی، اعجاز علمی قرآن و اعجاز ریاضی قرآن؛ مفسران و صاحب‌نظران فقط در مورد اعجاز عملی قرآن بیش از ۳۰۰ آیه را مورد استناد قرار داده و آنها را با علوم تجربی منطبق ساخته‌اند. از نمونه‌های مشهور و مهم اعجاز علمی قرآن می‌توان به حرکت خورشید، نیروی جاذبه، لقاح ابرها، زوجیت اشیا و ترتیب مراحل خلقت انسان اشاره کرد. بعنوان مثال: خورشید بنا به تفاسیر متأخر، بر اساس آیات متعدد درباره حرکت خورشید، عبارت قرآنی «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ؛ خورشید رو به قرارگاهی روان است.» (سوره یس، آیه ۳۸) اشاره به حرکت وضعی و درونی (درون‌جرمی) خورشید و «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ؛ هر کدام (از خورشید و ماه) در

شیخ أُوحد مولى شيخ احمد ابن زين الدين أحسايى ^۱ τ در شرح فقره « و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَحَبُ و رَسُولُهُ الْمُرتَضَى » از شرح زیارت جامعه کبیره، سطر دوم از صفحه ۹۳ که توسط مؤسسه وقف به چاپ رسیده است می‌فرماید:

« دومین شهادت مستند به شهادت اصحاب شهود خاص می‌باشد که به این مطلب اشاره می‌کند که هرکس خداوند و صفات آثار افعالش را شناسد، به ضرورت، برایش آشکار می‌شود که حضرت محمد ع پیامبر خدا است و هر که به اسرار ظاهری و باطنی این مذهب از جهت سیره، اوامر، نواهی، آداب، اخلاق و شرعی که اهل بیت O و پیروان ایشان بر آنند معرفت یابد، بر او قطع حاصل می‌شود که این شریعت از حکمتی ربانی صادر شده است که آوردن نظیر آن برای

سپهری شناورند. » (سوره یس، آیه ۴۰) اشاره به حرکت انتقالی خورشید است. در مثالی دیگر در زمان نزول قرآن کریم هنوز قاره‌ها کشف نشده بودند و تعیین نسبت دریاها به خشکی‌ها به هیچ وجه امکان پذیر نبوده است از جمله آنکه قاره آمریکا در قرن ۱۵ کشف شده است. در آیات قرآن جمعاً ۱۳ بار از دو کلمه « بَرَّ » و « یَبَسَا » (به معنی خشکی) و ۳۲ بار از کلمه « بحر » (به معنی دریا) یاد شده است. یعنی نسبت خشکی تقریباً برابر با ۲۹٪ و نسبت دریا تقریباً برابر با ۷۱٪ محاسبه می‌شود که با محاسبات دقیق و پیشرفته علمی امروز مطابقت دارد. (اعجازها و شگفتی‌های علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، ص ۶۷-۷۱)

۱- مرحوم شیخ احمد بن شیخ زين الدين احسايى (اعلى الله مقامه) در قریه « مطیرفی » واقع در أحساء در ماه رجب سال ۱۱۶۶ ه.ق به دنیا آمد و در بیست سالگی عازم نجف اشرف شد و در آنجا از محضر بزرگان علمای امامیه همچون میرزا محمد مهدی شهرستانی (قدس سره)، شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء (قدس سره)، سید مهدی بحر العلوم (قدس سره)، سید علی صاحب ریاض (قدس سره) و شیخ حسین آل عصفور بحرانی (قدس سره) کسب فیض نمود و به نهایت درجه اجتهاد و تقوی و ورع و زهد رسید بگونه‌ای که مرحوم سید مهدی بحر العلوم در اجازه نامه خود به وی می‌گوید: « إنه أهْلٌ أن یجیز لا أن یستجیز » ایشان سزاوارند اجازه دهند نه اینکه از من اجازه بگیرند. هم چنین مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در مورد وی گوید: « حق این است که ایشان از اکابر علماء امامیه و عرفاء می‌باشد و در نهایت ورع و زهد و اجتهاد در عبادت به سر می‌برند. » ایشان شاگردان بسیاری تربیت نمودند که جزء بزرگان و اوتاد علماء شیعه محسوب می‌شوند از جمله سید أمجد سید کاظم رشتی (قدس سره)، میرزا حسن گوهر (قدس سره)، شیخ عبدالله و شیخ علینقی (رحمهما الله) دو فرزندش و ... ایشان پس از عمری مجاهدت در نشر فضایل و بیان حقیقت در ۲۱ ذی القعدة سال ۱۲۴۱ ه.ق در راه مدینه به دیار باقی شتافت و جسد پاکش را در قبرستان بقیع دفن نمودند. (نور الله مرقده الشریف)

هیچ کس ممکن نیست، نه از جهت عقل‌هایشان این امکان را دارند و نه از جهت خیالات و خواب و بیداری و سحر و پیشگویی و ریاضت‌های نفسانی و یا با جهتی غیر از اینها، مگر با وحی خاص؛ زیرا این اموری که ذکر کردیم در جمیع احوالشان اقتضای حکمت جریان نمی‌یابد، مگر اینکه از خداوند تبارک و تعالی صادر شود. «^۱

شیخ τ پس از پرداخت عالی به مطلب و محکم‌کردن نظرش با بیان و تحقیق کافی و وافی، در سطرهای بعد ادامه می‌دهد: «اگر فرض کنیم شخصی معصوم باشد و بدون وحی خاص نیز بتواند احکام را تأسیس کند، قطعاً در مطالب اینچنین شخصی، خلاف حکمت واقع می‌شود؛ چرا که عصمت مستلزم احاطه‌داشتن به همه اسرار نیست. پس ناگزیر آنچه که مخالف حکمت است، پدیدار می‌شود. مگر زمانی که تأسیس احکام با وحی خاص از علام الغیوب همراه شود. زمانی که می‌بینیم آنچه پیامبر ξ تأسیس و در شریعت آورده است، در کمال و نهایت حکمت و در درستی ظاهری و باطنی است؛ به گونه‌ای که خلق از راهیابی به آن عاجز است، می‌دانیم که این شریعت از وحی خاص است...»^۲

با دقت در کلام شیخ احسائی τ و این فاضل کرمانی، می‌فهمیم که کلام این دو دارای فرق آشکار و تفاوت بسیار است. کرمانی می‌گوید که شرع، حاصل جعل پیغمبر ξ است که آن را انتخاب و تلفیق کرده است. ولی شیخ احسائی τ می‌فرماید که همه شریعت به وسیله وحی خاص از سوی خداوند نازل شده و در آن چیزی از دخل و تصرف پیامبر اکرم ξ نیست. Π إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيُ يُوحَى O؛^۳ نیست این (قرآن) مگر (کتابی) که بر پیامبر وحی می‌شود. پرواضح است که سخن مرحوم شیخ، τ مسئله‌ای است که همه مسلمانان و یکتاپرستان به آن اعتقاد داشته و هیچ شک و شبهه‌ای در آن عارض نمی‌شود.

۱- شرح الزیارة، شیخ أحمد احسائی، چاپ مؤسسه البلاغ، بیروت، ج ۱، ص ۲۱۷

۱- همان، ص ۲۱۸

۲- سوره نجم، آیه ۴

فصل چهارم: معجزات پیامبر ع

ما بر این باوریم که پیامبر ما ع برای تصدیق پیامبری خویش و اثبات شریعت نورانیش، معجزات فراوان و امور خارق العاده ای داشت که قابل شمارش نیستند عمده و بزرگترین آنها قرآن مجید است؛ کتابی آسمانی که از هیچ سویی باطل بر آن راه ندارد و بزرگترین گواه، آشکارترین معجزه و با عظمت ترین نشانه شریعت اوست. این ثقل اعظم که تا روز قیامت باقی است به همه امت های عالم با فریادی بلند حقانیت آن حضرت و آخرین پیامبر بودنش را اعلام می کند و می گوید که هیچ پیامبری به همراه و پس از ایشان نیست. از دیگر

معجزات پیامبرؐ تبدیل عصا به اژدها،^۱ ناله تکه خشک درخت^۲ و تسبیح گفتن سنگریزه‌ها^۱ است؛ و یکی دیگر از معجزات آن حضرت

۱- تبدیل عصا به اژدها توسط حضرت : علامه مجلسی (رحمة الله علیه) در بحار الانوار این جریان را مفصلاً آورده که خلاصه گروهی از یهودیان از حضرت درخواست می کنند که معجزات حضرت موسی (ع) را انجام دهد و ایشان (ص) خبر می دهند که به زودی چوب های سقف به دو اژدهای بسیار بزرگ تبدیل می شوند که چهار نفر از شما از شدت ترس خواهید مُرد و بقیه از ترس غش کرده و بیهوش خواهند شد تا زمانی که به هوش آیند و به سایر یهودیان خبر این واقعه را خواهید داد که آنان شما را تصدیق نخواهند کرد و گروهی از شما ایمان خواهید آورد یهودیان بر سخن پیامبر (ص) خندیدند... « جَعَلُوا يَهْرَءُ وَنَ بِمُحَمَّدٍ ص وَ قَوْلِهِ إِنَّ تِلْكَ الْجُدُوعَ تَنْقَلِبُ أَفَاعِي فَسَمِعُوا حَرَكَهً مِّنَ السَّقْفِ فَإِذَا بِتِلْكَ الْجُدُوعِ انْقَلَبَتْ أَفَاعِي وَ قَدْ لَوَتْ رُؤُوسَهَا عَنِ الْحَائِطِ وَ قَصَدَتْ نَحْوَهُمْ تَلْتَقِمُهُمْ فَلَمَّا وَصَلَتْ إِلَيْهِمْ كَفَّتْ عَنْهُمْ وَ عَدَلَتْ إِلَى مَا فِي الدَّارِ مِنْ خُبَابٍ وَ جِرَارٍ وَ كِيرَانٍ وَ صَلَابِيَةٍ وَ كِرَاسِيٍّ وَ خَشَبٍ وَ سَلَالِيمٍ وَ أَبْوَابٍ فَالْتَقَمَتْهَا وَ أَكَلَتْهَا فَأَصَابَهُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّهُ يَصِيبُهُمْ فَمَاتَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ وَ خَبِلَ جَمَاعَةٌ وَ جَمَاعَةٌ خَافُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ؛ وَ سخن ایشان را که چوب های سقف به افعی های هولناکی تبدیل خواهد شد تمسخر نمودند تا اینکه ناگهان تکه های چوب سقف تبدیل به افعی هایی شدند و سرهای خود را از سقف بیرون آورده و به سوی آنان حرکت کردند تا آن یهودیان را بلبلند. پس زمانی که به آنان رسیدند از آنان روی گردانیده و به طرف خانه که چارچوب و کشاننده در و کوزه ها و ظرف ها و کرسی ها و چوبها و نردبانها و درها در آن بود رفته (و همه شان را) بلعیده و خوردند پس آنچه پیامبر (ص) فرموده بود بر سرشان آمد و چهار تن از آنان (از ترس) مُرد و گروهی بیهوش شده و گروهی دیگر از خودشان ترسیده و دعوت پیامبر را پذیرفتند... » (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۶۶)

۲- حنین جذع (ناله کردن تکه ی خشک درخت) : « رُوي أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ (ص) لَمَّا بَنَى مَسْجِدَهُ كَانَ فِيهِ جَذْعٌ نَخِلٍ إِلَى جَانِبِ الْمِحْرَابِ يَابِسٌ عَتِيقٌ إِذَا خَطَبَ يَسْتَبِدُّ عَلَيْهِ فَلَمَّا اتَّخَذَ لَهُ الْمُنْبَرُ وَ صَعِدَ حَنَّ ذَلِكَ الْجَذْعُ كَحَنِينِ النَّاقَةِ إِلَى فَصِيلِهَا فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاحْتَضَنَهُ فَسَكَنَ مِنَ الْحَنِينِ ثُمَّ رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ يَسْمَى الْحَنَانَةُ إِلَى أَنْ هَدَمَ بَنُو أُمَيَّةِ الْمَسْجِدَ وَ جَدَّدُوا بِنَاءَهُ فَقَلَعُوا الْجَذْعَ؛ چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم (به مدینه هجرت نمود و) مسجد را بنا کرد در نزدیک محراب درخت خرمائی خشک و کهنه بود و هرگاه که حضرت خطبه می خواند بر آن درخت تکیه می فرمود تا اینکه برای ایشان منبری ساخته شد. زمانی که (اولین بار) حضرت بالای (منبر) می رفت آن درخت به ناله آمد، مانند ناله ای که ناقه در مفارقت فرزند خود کند؛ پس حضرت از منبر به زیر آمد و درخت را در برگرفت تا ساکن شد. سپس حضرت بازگشت و آن درخت را (حَنَانَه) می گفتند و بود تا آن که بنی امیه مسجد را خراب کردند و از نو بنا کردند و آن درخت را بریدند. » (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۶۵ به نقل از

« شق القمر » است؛ یعنی معتقدیم این ماه کروی که (باچشم) دیده می‌شود و در فلک اول قرار داشته و فلک اول به این نام است، پیامبر عَیَّ آن را شکافته و به دو نیم تبدیل کرده است که نصف آن بر روی کوه «ابی قبیس»^۲ و نصف دیگرش بر روی کوه «قعیقعان»^۳ که مقابل کوه

ابی قبیس در مکه مکرمه قرار دارد، افتاده است و یا بنا بر قولی نصفش بر کعبه و نصف دیگرش بر آستین شریفشان افتاده است و یا نصف آن بر صفا و نصف دیگر بر مروه افتاده یا غیر این اقوال؛ در کیفیت شق القمر اختلاف شده است. پس این معجزه‌ای آسمانی است که به ضرورت، نزد مسلمانان ثابت است. خداوند متعال می‌فرماید:

خرائج) و در روایت دیگر منقول است که حضرت فرمود که آن درخت را کنند و در زیر منبر دفن کردند. (قصص الأنبياء، راوندی، ص ۳۱۱)

۱- تسبیح گفتن سنگ ریزه‌ها: «ابن عباس قال: قَدِمَ مُلُوكُ حَضْرَمَوْتَ عَلَى النَّبِيِّ (ع) فَقَالُوا كَيْفَ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصَى فَقَالَ هَذَا يَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَسَبَّحَ الْحَصَى فِي يَدِهِ وَ شَهِدَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)؛ ابن عباس می‌گوید گروهی از بزرگان «حضر موت» به محضر پیامبر (ص) وارد شده و گفتند: چگونه بدانیم تو پیامبر خدایی؟ پس پیامبر (ص) یک مشت سنگریزه برداشتند و فرمودند اینها شهادت می‌دهند که من پیامبر خدا هستم. پس سنگ ریزه‌ها در دست مبارک ایشان تسبیح گفتند و شهادت دادند که ایشان پیامبر خداست. «(مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰)

۲- کوه ابوقبیس: کوهی مقدس در حد شرقی حرم شریف مسجدالحرام و مقابل رکن حجر الاسود است. تاکنون اظهار نظرهای متفاوتی از علل نامگذاری این کوه شده است چنانکه گفته شده نخستین کوهی است که خداوند آفریده و هنگامی که آدم و حوا از بهشت رانده شدند بر این کوه فرود آوردند. و نیز گفته شده ابراهیم و اسماعیل هنگام ساختن خانه خدا حجر الاسود را که در کوه ابوقبیس امانت نهاده بودند برگرفتند و در جای خود گذاشتند. و نیز گفته شد هنگام شق القمر کردن ماه نیمی از آن بر این کوه قرار داشته و نیمی بر کوه قعیقعان دیده شده است. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ابو عزه احمد بن عبد الملک، ص ۱۸۳)

۳- کوه قعیقعان نیز نام کوهی است به مکه. عرام گوید: از آنجا تا مکه دوازده میل مسافت است و در راه جرف (حوف) به سوی یمن قرار دارد. (معجم البلدان)، کوهی است در مکه که رو به سوی کوه ابوقبیس دارد و بدین نام خوانده شده زیرا که طائفه «جرهم» اسلحه خود را در آن مینهادند و بانگ اسلحه در آن بلند می‌شد، و یا چون این طایفه یا طایفه «قطوراء» در این مکان مصاف دادند و بانگ اسلحه برخاست. (منتهی الارب)

Π اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ O؛^۱ قیامت نزدیک شد و ماه دو نیم شد. هیچ یک از مسلمانان و به ویژه عالمان شیعه قائل نیستند که خداوند نور ماه آسمانی را از مردم پنهان کرد و صورت ماه را در هوا آشکار نمود که پیامبر این صورت را شکافته است؛^۲

۱- سوره قمر، آیه ۱

۲- قال الله تعالى: « اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ؛ نزدیک شد قیامت و به دو نیم شد ماه و اگر ببینند آیتی و معجزه ای رو می گردانند و می گویند سحری است پیوسته. » (سوره قمر، آیه ۱ و ۲) اکثر مفسران خاصه و عامه روایت کرده اند که این آیات وقتی نازل شد که قریش در مکه از آن حضرت معجزه طلب کردند حضرت اشاره به ماه فرمود، به قدرت حق تعالی به دو نیم شد و در بعضی روایات است که آن در شب چهاردهم ذی الحجه بود. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۱) در چگونگی ماجرا روایات مختلفی در تواریخ شیعه و اهل سنت از ابن عباس و انس بن مالک و دیگران نقل شده عموماً گفته اند این معجزه بنا به درخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانند ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد، بدین ترتیب که آنها در یکی از شبها که ماه در آسمان بود به نزد رسول خدا (ص) آمده و گفتند: اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود! رسول خدا(ص) بدانها گفت: اگر من اینکار را بکنم ایمان خواهید آورد؟ گفتند: آری، و آن حضرت از خدای خود درخواست این معجزه را کرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد بطوری که کوه‌ها را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید، و رسول خدا(ص) دوبار فرمود: « اشهدوا، اشهدوا » یعنی گواه باشید و بنگرید! مشرکین که این منظره را دیدند بجای آن که به آن حضرت ایمان آورند گفتند: « سحرنا محمد » محمد ما را جادو کرد، و یأانکه گفتند: « سحر القمر، سحر القمر » ماه را جادو کرد! برخی از آنها گفتند: اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده! از آنها بپرسید، و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان داشتند. (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۴۷ و ۳۶۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۲۱) و در پاره‌ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتاد ولی برخی از شارحین حدیث گفته اند: منظور از دو بار همان دو قسمت شدن ماه است نه اینکه این جریان دو بار اتفاق افتاده باشد. (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۵۰، پاورقی) و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت می شود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت مانند بحار الانوار و سیره النبویه ابن کثیر و در المنثور سیوطی و دیگران نقل شده است. عموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه از رسول خدا (ص) ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده اند چنانچه مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف فرموده: « المسلمین أجمعوا على ذلك فلا يعتد بخلاف من خالف

به جز ملا رضا واعظ همدانی که در کتاب «هدیه النمله» انکار شق القمر را به شیخ اوحده احسائی ح نسبت داده، که بی‌شک افترایبی بیش نیست. هرکه به رساله قطیفیه که در صفحه ۱۲۹، جلد اول کتاب جوامع الکلم چاپ شده است، مراجعه کند و با نسبتی که توسط همدانی به شیخ داده شده مقایسه کند، قطعاً به افترا بودن و بدون دلیل و استناد

فیه...؛ مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارند و از این رو به گفتار مخالف اعتنائی نیست. «(مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۶) و ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: «اجمع المفسرون والمحدثون سوی عطاء و الحسن و البخی فی قوله «اقتربت الساعة...» انه اجتمع المشركون...» و آنگاه داستان را نقل کرده است. (نقل از بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۴۹) و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب در تفسیر سوره قمر گوید: «المفسرون بأسرهم علی ان المراد ان القمر حصل فیہ الانشقاق...؛ مفسران همگی بر این عقیده‌اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد...» (تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۲۸) و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می‌کند. و مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) از دانشمندان و مفسران معاصر نیز فرموده: «آیه شق القمر بید النبی (ص) بمكة قبل الهجرة باقتراح من المشركين مما تسلمها المسلمون بلا ارتياب منهم؛ معجزه شق القمر به دست رسول خدا (ص) در مکه پیش از هجرت بنا به درخواست مشرکان از موضوعاتی است که مسلمانها همگی وقوع آنرا مسلم دانسته و تردیدی در آن نکرده‌اند. «دلیلی از قرآن کریم؛ بجز برخی معدود از اهل تفسیر عموم مفسران شیعه و اهل سنت گفته‌اند: آیه مبارکه: «اقتربت الساعة و انشق القمر، و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحرمستمر» قیامت نزدیک شد و ماه شکافت، و اگر معجزه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند جادویی است مستمر. درباره همین معجزه شق القمر نازل شده و همان داستان را بازگو میکند که مشرکان درخواست چنین معجزه‌ای کردند و چون به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند: جادویی است مانند جادوهای دیگر و دلالت آیه بعدی که می‌فرماید: «و ان یروا آیه یعرضوا، و یقولوا سحرمستمر» آن را رد می‌کند برای اینکه سیاق آن آیه روشن‌ترین شاهد است بر اینکه منظور از «آیت» معجزه به قول مطلق است، که شامل دو نیم کردن ماه هم می‌شود، یعنی حتی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند می‌گویند سحری است پشت سر هم، و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشی نیست، روزی است که همه حقایق ظهور می‌کند، و در آن روز همه دنبال معرفت می‌گردند، تا به آن پناهنده شوند. و معنا ندارد در چنین روزی هم بعد از دیدن «شق القمر» باز بگویند این سحری است مستمر، پس هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمر آیه و معجزه‌ای بوده که واقع شده، تا مردم را به سوی حق و صدق دلالت کند، و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند و بگویند سحر است.

بودن سخن وی، گواهی خواهد داد. پدر بزرگوارم (روحی فداه) در کتاب «*إحقاق الحق*» مقاله‌ای مخصوص در موضوع شق القمر آورده و عبارات شیخ را با آنچه واعظ همدانی^۱ به وی نسبت داده مقایسه کرده و باطل بودن این نسبت را نتیجه گرفته است.

یکی دیگر از معجزات پیامبر ع معراج روحانی و جسمانی او است. ما معتقدیم ایشان در شب معراج با جسم شریف و جسد نورانی لطیفشان به همراه بدن مادی و لباس و عمامه و نعلینی که از پوست شتر بود، به آسمان عروج کرده، از کرات عبور کرده، آسمان‌ها و حجاب‌های انوار را شکافته و به قدری از آسمان‌ها عبور کردند که به اندازه دوکمان به پروردگار خویش نزدیک شد^۲ و با نعلین خود به

۱- «وی فرزند مرحوم حاج میرزا علی نقی جنت علی است و هم از طرفی نژادش به مرحوم حاج میرزا محمد اخباری می‌پیوندد. مرحوم حاج محمد رضا از جمله علماء و فقهاء و اهل حکمت و عرفان و منبر و موعظه بود و شعر هم می‌گفت و در تهران سکونت داشت. در ۲۳ رمضان المبارک ۱۲۶۱ ه.ق متولد شد. کتب زیادی تألیف کرده که از آن جمله *تثنية الثلاثة*، *مشكاة الحقيقة*» (مکارم الآثار، علامه حبیب آبادی، ج ۶، ص ۱۶۴۹) و دو کتاب *سيف الله المسلول* علی محرفی دین الرسول و *هدية النملة* که در این دو کتاب اتهامات و نسبت‌های بی اساسی به شیخ احمد احساسی (اعلی الله مقامه) و برخی از شاگردانش می‌دهد. بعد از انتشار این کتاب، محمد خان کرمانی در رد ادعاهای وی «*هداية المسترشدين*» را نوشت. والد معظم مرحوم مصنف آیت الله حاج میرزا موسی حائری احقاقی (رحمه الله) نیز در کتاب «*إحقاق الحق*» علاوه بر اعتراض به نسبت‌های ناروای محمدخان، ادعاهای حاج محمدرضا همدانی را نیز رد کرده است. (احقاق الحق، ص ۳۸) «وی پس از پنجاه و شش سال و پنج ماه قمری و ۲۱ روز عمر در ظهر پنجشنبه چهاردهم ماه ربیع المولود ۱۳۱۸ ه.ق وفات کرد و در شاه عبدالعظیم دفن شد.» (مکارم الآثار، ص ۱۶۴۹)

۱- شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) در «امالی» از ابن عباس از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌کند: «هنگامی که به آسمان معراج کردم آن چنان به ساحت قدس پروردگارم نزدیک شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود.» (الأمالی، ص ۱۵۱) مرحوم صدوق در *علل الشرائع* همین مضمون را از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر (ع) نقل کرده است که در ضمن یک حدیث طولانی می‌فرماید: «هنگامی که پیامبر به معراج برده شد و فاصله او از ساحت قدس پروردگارش به اندازه قوسین یا کمتر بود حجابی از حجاب‌ها از برابر دیدگان او برداشته شد.» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷۷) در روایات اهل سنت نیز در روایتی همین معنا از ابن عباس به دو طریق نقل شده است. (الدر المنثور، سیوطی، ج ۴، ص ۱۵۸) مفسران از نظر لغوی برای «قاب قوسین» چند احتمال بیان کردند: یکی این‌که «قاب» به معنای مقدار است و «قوسین» نیز تثنیه قوس است و قوس به معنای کمان (وسیله‌ای معروف برای تیر اندازی) است. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۲) ظاهراً منظور این

عرش خداوند رحمان شرفیاب شدند. می‌توان گفت معراج جسمانی از اصلی‌ترین معجزات پیامبرؐ بوده و انکار آن، انکار یکی از ضروریات دین مبین اسلام است که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند و در اخبارشان آورده‌اند؛ همچنین قرآن به صورت صریح و نص به آن اشاره می‌کند:

Π سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى O؛ ^۱ منزّه است خدایی که شبی بنده‌اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر داد.

شیخ احمد ابن زین الدین احسائی ط در صفحه ۱۲۷ رساله قطیفیه در سطر ۱۶ عبارتی درباره معراج دارد که برای برخی از علما شبهه‌آفرین شده و بسیاری از فضلا توهم کرده‌اند که منظور شیخ از معراج، تنها عروج روح بوده است. علت این توهم، جمود بر ظاهر عبارت و توجه نکردن به ادامه و توضیح شیخ بوده است که برای دفع توهم از کلام شیخ، عبارت ایشان آورده می‌شود:

«نباید گفته شود که این سخن، تنها عروج روح را ثابت می‌کند؛ زیرا اگر آن حضرت ع در هر رتبه‌ای آنچه را داشت (و به آن رتبه مربوط می‌شد از خود) کنار می‌کرد و به غیر از روحشان نمی‌ماند تا عروج کند. برای اینکه اگر ما چنین گفتیم مرادمان عوارض آنها بود و نه ذات آنها؛ چون اگر ذاتیات را برکنار می‌کردند، ساختار وجودی

است که اگر دو کمان را از طرف زه به هم بچسبانیم شکل دایره درست می‌شود؛ در نتیجه قاب قوسین یعنی مقدار قطر دایره کمان. احتمال دیگر این‌که قوس به معنای چیزی که مقیاس و معیار برای اندازه‌گیری است و چون در آن زمان ذراع دست انسان، مقیاس برای اندازه‌گیری طول بوده است؛ بنابر این، قاب قوسین به معنای مقدار دو ذراع است. (همان) احتمال دیگر این‌که قاب به معنای مقداری از کمان است؛ یعنی فاصله میان دستگیره کمان تا نوک آن که زه بسته می‌شود. (همان، ج ۱۹، ص ۲۹) در این صورت قاب قوسین مقدار نیم دایره کمان است که در حقیقت دو ربع دایره کمان است. اما آنچه مهم است؛ این است که قطعاً فاصله مکانی و جسمانی منظور نیست. و بنابر نظر اکثر علماء در چنین عباراتی تعبیر به مقام قرب و نهایت نزدیکی و برداشتن حجاب‌ها است.

۱- سوره اِسْرَاء، آیه ۱

ایشان به طور کلی باطل می‌شد و در نتیجه واجب بود که معراج موجب مرگ ایشان شود. «

مرحوم شیخ پس از اشاره به اعتقاد کسانی که معراج را روحانی می‌دانند، گفته است:

« مراد ما این است که جسم به موقع عروج به عالم کون نسبت به این عالم فاسد، لطیف‌تر می‌شود و گرنه جسم (در هر عالمی) بر همان حالت جسدی و حالت و طرح (اصلی) آن باقی است. ^۱ تا آخر فرمایش ایشان. ^۲

با این بیان و تفصیلی که از کلام شیخ ذکر شد، چگونه معراج روحانی به ایشان نسبت داده می‌شود؟ همانگونه که همدانی و غیر او این نسبت را به شیخ داده‌اند. یا همانگونه که ملا جعفر استرآبادی ^۲ در کتاب «حیة الارواح» این نسبت را به شیخ داده و بعضی از معاصران بر کلام ملا جعفر اضافه کرده و گفته اند: « شیخ احمد به این علت معراج

۱- « لا يقال على هذا أن هذا قول بعروج الروح خاصة لأنه اذا القي ما فيه عند كل رتبة لم يصل منه الا الروح لأننا نقول إنا لو قلنا بذلك فالمراد بها اعراض ذلك لأن ذوات ذلك لو ألقاها بطلت بنيته بالكلية فيجب أن يكون ذلك موتاً، لأن القائلين بعروج الروح يقولون إن بنيته باقية لا تتفكك و انما مرادنا أن الجسم بالنسبة الى عالم الفساد يتلطف و اذا صعد الى عالم الكون و الا فهو على ما هو عليه من التجسد و التخطيط. « (تراث الشيخ الأوحد، چاپ موسسه الإحقاقی، ج ۱۹، ص ۳۵۶)

۲- « محمد جعفر (استرآبادی) ششم رمضان (بین سال‌های ۱۱۹۵ تا ۱۱۹۸ ه.ق) در روستای نوکنده از توابع استرآباد شهری ما بین ساری و گرگان در استان مازندران زاده شد. (البراهین القاطعة، ج ۱، ص ۲۸) پس از اتمام دروس سطح در درس اساتید صاحب نامی همچون سید علی طباطبایی حائری صاحب ریاض، آیت الله وحید بهبانی و سید مهدی بحر العلوم، مقدس کاظمی و محقق قمی شرکت نموده و از برخی آنها اجازاتی دریافت نمود. ایشان تألیفات فراوانی دارند که من جمله می‌توان البراهین القاطعه، لبّ الباب، دلائل المرام، خزائن العلوم و حیاة الارواح به عربی مشتمل بر اعتراضاتی به مرحوم شیخ احمد أحسائی (اعلی الله مقامه) و صوفیه که آن را در سال ۱۲۴۰ ه.ق نگاشته است. مرحوم میرزا حسن گوهر قراچه داغی (رحمة الله علیه) از شاگردان مرحوم شیخ احمد أحسائی این اثر را در کتاب « جواب اعتراضات المولى محمد جعفر » یا « الرد على رسالة حياة الارواح » نقض کرده است. وی در شب جمعه ۱۰ صفر سال ۱۲۶۳ ه.ق در تهران دار فانی را وداع گفت و پیکرش بنا به گفته صاحب الذریعه به نجف اشرف منتقل و در مکانی که خود از پیش معین کرده بود به خاک سپرده شد. « (روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۰۷)

جسمانی را انکار کرده که به قول فلاسفه قائل است که می‌گویند در افلاک خرق و التیام ممکن نیست. «
 حال آنکه این نسبت نیز به شیخ مانند نسبت معراج روحانی به وی افترا و اشتباه است؛ چرا که شیخ احمد τ در شرح فقره «مُسْتَجِيرٌ بكم زائرٌ لكم» از کتاب «شرح الزیارة»^۱ و در جواب سؤال از معراج جسمانی در «جوامع الکلم» به معراج جسمانی تصریح کرده است.^۲
 همچنین شیخ در «شرح عرشیه» بر خلاف نظر فلاسفه که به عدم امکان خرق و التیام در افلاک قائل هستند،^۳ خرق و التیام افلاک را جائز شمرده است.

۱- شیخ احمد می‌فرماید: «و لهذا صعد النبی (ص) ليلة المعراج بجسمه الشریف مع ما فيه من البشرية الكثيفة و بثیابه التي عليه و لم يمنعه ذلك عن اختراق السموات ... ؛ و به این دلیل پیامبر (ص) شب معراج با جسم شریفشان و به همراه غلیظی بشر بودنشان و با لباس‌هایی که داشتند، به آسمان صعود کردند و بشریت و لباس‌هایشان مانعی از عروجشان به آسمان‌ها نشد. «(شرح الزیارة، چاپ مؤسسة البلاغ، بیروت، ج ۳، ص ۹۲)

۲- شیخ چند سطر قبل از عبارتی که از شرح الزیارة در پاورقی اول همین صفحه نقل نمودیم می‌فرماید: «فاذا عرفت هذا عرفت أنه يصعد بجسم و لا يكون خرق و لا التیام... ؛ پس زمانی که این سخن را متوجه شدی، می‌دانی که ایشان (ص) با جسمشان صعود نموده و پاره شدن و التیامی در کار نیست. «(تراث الشيخ الأوحّد، چاپ موسسه الإحقاقی، ج ۱۹، ص ۳۵۶) (احتمال قوی نسخه اصلی و لایکون خرق باشد)

۳- یکی از اشکال‌هائی که بر وقوع معجزه معراج رسول خدا (ص) شده و با معجزه شق القمر نیز از این جهت مشترک است اشکالی است که سابق بر این، روی فرضیه بطلمیوس که خرق و التیام را در افلاک محال می‌دانستند، کرده‌اند و خلاصه فرضیه‌ آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می‌دانستند و مجموعه‌ آنها را نیز نه فلک می‌پنداشتند که همانند ورقه‌های پیاز روی هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده بود و حرکت ستارگان را نیز با حرکت افلاک شکل می‌گرفت، یعنی هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که بر او چسبیده بود حرکت می‌کرد، و روی این نظریه می‌گفتند خرق و التیام (یعنی شکسته و بسته شدن) در آنها محال است، و چون شق القمر (دو نیم شدن ماه) و هم چنین داستان معراج جسمانی رسول خدا (ص) مستلزم خرق و التیام در افلاک میشد آن را منکر شده و یا دست به تأویل و توجیه در آنها می‌زدند، غافل از آنکه قرن‌ها قبل از جا افتادن این نظریه غلط، قرآن کریم آن را مردود دانسته و پنبه افلاک پوسته‌ پیزی را زده است، آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید: «و الشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم؛ و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم؛ لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر و لا الليل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون؛ و خورشید که در مدار خود در حرکت

است. این تقدیر خداوند مقتدر و آگاه است. و ماه را در منزلهای معین قرار دادیم تا چون شاخه لاغر خشک شود. نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز سبقت می‌گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند. « (سوره یس آیه ۳۸-۴۰) که اولاً حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت می‌دهد، و ثانیاً «فلک» را مدار آنها دانسته و ثالثاً حرکت آنها را در این مدار بصورت شنا و شناوری بیان فرموده و فضای آسمان را بصورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که اینستارگان همچون ماهیان در آن شناوری می‌کنند. و علم و کشفیات و اختراعات جدید و سفینه‌های فضائی و موشک‌ها و... نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید و بر هیئت بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت آیه ۱۱ آمده که می‌فرماید: «ثم استوی الى السماء و هی دخان» که آسمان را همانند دودی دانسته و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست. اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده‌اند این است که اگر این طور که می‌گویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیا دیده باشند، و رصد بندگان شرق و غرب عالم این حادثه را در رصدخانه خود ضبط کرده باشند، چون این از عجیب‌ترین آیات آسمانی است و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می‌کند نظیری برای آن سراغ ندارد و قطعاً اگر چنین حادثه‌ای رخ داده بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکار می‌بردند و می‌بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه در کتب علمی اثری از آن دیده می‌شود؟ پاسخی که از این اعتراض داده‌اند خلاصه‌اش این است که گفته‌اند: اولاً ممکن است مردم آن شب از این حادثه غفلت کرده باشند، زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می‌دهد که مردم از آن غافلند، و اینطور نیست که هر حادثه‌ای رخ دهد مردم بفهمند، و آن را نزد خود محفوظ نگهداشته، پشت به پشت و سینه به سینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند. و ثانیاً سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب و غیره رصدخانه‌ای نداشتند، تا حوادث جوی را ضبط کند، رصدخانه‌هایی که در آن ایام بفرضی که بوده باشد. در شرق درهند و در مغرب در روم و یونان و غیره بوده، در حالیکه تاریخ از وجود چنین رصدخانه‌هایی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم‌خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده در اوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت یعنی پنج‌سال قبل از هجرت اتفاق افتاد. علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی به اینگونه مسائل داشته‌اند (البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند) با مکه اختلاف افق داشته‌اند، اختلاف زمانی زیادی که باعث می‌شد آن بلاد جریان را نبینند، چون بطوریکه در بعضی از روایات آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده، و در حوالی غروب خورشید و اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده و میانه انشاق ماه و دوباره متصل شدن آن زمانی اندک فاصله شده است، ممکن است مردم آن بلاد وقتی متوجه ماه شده‌اند که اتصال یافته بوده. از این هم که بگذریم، ملت‌های غیر مسلمان یعنی اهل کلیسا و بتخانه را در امور دینی و مخصوصاً حوادثی که به نفع اسلام باشد متهم و مغرض می‌دانیم و چه بسیار حوادث مهمتر از این را نادیده گرفته و نقل نکرده‌اند. برای مطالعه بیشتر در باطل بودن خرق و التیام

شیخ در جواب اعتراض هشتم به بازگشت اجساد می گوید: « آیا نمی دانی که خداوند بر هر چیزی توانا است؟ به هر حال معنای منع تداخل اجسام چیست؟ منع خرق و التیام چگونه صحیح است؟ در حالی که ملائکه و شیاطین، آسمان ها را خرق می کنند و سید ما حضرت محمد ع با جسم شریفش به همراه لباس و نعلین خود به آسمان صعود کرد. خداوند ادريس π و هم چنین عیسی π را با جسم به آسمان برد. »^۱

هرکس به کتاب های شیخ احسایی π و کتاب های شاگردان او مانند جلد دوم مجموعه رسائل سید امجد سید کاظم رشتی ε یا کتاب « شرح حیاة الارواح » مولی میرزا حسن گوهر یا کتاب أجوبة جدم رجوع و در آنها تتبع کند یا اینکه در تصنیفاتی که درباره شیخ نوشته شده کندوکاو نماید، می فهمد نسبت دادن معراج روحانی به شیخ مانند نسبت دادن زشت رویی به یوسف π یا - نعوذ بالله - نسبت دادن ترس و بخل و جهل و عدم فصاحت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب π است؛ ولی معترضان به آرای شیخ، قواعد جمع آوری مطلب و اشکال و اعتراض به آن را ضایع کرده اند؛ به گونه ای که در اشکال کردن به مطالبی که از دهان اهل غرض شنیده اند، اعتماد نموده اند و یا برخی بر نسبت دادن همدانی یا امثالش اعتماد کرده و به اصل نسخه مراجعه نکرده اند و برخی دیگر عبارات متشابه شیخ را دیده و توجهی به قبل و بعد عبارت نکرده اند، به همین دلیل بر مراد شیخ دست نیافته اند. همچنین هیچ توجهی به دیگر تصریح هایی که شیخ در غیر رساله قطیفیه کرده است نداشته، از اهل ذکر و دانشمندان نیز نپرسیده اند تا حقیقت را

افلاک به کتب زیر رجوع شود : کشف المراد، ص ۱۵۶ - ۱۵۸ ؛ شرح المواقف، ج ۱، ص ۳۰۲ - ۳۰۳؛ الحقیقة الهلالية، ص ۸۳ ؛ سفينة النجاة، ص ۳۵۸ - ۳۵۹

۱- « والحاصل ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير؟ و على كل حال ما معنى المنع من تداخل الأجسام و المنع من الخرق و الإلتئام و الملائكة و الشياطين تخترق السموات و سيدنا رسول الله (ص) صعد الى السماء بجسمه الشريف بثيابه و عمامته و نعليه و إدريس (ع) رفعه الله بجسمه الى السماء و عيسى (ع) رفعه الله اليه بجسمه ... » (تراث الشيخ الأوحى، چاپ موسسه الإحقاقى، ج ۷، ص ۳۸۸)

بفهمند.^۱ این عادت محصلان و شأن مؤلفان نیست و واجب است این دو گروه تحقیق و تفحص نموده و با مراجعه به اصل متن نباید به هر نقلی اعتماد کنند.^۲

۱- « فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون » ؛ سوره انبیاء ، آیه ۷
۲- اینکه آیا تنها روح بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خواب و مکاشفه در این سفر همراه جبرئیل بوده و یا آن حضرت با این بدن خاکی دعوت به عالم بالا شده است، مورد اختلاف علما است. با این که صریح قرآن و روایات اسلامی گواهی قطعی بر جسمانی بودن آن می دهد؛ همچنین محدث عالی قدر شیعه، علامه مجلسی (ره)، و مفسر معروف اهل سنت، فخر رازی، معتقدند که اهل تحقیق بر این باورند که به مقتضای دلالت قرآن کریم و روایات متواتر شیعه و سنی، خدای متعال روح و جسد پیامبر اسلام (ص) را از مکه به مسجدالاقصی و سپس از آنجا به آسمانها برد و انکار این مطلب، یا تأویل آن به عروج روحانی، یا وقوع آن در خواب، ناشی از کمی تتبع یا سستی دین و ضعف یقین است. (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۶ ؛ مفاتیح الغیب فخر رازی، ج ۵، ص ۵۴۰ - ۵۴۶) برای اثبات این موضوع دلائل و شواهدی وجود دارد که : اولاً کلمه « عبد » نشان می دهد، که این سفر در بیداری و این سیر، جسمانی بوده است؛ چون وقتی گفته می شود : فلان شخص را به فلان نقطه بردم، یعنی خودش را با همان جسم و روح، نه این که در عالم خواب و خیال برده؛ مگر قرینه ای برخلاف باشد. بنابراین، از باب آن که قرآن خود مفسر خود است می بینیم در سوره جن آیه ۱۹ می فرماید: « و انّه لما قام عبدالله یدعوه » و در سوره علق آیه ۱۰ می فرماید: « عبدا اذا صلی » از عبد اراده مجموع روح و جسم شده است. یعنی پیامبر اسلام (ص) با تن و جسم خود به عالم بالا عروج کرده است و این سیر جسمانی و روحانی بوده است، نه روحانی تنها، و معلوم است چنین سیری، از مسجدالحرام تا بیت المقدس (حدود صد فرسخ) در صورتی یک ارزش و معجزه حساب می شود که با جسم بوده باشد. (همان، ص ۲۸۷) شیخ طوسی (ره) در تفسیر « التبیان »، ذیل این آیه شریفه می فرماید: « علمای شیعه معتقدند که خداوند در همان شبی که پیامبرش را از مکه به بیت المقدس برد، او را به سوی آسمانها عروج داد، و آیات عظمت خویش را در آسمانها به او ارائه فرمود؛ و این در بیداری بود، نه در خواب. » (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۴۷) ثانیاً لفظ « سبحان » که در ابتدای سوره اسراء آمده حکایت از اعجازگونه بودن این جریان مهم دارد که خداوند متعال برای رفع استبعاد مردم، خود را از هرگونه عیب و نقص و ناتوانی تنزیه می کند و گرنه سیر روح منهای جسد که از محدودیت های عالم مادی رها باشد، این تعبیر را نمی طلبد. و ثالثاً آن که در سوره « النجم » ماده « رؤیت » بکار رفته: « ما زاغ البصر و ماطعی، لقد رأی من آیات ربه الکبری؛ چشم پیامبر(ص) دچار خطا و انحراف نشد. او نشانه های بزرگ خدای خود را

در صورت نیاز، برای مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب «*احقاق الحق*» رجوع کنید. پدر بزرگوارم برای معراج، در فصل دوم آن کتاب مقاله‌ای مفصل نوشته‌اند که در آن از هیچ کوششی برای نقل عبارات شیخ احمد π و بیان عبارات ایشان و شاگردانشان دریغ ننموده است؛ به علاوه اینکه عبارات کسانی که انکار معراج جسمانی را به شیخ نسبت داده‌اند، بیان نموده و خطا و اشتباه آنان را ذکر کرده است. هرکه به آن رجوع کند، در اولین نگاه می‌فهمد که معترضان به شیخ، مرتکب ظلم فاحشی در حق او و پیروانش شده‌اند و دشمنی انکارناپذیری بر شیخ روا داشته‌اند.

به زودی خداوند قهار شیخ احمد π و آنان را جمع خواهد کرد در روزی که Π تَشَخَّصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ^۱ است. با شیخ مخاصمه و محاجه خواهند کرد و قطعاً ظالمان و ستمکاران نابود خواهند شد. همانگونه که شاعر می‌گوید:

«*الی دِیَانِ یوم الدین نَمَضِی، و عند الله تَجْتَمِعُ الْخُصُومُ؛*^۲ همگی به سوی جزادهنده روز قیامت می‌رویم و نزد خداوند دشمنان جمع خواهند شد.»

مشاهده کرد. (سوره نجم، آیه ۱۷) این دو آیه شریفه به روشنی می‌رساند که این رؤیت با همین چشم و در حالت بیداری پیامبر(ص) رخ داده، نه در حالت خواب و عالم مکاشفه.

۱- روزی که چشم‌ها در آن روز خیره و حیران است. (سوره ابراهیم، آیه ۴۲)
 ۱- صاحب بحر الوافر این شعر را در پنج بیت به امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع) نسبت داده است: «*لا زال المسیء هو الظلوم، والله إنَّ الظلم شومٌ؛ و عند الله تجتمع الخصوم، و الی الدیان یوم الدین نمضی؛ غدا عند الملک من الغشوم، ستعلم فی الحساب اذا التقینا؛ من الدنیا وتتقطع الهموم، ستقطع اللذاة عن أناس؛ لأمر ما تحرکت النجوم، لأمر ما تصرفت اللیالی.*» (دیوان الإمام علی (ع)، الدكتور محمد عبد المنعم خفاجی، ج ۱، ص ۱۳۸، شعر ۳۰۶)

بخش چهارم : امامت

مقدمه :

بدان هر پیامبری که از سوی خدا فرستاده شده، زمانی که حیاتش به پایان برسد، وصیت می‌کند به کسی تا امر هدایت و ارشاد امور را بین مردم به پا دارد و به عدل حکم کند. اوصیای پیامبران بنابر آنچه حکمت اقتضا می‌کند، دوازده عدد هستند^۱ و هنگامی که ایام حیات

۱ - سید کاظم رشتی (قدس سره) اقتضای حکمت بر ۱۲ عدد بودن تعداد اوصیای انبیاء را اینگونه بیان می‌کند : « لما كان أوصياء ه جامعين جميع الكمالات و الصفات الكمالية فعددهم أيضاً لابد أن يكون أشرف الاعداد و أكملها حتى يكونوا جامعين مجامع جميع الكمالات حتى في العدد و الكثرة و الاعداد على ثلاثة اقسام : عدد تام و عدد زائد و عدد ناقص ولاشك أن العدد الناقص نقص لايجوز أن يكون عدد الأوصياء فلا بد أن يكون جامعاً للعدد التام و هو العدد الذي يساوي كسور اصله و يطابقه كالسنة حتى يدل على أن الأوصياء ظاهرهم طبق باطنهم و قلبهم وفق لسانهم تامون في الخلق و الخلق و العلم و العمل و سائر أحوال الذاتية و لابد لعددهم أن يكون جامعاً لعدد الزائد أيضاً إذ لطيفتهم زائدة على ذواتهم لأنهم يكملون انفسهم و زيادة على هذا يكملون الغير أيضاً ... و أول العدد من الأعداد الزائدة اثنا عشر فإذا تئمت الستة صارت اثني عشر و التئمة اشارة الى ثبوت تماميتهم في عالم الغيب و الشهادة و علم الظاهر و الباطن و عالم الإجمال و التفصيل فالإثنا عشر جامع للعدد التام و جامع للعدد الزائد فعدد أوصياء نبي آخر الزمان و خاتم النبيين (ص) لابد أن يكون اثني عشر بلا زيادة و نقصان حتى لايفوتهم كمال من الكمالات؛ از آن جهت که اوصیای پیامبران جامع همه ی کمالات و صفات کمالیه هستند پس عدد ایشان نیز باید شریف ترین و کامل ترین اعداد باشد تا ایشان حتی در عدد و کثرت نیز جامع همه ی کمالات باشند و اعداد بر سه قسم هستند: اعداد تام و اعداد زائد و اعداد ناقص. شکی نیست که اعداد ناقص (اعدادی که مجموع مقسوم علیه های آنان کمتر از خودشان باشد؛ مثلاً ۸ که بر ۲ و ۴ و ۱ بخش پذیر بوده و تقسیم می‌شود و مجموع مقسوم علیه های ۸، عدد $1+2+4=7$ است و چون ۷ کوچکتر از ۸ است، عدد ۸ عددی ناقص است.) دارای نقص بوده و جائز نیست عدد اوصیای انبیاء چنین عددی باشد. پس ناگزیر عدد اوصیای انبیاء باید عددی تام باشد یعنی عددی که مقسوم علیه هایش مساوی با خودش است، مثل عدد ۶، چراکه $1+2+3=6$. تا اینکه دلالت کند ظاهر اوصیاء طبق باطنشان و قلب ایشان موافق زبانشان بوده و در آفرینش و رفتار و علم و عمل و سائر حالات ذاتی کامل هستند. علاوه بر شامل شدن بر عدد تام، عدد اوصیاء باید شامل عدد زائد نیز باشد چراکه لطافت وجود ایشان زائد بر

شریف پیامبر ما محمد ﷺ کامل شده و به پایان رسید، به سبب امری که از سوی خالقش به او شده بود، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب π را در روز غدیر خم، وصی و جانشین خود کرد و او را برای امت پیشوا قرار داد که در جایگاه او بنشینند و با رعیتش به عدل حکم کند و دین وی را که هدایت بشر بود، اداء نماید و دشمنانش را مجازات کند. پیامبر ﷺ روز غدیر به مردم فرمان داد که امیر المؤمنین π را به عنوان جانشینش قبول کنند و تسلیم او باشند. پس اینکه مولای ما امیر المؤمنین علی، π وصی رسول خدا ﷺ و خلیفه ی بلا فصل اوست، حقی است که به وسیله ی امر الهی و نص آشکار ثابت شده است؛ همان مردی که با فضیلت‌ترین مردان امت و داناترین، شجاع‌ترین، کریم‌ترین، عادل‌ترین و از جهت نسب نزدیک‌ترین قوم به پیامبر ﷺ و از جهت حسب، شریف‌ترین آنان بود؛^۱ کسی که هیچکس در این صفات به او نزدیک نیست، مگر اوصیا و اولاد معصوم ایشان که امام حسن مجتبی π ، امام حسین شهید π و نه امام طیب و طاهر دیگر از نسل ایشان هستند.

ذات شریفشان بوده و علاوه بر اینکه خودشان کامل هستند، غیر خودشان را نیز کامل می‌کنند و اولین عدد از اعداد زائد ۱۲ است و هرگاه عدد ۶ دوبرابر شود، حاصل ۱۲ است. و تنبیه و دو برابر کردن عدد تام ۶ که ۱۲ (اولین عدد زائد) می‌شود اشاره به این است ایشان هم در عالم غیب و هم در عالم آشکار، هم در عالم ظاهر و هم در عالم باطن؛ و هم در عالم اجمال و تفصیل کامل و تام هستند. پس ۱۲ عددی است که هم شامل عدد تام (دو ۶) و هم شامل عدد زائد است. بنابراین عدد اوصیای پیامبر آخر الزمان و آخرین پیامبران (ص) حتماً باید ۱۲ باشد، بدون کاستی و زیادی تا هیچ کمالی از کمالات از ایشان فوت نگردد. «(اصول العقائد، ترجمه ی آیت الله حاج میرزا موسی حائری اصفهانی (رحمة الله علیه) به عربی، ص ۱۴۲ و ۱۴۳)

۱ - برای آگاهی و مطالعه بیشتر از مناقبی که اهل سنت در مورد امیرالمومنین (ع) نقل کرده اند به این کتب رجوع کنید : ینابیع المودة ؛ فصول المهمة ؛ غایة المرام، باب ۸ و ۲۰ و ۲۱ ؛ کفایة الطالب ص ۲۰۵ ؛ تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۷ ؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۲۳۴ و ۲۴۳ و ۲۴۵ ؛ مستدرک صحیحین، ج ۳ ، ص ۱۰۹ ؛ صواعق ابن حجر، ص ۷۴ ؛ کنز العمال ج ۶ ، ص ۴۰۸ ؛ تاریخ بغداد، ج ۴ ، ص ۱۹۴ ؛ اسد الغابة، ج ۵ ، ص ۲۸۷ ؛ صواعق ابن حجر، ص ۷۵ ؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۵ ؛ جامع الصغیر، ج ۲ ، ص ۱۴۵

نهمین نسل از فرزندان اباعبدالله الحسین π، حضرت محمد بن حسن العسکری^۱ φ است و به امر الهی از دیده‌ها غایب و منتظر روزی است که خداوند به ظهورش اذن دهد. خداوند ظهورش را تعجیل نموده و خروجش را آسان فرماید و مارا از یاران و اعوان و از مجاهدین تحت لوای ولایتش قرار دهد.

لازم به ذکر است که تاریخ امامان دوازده‌گانه و تعداد همسران و فرزندان ایشان، به صورت تفصیلی و مشروح در کتاب «الکبری فی الاصول الخمسه» ذکر شده و بیان آن در اینجا باعث طولانی‌شدن بحث می‌شود؛ ولی خالی از لطف نیست که تاریخ احوال ایشان در جدولی به صورت مختصر به همراه ذکر تاریخ پیامبر خدا ع و دخترش فاطمه‌ی زهرا س و در خاتمه نیز تاریخ حضرت زینب کبری η آورده شود.

نام شریف	نام مادر	روز ولادت	روز شهادت
النبی محمد المصطفی ع	آمنه بنت وهب O	۱۷ ربیع الأول	۲۸ صفر
فاطمه الزهراء س	خدیجه کبری O	۲۰ جمادی الثانی	۳ جمادی الأول
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب π	فاطمه بنت آسد O	۱۳ رجب	۲۱ رمضان
امام حسن بن علی المجتبی π	فاطمه الزهراء س	۱۵ رمضان	۷ صفر
امام حسین بن علی الشهید π	فاطمه الزهراء س	۳ شعبان	۱۰ محرم
امام علی بن حسین السجاد π	شاء زنان بنت کسری O	۵ شعبان	۲۵ محرم
امام محمد بن علی الباقر π	ام عبد الله بنت الحسن المجتبی O	۱ رجب	۷ ذی الحجة
امام جعفر بن محمد الصادق π	ام فروه بنت قاسم بن محمد ابن ابی بکر O	۱۷ ربیع الأول	۲۵ شوال
امام موسی بن جعفر الکاظم π	حمیده بریره O	۷ صفر	۲۵ رجب
امام علی بن موسی الرضا π	ام البنین O	۱۱ ذی القعدة	۱۷ صفر

۲ - راجع به ذکر نمودن نام حضرت حجت (عج) در عصر غیبت در پاورقی ۲ صفحه ۱۰۷ توضیح داده شده است.

امام محمد بن علی الجواد π	خیزرانه O	۱۰ رجب	آخر ذی القعدة
امام علی بن محمد الهادی π	سمانه O	۲ رجب	۳ رجب
امام حسن بن علی العسکری π	ریحانه O	۸ ربیع الثانی	۸ ربیع الأول
امام محمد بن حسن العسکری المنتظر ϕ	نرجس خاتون بنت شمعون صفا O	۱۵ شعبان	ایشان زنده بوده و از دیده ها غائب هستند.
زینب الکبری بنت امیرالمؤمنین η	فاطمة الزهراء ζ	۱۵ یا ۶ جمادی الأول یا شعبان سال ۵ یا ۶ ه.ق	۱۵ رجب (وقیر شریفشان در مصر است)

فصل اول: آفرینش اهل بیت π

پیامبر خدا، ζ امیرالمؤمنین علی π و فاطمه‌ی زهرا ζ و یازده امام معصوم O از نسل ایشان همگی از یک طینت و سرشت پاک که تحت عرش خداوند رحمان همانند گوهری ارزنده پنهان و مخزون گشته، آفریده شده‌اند^۱ که آن سرشت به اندازه ایشان بود، نه افزون از ایشان و

۱- روایات شیعه که ناظر به نحوه خلقت موجودات هستند و نور چهارده معصوم را مقدّم بر جمیع ممکنات معرفی می کنند ، بسیار فراوان می باشند که به برخی از آنها اشاره می شود ؛ لکن از آنجا که ورود عمقی به این گونه مطالب نیازمند داشتن معلومات فلسفی و عرفانی بالایی است، از تفسیر مفصّل روایات در اینجا پرهیز و به ذکر اجمالی چند روایت بسنده می شود. اول: « جابر بن عبد الله نقل کرده که به پیامبر اکرم (ص) گفتم اوّل چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ فرمود نور پیامبرت که از آن تمام خیر و خوبیها را آفرید ؛ بعد آن نور را در مقام قُرب خود هر چه خواست نگه داشت ، سپس به چند قسمت تقسیم نمود ، از يك قسمت عرش و از دیگری کرسی و حاملین عرش و خزنه ی کرسی را آفرید و قسمت چهارم را در مقام حبّ قرار داد تا موقعی که خواست ؛ آنگاه آن را به چند قسمت تقسیم نمود ؛ از يك قسمت قلم و از قسمت دیگر لوح و از قسمت دیگر بهشت را آفرید و قسمت چهارم را در مقام خوف نگه داشت تا زمانی که می خواست سپس آن را به چند قسمت تقسیم نمود و ملائکه را از يك قسمت و خورشید را از قسمت دیگر و ماه و ستارگان را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را در مقام رجاء قرار داد تا هنگامی که می خواست آنگاه آن را چهار قسمت کرد ؛ عقل را از يك قسمت ، علم و حلم را از قسمت دیگر و عصمت و توفیق را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را در مقام حياء قرار داد تا موقعی که می خواست سپس با دیده ی هیبت بر او

نه از آنها کمتر و برای هیچ کسی غیر از آنها، بهره و نصیبی از آن سرشت پاک نیست؛ حتی ملائکه، پیامبران و غیر آنها از اولین و آخرین. و اهل بیت O دارای همه صفات کمالیه‌ای که برای بشر ممکن باشد، هستند. از طهارت در همه جهات وجودی گرفته تا علم به کلیه اسرار عالم و فصاحت و بلاغت و عدالت و شجاعت و کرم و عصمت و عفت و فضل و شرف و حسب و نسب و همه فضائل اخلاقی و

نگریست ؛ آن نور به صورت قطرات درآمد و يك صد و بیست و چهار هزار قطره شد که از هر قطره‌ای روح پیامبر و رسولی را آفرید سپس ارواح انبیا تنفسی کردند و از تنفس آنها ارواح اولیا و شهداء و صالحین را آفرید.» (بحار الأنوار ، ج ۲۵ ، ص ۲۲) دوم؛ «حضرت باقر علیه السلام فرمودند : خداوند یکتا در وحدانیت خویش بود ، آنگاه تکلّم به کلمه‌ای کرد که آن کلمه نوری شد ؛ از آن نور محمّد و علی و عترتش را آفرید ؛ بعد تکلّم به کلمه‌ی دیگری کرد که به صورت روحی درآمد ؛ آن روح را در نور قرار داد و ساکن بدنهای ما گردانید به همین جهت ما روح الله و کلمه‌ی او هستیم به وسیله ما از خلق خود در حجاب قرار گرفت . پیوسته در سایه‌ی عرش سبز و خرّم مشغول به تسبیح و تقدیس بودیم ، آن زمان که نه خورشید و نه ماه بود. سپس شیعیان ما را آفرید و شیعه را به این نام نامیده‌اند چون از شعاع نور ما آفریده شده‌اند.» (بحار الأنوار ، ج ۲۵ ، ص ۲۴) سوم؛ مرحوم کلینی نیز در باب خلقت ابدان و ارواح و قلوب ائمه (ع) چهار روایت ذکر کرده است و ما به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌نماییم : وی با سند متصل خود از محمّد بن مروان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که شنیدم آن حضرت می‌فرمود: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقًا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوءَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَ بَشَرًا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ أَحَدٌ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيبٌ. وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةِ مَخْرُوءَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ فِي ذَلِكَ الطِّينَةِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ. وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ: النَّاسُ، وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ؛ خداوند ما را از نور عظمت خودش، خلقت نمود سپس تصویر آن خلقت را از خاک خزینه پنهان از زیر عرش خود قرار داد. پس آن نور را در آن سُکنی داد، بنابراین ما آفریده‌ای و بشری نورانی بودیم. برای هیچ کس در مثل آنچه که ما را از آن آفرید نصیبی قرار نداد. و ارواح شیعیان ما را از طینت و خاک ما آفرید، و بدنهای شیعیان را از طینت و خاک خزینه پنهان پایین‌تر از آن طینت و سرشت خاکی. و برای احدی قرار نداد در مثل آنچه که شیعیان را از آن آفریده است نصیبی مگر برای انبیاء . و از این روست که ما و انبیاء و شیعیان ما از آدمیان محسوبند؛ و اما بقیه اصناف مردم، ارادل و فرومایه هستند که برای آتش می‌باشند و به سوی آتش می‌روند «(اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹)

صفات برتر نفسانی و هیچ نقصی از نجاست و ناپاکی و فراموشی و قصور و نقص و رذائل اخلاقی و دیگر صفات نکوهیده به ایشان راه ندارد و حتی از ایشان ترک اولی نیز صادر نمی‌شود. همانگونه که در محلش بحث شده است؛ چرا که ایشان بنا بر آیات و روایات از نور خداوند خلق شده‌اند و آنچه از نور خداوند خلق شده باشد، ناپاکی‌ها در او راه ندارد و هیچگونه تاریکی و ظلمتی

در او یافت نمی‌شود و هر نقصی که تصور شود، تاریکی و ظلمت است و ایشان نوری هستند که از این ظلمت و تاریکی منزّه، مبری و مقدس‌اند.

خداوند، طهارت و عصمت ایشان را خود بر عهده گرفته و ناپاکی‌ها را از ایشان دور کرده و آنان را کاملاً پاک و پاکیزه قرار داده^۱ و هرگاه از خیر و خوبی یاد شود، آنان اول و اصل و معدن و پناهگاه و منتهای خیر هستند.^۲ پس درباره این مطلب که خلاصه ای از بحثی طولانی بود، بیانیدش.

فصل دوم: چند دسته بودن مردم در اعتقاد به اهل بیت π

مردم بنا بر اعتقادشان به اهل بیت $\circ$ به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. عده ای درباره اهل بیت $\circ$ افراط کرده‌اند و بر این باورند که علی π از پیغمبر خدا ع برتر است و برخی علی π را قدیم دانسته و معتقدند همه پیامبران و حتی پیامبر ما از سوی علی π فرستاده شده‌اند و برخی دیگر معتقدند علی π و یازده امام بعد از ایشان $\circ$ به صورت مستقل، می‌آفرینند و روزی می‌دهند و زنده می‌کنند و می‌میرانند و خداوند تمام این امور را به آنان تفویض کرده است و ایشان هرچه بخواهند، انجام

۱- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ همانا خداوند می‌خواهد که پلیدی را فقط از شما اهل بیت (علیهم السلام) دور دارد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند.» (سوره احزاب، آیه ۳۳)

۲- «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلَهُ وَفِرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَنَهْجُهُ أَبَدِيٌّ وَأَنْتُمْ وَأَمِّي وَنَفْسِي» (فرازی از زیارت شریف جامعه کبیره)

می دهند؛ بدون اینکه از سوی خالقشان امری باشد و هرچه را اراده کنند محقق می‌کنند.

برخی دیگر معتقدند آنها همراه با خداوند در افعالش شریک هستند. اینان که چنین اعتقاداتی دارند، در حق ائمه O غلو^۱ نموده‌اند و «غلاة» و «مفوضه» هستند؛ امامان معصوم O را از مرتبه‌ای که خداوند به ایشان داده، بالاتر برده‌اند. غلاة و مفوضه، کافر و ملعون هستند و در آتش عذاب الهی جاودان بوده و برایشان عذابی دردناک است.

۲. گروهی در حق امامان معصوم O مقصر بوده و تفریط نموده‌اند و آنان را از مرتبه‌ای که خداوند ایشان را قرار داده، پایین آورده‌اند؛ برخی از آنان فضیلت ایشان را انکار نموده و آنان را با دیگر مردم مساوی دانسته‌اند و گفته‌اند که آنها حتی با امر خدا نیز قادر به انجام هیچ کاری نیستند؛ اینان جهل و نقص و عجز را به اهل بیت O نسبت داده‌اند. بلکه عده‌ای به نجاست فضولات ایشان حکم نموده‌اند.

عده‌ای دیگر علم به غیب^۲ ایشان را انکار نموده یا نقص‌های دیگری به ایشان نسبت داده‌اند

۱- راجع به معنا و مصادیق غلو در پاورقی ۱ صفحه ۱۰۱ توضیح داده شده است.

۲- غیب به معنای پوشیده بودن چیزی از حواس و ادراک، و شهادت به معنای آشکار بودن است. یک شیء ممکن است برای کسی غیب و برای کس دیگری مشهود باشد. این امر وابسته به حدود وجودی آن شخص و احاطه او بر عالم وجود است. طبق آموزه‌های قرآنی، علم به غیب به صورت تام و تمام فقط در اختیار خداوند است؛ زیرا اوست که احاطه همه جانبه بر تمامی عالم دارد. قرآن در این باره می‌فرماید بگو: غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است. (سوره یونس، آیه ۲۰) با توجه به محدودیت احاطه غیر خدا و احاطه کامل خداوند بر همه چیز، روشن است که علم غیب، مخصوص خداوند است و جز او کسی عالم به غیب نیست؛ زیرا فقط او احاطه کامل به عالم وجود دارد و از عالم غیب و شهادت آگاه است و در حقیقت، همه چیز نسبت به او، در عالم شهادت قرار می‌گیرد. اما دیگران، بسته به ظرفیت وجودی و ادراکی‌شان، برخی امور برایشان مشهود است و برخی دیگر، از دیده و سایر قوای ادراکی آنها، پوشیده است و نسبت به آنها یا اصلاً آگاهی ندارند و یا در سطح بسیار پایینی مطلع‌اند. بنا بر این تخصیص علم غیب به خداوند مانع از آن نمی‌شود که برخی اشخاص، به تعلیم الهی و بر اساس شایستگی‌های نفسانی که از خود ابراز می‌دارند، به اسرار و علوم و امور غیبی آگاهی یابند و نادیدنی‌ها را دیده، و ناشنیدنی‌ها را بشنوند. این

و بعضی دیگر ولایت کلی الهی^۱ ایشان را نپذیرفته‌اند؛ اینان «مقصره» و «مفرطه» بوده و از راه حق و درست منحرف شده‌اند و از مذهب امامیه خارج هستند.

موهبتی است که خداوند به افراد برگزیده مانند پیامبران و اولیا عنایت می‌نماید. لذا می‌بینیم که انبیا از وحی (که امری غیبی است) و یا دیگر امور غیبی خبر می‌دهند، حوادث آینده را پیش‌گویی می‌نمایند و دقیقاً مطابق همان گفته‌ها، حوادثی رخ می‌دهد و ... در این که آیا امامان معصوم، علم غیب مطلق و تمام به امور داشته‌اند؛ یعنی به تمام وقایع و حوادث گذشته و آینده از جمله زمان و مکان شهادت خود علم داشتند، محل بحث و اختلاف است. عده‌ای منکر علم ائمه (ع) به صورت وسیع و گسترده؛ مانند علم به زمان و مکان شهادتشان هستند.

اما اکثر علمای شیعه، با استفاده از برخی آیات قرآن که می‌فرماید: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمَتُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید این بر خلاف سنت الهی است) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد. «(آل عمران، ص ۱۷۹) «وَعَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا؛ دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد. (سوره ی جن، ۲۶ و ۲۷) معتقدند که اولیای الهی، نیز در مواردی که لازم باشد از غیب آگاه می‌شوند. این معنا همچنین از روایات ائمه (ع) استفاده می‌شود: امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «زمانی که امام اراده می‌کند، چیزی را بداند، خدا به او تعلیم می‌دهد.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸) البته آگاهی از غیب، همه جا نشانه‌ی کمال نیست، بلکه گاهی نقص است. مثلاً شبی که امام علی (ع) در جای پیامبر (ص) خوابید، اگر آن حضرت علم داشت که مورد خطر قرار نمی‌گیرد، کمالی برای آن حضرت محسوب نمی‌شد؛ زیرا در این صورت، همه حاضر بودند جای آن حضرت بخواهند، در این جا، کمال، علم نداشتن به غیب است (قرائتی، تفسیر نور، ج ۴، ص ۲۴۵) بنابراین، با توجه به این دسته از آیات و روایات و با توجه به این که پیامبران الهی مأمور هدایت انسان‌ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی بودند، باید سهم بسیار بزرگی از علم و دانش داشته باشند، تا بتوانند به خوبی این مأموریت را انجام دهند و امامانی که جانشینان پیامبرند نیز همین حکم را دارند. پس آنان نیز به صورت وسیع و گسترده علم به غیب دارند.

۱- ولایت خداوند از صفات و اسماء و لازمه‌ی ذات اوست، و ولایت برای خداوند بالأصالة و بالحقیقه می‌باشد؛ ولی ولایت کلیه و عامه و مطلقه الهیه رسول الله (ص) و ائمه طاهرين

کسانی از این دو گروه که به خاطر ضعف آگاهی و قصور عقل و فهم در اعتقاد منحرف شده اند، ضعفای شیعه‌اند همانگونه که در برخی اخبار اشاره شده است و چه بسا امیدی برای نجات آنان باشد؛ ولی آنان که مقصر بوده و از روی عناد و دشمنی چنین اعتقاداتی را مطرح کرده‌اند، گمان نمی‌کنم که خداوند روز قیامت به آنان نظر نماید و آنان را پاک کند؛ بلکه اعمالشان همچون خاکستری است در برابر تندباد، در یک روز طوفانی^۱ و به خداوند پناه می‌بریم از این عقاید ضعیف که انسان را به وادی سقوط می‌کشاند.

۳. گروهی از مردم هستند که همه صفات برتر نفسانی و کمالات را درباره ائمه ثابت نموده، همه نقص‌ها و اخلاق‌هایی که نقص شمرده می‌شوند را از ایشان نفی کرده‌اند؛ زیرا همانگونه که توضیح دادیم، ایشان از نور الهی خلق شده‌اند و پروردگارشان «فیاض علی الإطلاق» است و برای آنها قابلیت پذیرش هر فیضی را قرار داده؛ مانند روغنی هستند که قبل از رسیدن آتش، نزدیک است نور دهد. پس نه در استعداد و زمینه ایشان نقصی است و نه در پروردگارشان بُخلی؛ پروردگارشان آنچه مستحق ایشان است، عطا کرده، به اندازه ای که در عالم، عطایی بالاتر از آن یافت نمی‌شود. خداوند می‌فرماید:

(ع) تَبَعِي وَ عَرَضِي است و مرآت‌ی و آیتی از خداست که در این آئینه‌های تابناک و آیات درخشان، نمودار شده و تجلّی کرده است. ولایت کلیه و عامه بدین معناست که پیامبر (ص) و ائمه (ع) هم در تکوین و هم در تشریع و نه تنها بر بشر بلکه بر تمامی موجودات ولایت داشته و جانشین خداوند بر تمامی موجودات هستند؛ منتهی با این تفاوت که ولایت کلیه الهیه در ایشان فرع ولایت خداوند است و مستقل نیست. پس ولایت کلیه الهیه، عین ولایت خداست، اصل یکی است، در خداوند اصالت دارد و در ولیّ، تبعیت دارد. و نعوذ بالله نباید کسی این چنین گمان کند که ولایت در وجود و تکوین یا در تشریع برای اولیای خداوند بالاستقلال است، که این کلام غلط و عین شرک است.

۲- «مِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ»؛ سوره ابراهیم،

آیه ۱۸

Π هذا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ O؛^۱ این عطا و بخشش ما است به هر کس می‌خواهی ببخش و از هر که می‌خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست.

پس آنان آنچه را می‌خواهند، به امر خالقشان انجام می‌دهند و با اراده و کمک آفریننده خود در وجود و ارکان وجود تصرف می‌نمایند؛ کسانی که بر این باورند گروه میانه‌رو هستند که در اخبار رسیده از اهل بیت O مدح شده‌اند. نه همانند اهل غلو و تفویض باطلند و نه اهل تقصیر و تفریط هستند، بلکه اینان شیعیان رستگار و گروه نجات یافته‌اند. و دو گروهی که ذکر کردیم گمراه و باطل و خطاکار بوده، به اهل بیت O نسبت دروغ داده‌اند.

این بیان اجمالی مطالب بود، ولی جا دارد که باورمان را درباره اهل بیت O به طور مبسوط اشاره کنیم: باور ما درباره چهارده معصوم O این است که آنها در ایجاد و تکوین، بر همه مخلوقات مقدم بوده و قبل از خلقت عالم انواری پیرامون عرش خداوند بوده‌اند؛ الله عز وجل را تسبیح و تقدیس می‌نموده‌اند، در حالی که هنوز هیچ تقدیس‌کننده و تسبیح‌گوینده و عبادت‌کننده و تهلیل‌گوینده‌ای نبود؛ چه پیامبری یا وصی‌ای یا فرشته‌ای یا انسان و جنی؛ هزار دهر پیش از آفرینش جهان و یا چهارده هزار و یا بیست هزار دهر پیش از آفرینش جهان بنا بر اختلافاتی که در روایات موجود است و مرجع آنها امری واحد و معنایی یگانه است.^۲

پس خدای سبحان آنها را از طینتی پاک و پاکیزه که تحت عرش خداوند رحمان مکنون و مخزون بود، آفرید. طینتی که به اندازه ایشان بود، نه زائد از ایشان و نه کمتر از ایشان و هیچ موجودی بهره و نصیبی از طینتی که ایشان از آن خلق شده‌اند، ندارند.^۳ پس بدین

۱- سوره ص، آیه ۳۹

۱- روایات بسیاری در این باب وارد شده که چند مورد از آن‌ها در پاورقی ۱ صفحه ۹۱ ذکر شد.

۲- امام جعفر صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا

وسيله، ایشان دارای برترین جایگاه مقربان و بالاترین درجه فرستاده شده‌گان گشته‌اند؛ به گونه‌ای که هیچ کس به آنان ملحق نمی‌شود و کسی بر آنان برتری نمی‌یابد و هیچ موجودی برای درک جایگاه آنها طمع نمی‌کند. سپس خداوند جهان‌های دیگر را آفرید و همه موجودات را از لؤلؤی گرانبها تا ذرات عالم، پیامبران و فرشتگان، جن و انس، آسمان‌ها و زمین، دریاها و کوه‌ها، درخت‌ها و سنگ‌ها و کلوخ به وجود آورد؛ با این توضیح زمانی که آدم ابوالبشر π بین آب و خاک بود، حضرت محمد ع پیامبر بود.^۱

سپس خداوند هدایت مخلوقات را اراده کرد تا آنها را از هلاکت باز دارد؛ به همین منظور اهل بیت O را در مکانی که بودند نازل فرمود و ایشان را در « اصلاّب شامخه » و « ارحام مطهره » به ودیعه گذاشت تا نجاست جاهلیت به انوار ایشان نفوذ ننماید. « لم تُنَجِّسْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا »^۲ و جاهلیت با آلودگی هایش ایشان را آلوده نسازد

نُورَانِيَّيْنَ لَمْ يُجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خُلِقْنَا مِنْهُ نَصِيبٌ. وَ خُلِقَ أَرْوَاحُ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا، وَ أَبْدَانُهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوءَةٍ مَكُونَةٍ أَسْفَلَ فِي ذَلِكَ الطِّينَةِ، وَ لَمْ يُجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ. وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ: النَّاسُ، وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ؛ خداوند ما را از نور عظمت خودش، خلقت نمود سپس تصویر آن خلقت را از خاک خزینه پنهان از زیر عرش خود قرار داد. پس آن نور را در آن سُکُنِ داد، بنابراین ما آفریده‌ای و بشری نورانی بودیم. برای هیچ کس در مثل آنچه که ما را از آن آفرید نصیبی قرار نداد. و ارواح شیعیان ما را از طینت و خاک ما آفرید، و بدن‌های شیعیان را از طینت و خاک خزینه پنهان پایین‌تر از آن طینت و سرشت خاکی. و برای احدی قرار نداد در مثل آنچه که شیعیان را از آن آفریده است نصیبی مگر برای انبیاء. و از این روست که ما و انبیاء و شیعیان ما از آدمیان محسوبند؛ و اما بقیه اصناف مردم، اراذل و فرومایه هستند که برای آتش می‌باشند و به سوی آتش می‌روند « (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹)

۱- از رسول خدا (ص) پرسیدند: متی کنت نبیاً؟ چه زمانی پیامبر بودی؟ ایشان فرمودند: « کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین؛ من نبی بودم آنگاه که آدم (ع) بین آب و خاک بود. « (مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۶، ص ۵۲۵؛ به همین مضمون روایاتی در المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۶۰۹ و مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۲۷ و بحار، ج ۲۵، ص ۱۸ نقل شده است)

۲- در زیارت اربعین اباعبد الله الحسین (علیه السلام) می‌خوانیم: « یا مَوْلای یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُوراً فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلَهَمَاتِ ثِيَابِهَا » (مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۲۱؛ المزار الکبیر، ابن المشهدی، ص ۴۲)

و سرانجام به عرصهٔ این عالم پا گذاشتند؛ پس در حالیکه پاکانی بودند که طهارت یافته، شهرها با ایشان پاک شد و بندگان را به صلاح و هدایت آوردند، رشد و نجات با آنها حاصل شد؛ و خداوند ایشان را مکان‌های مشیت و زبان‌های اراده و ظرفِ حکمت و ترجمان وحی و مظهرهای قدرت و نشانه‌های معرفت و حافظان شریعتش قرار داد؛ این بود که از آنان کرامات و معجزات و امور عجیب و اسرار غریبی صادر شد.

با این همه، اهل بیت O حادث، مخلوق، مربوب و در هر آن محتاج به مدد الهی هستند و هرگز از او بی‌نیاز نیستند؛ و اگر از آنان فیض قطع شود، هرآینه نابود و فانی می‌شوند.

ایشان در ذات، حرکات، افعال و اقوالشان غیر مستقل بوده، تنها به این دلیل به این مقام و درجه رسیده‌اند که در بارگاه ذات باری تعالی عبودیت، تذلل، انکسار و خضوع یافته و در ذات خدا فانی گشته‌اند. آنها به اندازهٔ برهم زدن چشمی خداوند را معصیت نکرده‌اند و در آنچه خدا به آنان امر می‌کند، نافرمانی نمی‌کنند؛ نه برای خود نفع و ضرری را مالک‌اند و نه مرگ و حیات و نشوری را، بلکه II عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ۝ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ O؛^۱ اینها بندگان شایستهٔ او هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند.

و همچنین جز آنچه را پروردگارشان بخواهد، نمی‌خواهند و امر نمی‌کنند مگر به آن چه او دستور دهد و نهی نمی‌کنند مگر از چیزی که نهیشان کند و برای ذات شریفشان هیچ اراده و خواستی در چیزی از اشیا نیست؛ بلکه ایشان مخاطب این آیه شریفه‌اند: II لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ O^۲ و قول خداوند متعال: II وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى O؛^۳ و هرگز امور عالم به گونه‌ای که هرچه انجام می‌دهند و آن

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۶ و ۲۷

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۲۸

۳- سوره انفال، آیه ۱۷

چه از آنان صادر می‌شود، از ناحیه خودشان باشد، به آنان واگذار نشده است.

باور ما در حق اهل بیت O و مراتب و مقاماتشان، همان اعتقاد شیعه امامیه اثنا عشریه می‌باشد و اینگونه نیست که ما به غیر آنچه گفته‌ایم، معتقد باشیم و صدور امور خارق‌العاده از ایشان را بالاستقلال و یا به شراکت با خدا بدانیم و هرگز معتقد نیستیم که ایشان تدبیرکنندگان عالم بوده یا امور عالم به ایشان واگذار شده است؛ به این معنا که اهل بیت O به صورت مستقل و بدون اینکه از خالق خود اذن داشته باشند، آفریننده، روزی‌دهنده، زنده‌کننده و میراننده هستند؛ زیرا این اعتقاد، کفری آشکار، غلو^۱ و باطلی

۲- «غلو» در لغت به معنی تجاوز از حد است، قرآن کریم در خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ؛ ای اهل کتاب در دین خود از حد تجاوز نکنید و درباره خدا جز سخن حق نگوئید.» (سوره نساء، آیه ۷۱) خداوند متعال آنان را از این جهت از غلو نهی می‌کند که در حق حضرت مسیح از مرز حق تجاوز کرده و او را خدا یا فرزند خدا دانسته اند. پس از درگذشت پیامبر گرامی (ص) گروه‌هایی درباره آن حضرت و پیشوایان معصوم، از مرز حق تجاوز کرده و مقاماتی را برای آنان قائل شدند که از آن خداست، از این جهت آنان «غالی» یا «غالیان» نامیده شدند که از مرز حق تجاوز کردند. شیخ مفید می‌فرماید: «غالیان گروه‌هایی هستند که به اسلام تظاهر نموده ولی برای امیر مؤمنان و پیشوایان از فرزندان او، الوهیت و نبوت ثابت نموده اند، و آنان را با صفاتی معرفی کرده اند که از مرز حقیقت فراتر است.» (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹) علامه مجلسی نیز در این باره می‌فرماید: «غلو درباره پیامبر و پیشوایان این است که آنها را خدا بنامیم... یا در عبادت و پرستش شریک خدا بینگاریم، و یا آفرینش و روزی را از آن آنها بدانیم، و یا معتقد شویم (ذات) خداوند در آنها حلول کرده است و یا بگوئیم آنان بدون الهام از جانب خدا از غیب آگاهند و یا امامان را پیامبر بیندیشیم یا تصور کنیم که شناخت و معرفت آنان، ما را از هر نوع عبادت خدا بی‌نیاز می‌سازد و تکالیف را از ما برمی‌دارد.» (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶) احادیث بسیاری از امامان در نفی غلو و برخورد با غالیان نقل شده، از آن جمله: **امام جعفر صادق (ع) فرمود:** «ما از کسانی که گمان کردند ما پروردگاریم، بیزاریم. ما از کسانی که گمان کردند ما پیامبریم، بیزاریم.» (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۷) امام صادق (ع) به پیروانشان چنین دستور می‌دهد: «إِذْهَبُوا عَلَى شِبَابِكُمْ الْغَلَاةَ لَا يَفْشِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغَلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ اللَّهُ يُصْعَقُونَ عِظْمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ بر جوانان خود از غالیان بترسید مبادا باورهای دینی آنها را فاسد سازند حقا که غالیان بدترین مردمند، کوشش می‌کنند از عظمت خدا بکاهند و برای بندگان خدا ربوبیت ثابت کنند.» (بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۶۵) امام علی (ع) در زمان خود، آنان را منع می‌کرده و در این باره از ایشان نقل شده است: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ؛ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ غَالٍ؛ دو گروه درباره من به راه خطا می‌روند و هلاک می‌شوند، دوستداری که در دوستی غلو کند و دشمنی که در بغض و کینه با من افراط کند.» (نهج البلاغه، به تحقیق صبحی صالح، قصار ۱۱۷)

مهمل و مذهبی فاسد و بی‌پایه است که هرکس آن را به ما نسبت بدهد، بر ما افتزایی آشکار زده است و ما از این گفتار فاسد که موجب خشم خداوند و خشم اهل بیت O است، بی‌زاری می‌جوئیم و از آن عقیده و هرکه به آن ایمان دارد، به خدا پناه می‌بریم.

بله، مانعی ندارد اگر گفته شود که امامان معصوم O بزرگترین اسباب و عزیزترین وسیله‌های خداوند بر بشر هستند؛ همانگونه که درباره توحید افعالی خداوند توضیح دادیم؛ و اشکالی ندارد اعتقاد به اینکه ایشان واسطه‌هایی از سوی خداوند و مجاری فیض باری تعالی هستند؛ چرا که حکمت خداوند نیز این را اقتضا می‌کند که امور با اسباب و واسطه هایشان جریان یابند. معصوم π می‌فرماید: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^۱ خداوند از این که امور را جز از راه اسباب آنها پیش ببرد، پرهیز می‌کند. »

بنابراین خداوند اهل بیت O و ملائکه و غیر آنها را اسباب و واسطه افعال خویش قرار داده است و گرنه قادر بود بدون سبب و وساطت احدی، افعال خود را جریان دهد؛ چرا که پروردگار عالم بر هر چیزی تواناست و جریان دادن امور با اسباب از ناتوانی او سرچشمه نمی‌گیرد؛ بلکه نشان از استواری حکمت و کامل بودن آفرینش او است. به همین دلیل آنگاه که بعضی یا کل امورش را به دست ملائکه یا غیر آنها انجام دهد، نباید گفت که آنان در حقیقت فاعل بوده و می‌آفرینند و روزی می‌دهند، بلکه خداوند فاعل حقیقی و آفریننده و روزی‌دهنده‌ای است که در هیچ کاری، شریک کسی نیست. Π قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ O؛^۲ بگو خداوند آفریننده ی هر چیزی است؟

Π هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ O؛^۳ آیا غیر از خداوند آفریننده ای است ؟ Π اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ O؛^۱ او است کسی که شمارا آفرید و روزی

۱- این روایت در پاورقی ۱ صفحه ۴۲ توضیح داده شده است.

۱- سوره رعد، آیه ۱۶

۲- سوره فاطر، آیه ۳

داد سپس می میراند و پس از آن (شما را زنده می کند) آیا چیزی از آن هارا کسی از شریکانتان می توانند انجام دهند؟

بدون شک از گفتار به غلو و تفویض و استقلال و شراکت بیزاری جسته و به خدا پناه می بریم و Π و $\text{أَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ}$ ؛^۲ و من از آنچه مجرمان می کنند بیزارم.

به این دلیل بحث را در این فصل طولانی کرده ایم و مطلب را در توحید افعالی با عبارات گوناگون و بیان های مختلف تکرار کردیم که در زبان بسیاری از مردم عوام، این نسبت باطل به ما شایع شده است؛ مردم عوامی که (به دلیل عدم پذیرش حق) قرآن آنان را به چهارپایان تشبیه نموده^۳ و متأسفانه بعضی از فاضلان نیز راه این عوام را در پیش گرفته اند.

سید و سرور من، پدر بزرگوارم^۴ (روحی فداه) گفتاری مفصل در مقاله دهم کتاب «*احقاق الحق*» دارد که به نام مقاله تفویض عنوان

۳- سوره روم، آیه ۴۰

۴- سوره هود، آیه ۳۵

۱- «*أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ*»؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۹

۲- میرزا موسی ابن میرزا محمد باقر ابن آخوند ملا محمد سلیم حائری اسکویی (اعلی الله مقامهم) در روز ۲۵ از شوال المکرم سال ۱۲۷۹ ه. ق در کربلای معلی متولد شد و چون به پنج سالگی رسید شروع به قرائت قرآن و تعلم کرده و ظرف ۵ پنج ماه از قرائت قرآن فارغ گردید. مقدمات علوم و صرف و نحو و منطق و بیان و بدیع و... را خدمت عالم فاضل مولی علی اصغر ابن ملابابا به اتمام رساند. حکمت الهی و برخی از سطوح را نزد والد ماجدشان تلمذ فرمود و کتاب ریاض را در محضر عالم علام آخوند ملا محمدتقی هروی به اتمام رسانید. سپس جهت تکمیل مقامات علمی خود عازم نجف اشرف شده و در حلقه های درسی مراجع بزرگوار و مجتهدین والا تبار امثال آیت الله میرزا حبیب الله رشتی، آخوند ملا محمد ایروانی، آیت الله میرزا حسینقلی همدانی و آیت الله شیخ هادی تهرانی و آیت الله فاضل شریانی (اعلی الله مقامهم) و... حاضر گردید و به درجات عالییه اجتهاد نائل آمد و به أخذ اجازات مفصله روایت و درایت اجتهاد حائز گردید و سپس به وطن مقدس مراجعت فرموده و مرجع تقلید عده ی کثیری از اهالی کربلای معلی و حومه و سوق الشیخ و قسمتی از مردم بصره و گیرین و گردلان و آذربایجان و خراسان و قفقاز و ترکستان و تهران و کویت و احساء و بحرین و قطیف و سایر نواحی شیعه نشین واقع شدند. آنچنانکه نقل شده است در سخنوری در اوج فصاحت و بلاغت و در قلم فرسایی به زبان عربی و فارسی بسیار توانا و

شده و با تحقیقات منظم و نکاتی دقیق و بیانی واضح نگاشته شده که در هیچ کتابی یافت نمی‌شود و در هیچ خطابی جاری نشده است؛ بحث را به طور کامل مطرح، عبارات طرفین را نقد و ساحت شیخ احمد احسائی π و پیروانش را از قول به غلو و تفویض پاک نموده است و با دلایل روشن عقلی و نقلی، راه اعتدال را از راه غلو و تفویض و اسلوب میانه را از غلو و افراط و از کلام سبک و سست مشخص کرده است. اجر او با خداوند و ائمه طاهرینش $\circ$ باشد.

فصل سوم: وصایت و ولایت امیرالمؤمنین علی π و اولاد ایشان $\circ$

همانگونه که در آغاز مطلب چهارم اشاره شد، بر این باوریم که امامان دوازده‌گانه $\circ$ بعد از پیامبرمان حضرت محمد، ع حجت‌های خداوند بر روی زمین و آسمان‌ها و سرپرستان همه عالم از سوی خداوند هستند و همانگونه که پدر همه امامان معصوم $\circ$ حضرت علی ابن ابی طالب π فرموده است: « انا عبدٌ من عبید محمد ع ؛ ^۱ من بنده‌ای از بندگان پیامبرم » امامان دیگر نیز همگی بندگان پیامبر بوده و رعیتی از رعایای ایشان هستند؛ آنها را برای وصایتش انتخاب نمود و به امر خداوند ایشان را در امتش به جانشینی برگزید، امرشان را امر خود و نهیشان را نهی خود قرار داد و طاعت ایشان را به طاعتش

معجزنا بود و تسلطی عجیب بر اخبار و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) داشته است بطوریکه کراراً در جمع تلامذه خود که غالباً از فضلاء عظام و طلاب عالی مقام بودند با نهایت اطمینان خاطر می‌فرموده که هرکس حدیثی از اهل بیت عصمت علیهم السلام نقل کند که مرا از آن اطلاعی نباشد آنچه خواهد به او عطا می‌کنم. ایشان دارای تألیفات عدیده در فقه و حکمت و تفسیر می‌باشند که پاره‌ای از آنها به زیور طبع رسیده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: لطائف الدرر فی الفقه، درر الأحکام فی بیان الحلال و الحرام، کتاب البوارق، کتاب العناوین، کتاب الفصول الغریبه، إحقاق الحق و رساله‌های متعدد در جواب به سائلین از بلاد مختلف. آن بزرگوار در روز پنجم ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۶۴ ه. ق به هنگام ظهر در سن ۸۵ سالگی دیده از جهان فروبست و در مقبره خانوادگی در جوار قبر شریف پدر بزرگوارشان در کربلا دفن گردیدند. (جاودانگان تاریخ، تألیف آیت الله حاج میرزا عبد الرسول حائری اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه)، ص ۱۱۲ تا ۱۲۵ با تلخیص)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵

و معصیتشان را به معصیتش همراه کرد. همانگونه که در خطبه روز غدیر سرور اوصیا، امام علی π می فرماید:

« أَنْ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلاَهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَ سَمَا بِهِمْ إِلَى رُثْبَتِهِ وَ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَ الْأَدْلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنٍ قَرْنٍ وَ زَمَنٍ زَمَنٍ أَنْشَأَهُمْ فِي الْقَدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوءٍ وَ مَبْرُوءٍ أَنْوَاراً أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ وَ أَلْهَمَهَا شُكْرَهُ وَ تَمْجِيدَهُ وَ جَعَلَهَا الْحُجَجَ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكََةِ الرَّبُوبِيَّةِ وَ سُلْطَانِ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتَنْطَقَ بِهَا الْخَرَسَاتِ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ بُخُوعاً لَهُ فَإِنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ أَشْهَدُهُمْ خَلْقَهُ وَ وَلَاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ جَعَلَهُمْ تَرَاجِمَ مَشِيَّتِهِ وَ أَلْسُنَ إِرَادَتِهِ عَيْدِلاً لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ »^۱

خداوند پس از پیامبرش از میان خلق بندگان خاصی (اهل بیت o) را برگزید که آنان را برتری داد و به رتبه پیامبرش رسانید و آنان را قرن به قرن و زمان به زمان، داعیان حق و هدایت کننده به سوی خویش قرار داد. خداوند آنان را قبل از پیدایش جهان مادی به صورت انوار مقدسی آفرید و به حمد خود گویا نمود و شکر و تمجیدش را به آنان الهام نمود و ایشان را حجت بر مؤمنین به ربوبیت خود قرار داد و به وسیله ایشان، بی زبانان را برای عبادت خداوند به انواع زبان‌ها، به نطق در آورد؛ او که آفریننده زمین‌ها و آسمان‌ها است، همان خاसान بعد از پیامبرش را بر همه خلقش گواه گرفت و در هرچه از امرش لازم دید ایشان را سرپرست کرد و آنان را مترجمان مشیت و زبان‌های اراده خود قرار داد، بندگان که هیچگاه در سخن بر خداوند پیشی نگرفته و امر او را به اجرا در می آورند. « تا آخر خطبه مبارکش π

بنابراین آنان یعنی مولای ما و امام ما امیرالمؤمنین، علی ابن ابی طالب π و یازده فرزند و وصی معصوم او o به ترتیب یکی بعد از دیگری و خلفی بعد از سلفی جانشینان خداوند، اولیای او و برگزیدگان

۱- مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، حلی، ج ۲، ص ۷۵۳؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۲؛
المصباح، کفعمی، ص ۶۹۶

و حجت‌های او بر همه خلق هستند؛ تا اینکه امر به آخرین آنان و قائم ایشان منتهی شد و او امام ما، حجت الهی که از چشمان مردم غایب است، حضرت محمد ابن حسن ^۱ ﷺ، امام منتظر، صاحب عصر و زمان، کلمه رحمان، شریک قرآن، امام انس و جان که هم اکنون حجت خداوند بر جهانیان است. آن حضرت ﷺ ستون آسمان‌ها و زمین و قوام این دو بوده و به برکت وجود او است که آفریدگان روزی داده می‌شوند ^۲ و برکات از آسمان نازل می‌شود و اگر وجود شریف ایشان نبود، زمین اهلس را فرو می‌برد. ^۳ آن حضرت در مراعات ما

۱- بردن نام حضرت حجت (عج) یکی از اختلافی ترین بحث ها میان شیعه امامیه بوده و اجمالاً اجماع علمای شیعه با نام بردن از القاب امام عصر (عج) یا یاد کردن نام ایشان به کنایه، مخالفت نکرده‌اند؛ و هم چنین یاد کردن نام ایشان در مواقع خوف و خطر که ممکن است ضرر جانی برای امام (عج) یا آن فرد داشته باشد، بالاتفاق جائز نیست. بحث در این است که در عصرما؛ که خوف جان امام (عج) وجود ندارد، ذکر نام حضرت چه حکمی دارد؛ برخی از علمای شیعه مانند علامه مجلسی معتقدند که کلاً یاد کردن امام زمان (عج) با نام «محمد» اشکال دارد؛ چه در دوران غیبت صغری و چه در دوران غیبت کبری. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲) ولی بعضی از علمای شیعه مانند مصنف کتاب پیش رو معتقدند که منع تلفظ به نام مهدی (عج) تنها از روی تقیه بوده است و اکنون دیگر این تقیه وجود ندارد و در نتیجه این منع هم برطرف شده است. (کشف الغمّة، اربلی، ج ۳، ص ۳۲۶) مجلسی اول (ره) در این زمینه اظهار می دارد: «شیخ بهاء الدین محمد تجويز تسميه می‌کرد و می‌گفت که نهی مخصوص زمان غیبت صغری بود؛ چون در بعضی از این احادیث نهی وارد شده است که هر گاه نام ایشان را برید دشمنان به طلب آن حضرت مشغول خواهند شد و دست بر آن حضرت نیافته، شیعیان و اصحاب آن حضرت را خواهند گرفت و ضرر خواهند رسانید و لیکن چون در احادیث وارد شده است که تا خروج نکند نام نمی‌توان برد و ممکن است که در غیبت صغری حرمتش بیشتر باشد و هیچ شک نیست که بعنوان حجت آل محمد (ع) و مهدی و هادی و امثال اینها تعبیر نمودن بهتر است و احوط است.» (مجلسی، محمد تقی، لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۱۵۹) علاوه بر این باید گفت در برخی از احادیث، علت این نهی نیز ذکر شده است. در حدیثی از امام رضا (ع) می خوانیم که: «وَ إِمَّا نَهَيْتُكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِاسْمِهِ الْخَفِيِّ عَنْ أَعْدَائِنَا فَلَا يَغْرُفُوهُ؛ شما را از تصریح به اسم آن حضرت نهی کرده ایم تا اسمش بر دشمنان ما مخفی بماند و آنان او را نشانند.» (مستدرک الوسائل، ص ۲۸۵) بنابراین شاید نهی از بردن نام آن حضرت (عج) مربوط به قبل از غیبت کبری و در ایام غیبت صغری بوده و محظورات آن ایام منتفی شده است. و الله اعلم

۱- در دعای عدیله می خوانیم: «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء ...» (مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۸۴)

۲- «لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ ...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ الاصول الستة عشر، ص ۱۶ و ص ۱۴۰؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۸؛

بی‌توجهی نفرموده و امور ما را فراموش نکرده است؛ چرا که اگر اینگونه بود شدت مشکلات ما را به ورطه نابودی کشانده و دشمنان بر ما مسلط می‌گشتند؛^۱ همانگونه که در توقیع شریف این مطلب را فرموده‌اند. او یاور ماست زمانی که از او یاری بخواهیم و در مشکلات و سختی‌ها ما را درک می‌فرماید و همواره به ما نفع می‌رساند و غیبت او علاوه بر اینکه ضرری بر ما ندارد، قطعاً بر ما نفع می‌رساند و هیچ مانعی بر نفع بردنمان از ایشان نیست؛ همانگونه که در توقیع شریف فرموده: «أَمَّا وَجْهُ إِنْتِفَاعِ النَّاسِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَإِنْتِفَاعِ الشَّمْسِ إِذَا جَلَّلَهَا السَّحَابُ»^۲ اما وجه نفع بردن مردم از من در زمان غیبتم مانند نفع بردن از خورشید در زمانی است که ابرها آن را بپوشانند. »

بر این اساس، همانگونه که خورشید بر زمین و اهلیش نفع می‌رساند، هرچند که ابرها جلایش را بگیرند؛ امام غایب منتظرمان نیز این گونه بوده و منعی از نفع بردنمان در عصر غیبتشان وجود ندارد. نفع بردن مردم از حضرت بلا تشبیه، مانند نفع بردن مریض نابینا از پزشک بینا است؛ بنابراین همانگونه که پزشک بینا در درمان بیمار نابینا، به او ضرری نمی‌رساند و در شروط طبابت هم این که مریض بتواند پزشک را ببیند وجود ندارد؛ پس غیبت، اختفا و استتار حضرت حجت ϕ هیچ ضرری به مردم نرسانده و از انتفاع آنان مانع نمی‌باشد؛ غایب ایشان مانند دیگر غایب‌ها نیست چنانکه مرده ایشان مانند سایر مرده‌ها نیست.

ما از سخنی که کریم خان کرمانی و پسرش محمد خان و پیروان و معتقدان به آنان بیان کرده اند، بی‌زاری می‌جوییم؛ از اینکه گفته‌اند: «

أمالی صدوق، ص ۱۸۶ ؛ الغیبة، نعمانی، ص ۱۳۸ ؛ عیون أخبار الرضا (ع) ، ج ۱، ص ۲۷۲ ؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۳ ؛ الغیبة، طوسی، ص ۲۲۰ ؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷ ؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۶ ؛ الإمامة و التبصرة، ص ۳۰

۳- « انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذكرکم و لولا ذلك، لنزل بکم البلاء و اصطلمکم الاعداء » (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۹۲)

۱- إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ، ج ۱ ، ص ۳۸۰ ؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۰

حکم غایب مانند حکم میت است و قطعاً نه غایب نفع می‌رساند و نه می‌توان از او نفع برد و امام غایب به مردم فایده ای نمی‌رساند و فقط امام زنده حاضر مفید است. « همانگونه که مکرراً در کتاب «ارشاد العوام» و غیر آن ذکر کرده‌اند. آنان با این گفتار سخیف، وجود مردی از مردم را ثابت می‌کنند که از سوی امام سخن می‌گوید، به صورت بدل کل از کل امام معصوم، به گمان ایشان این مرد آئینه تمام‌نمای اوست و اضافه کرده‌اند که وی در وجود و شریعت به جای امام تصرف می‌کند و این مرد ناطق همان امام زمان، سلمان عصر و رکن ایمان است؛ و به این دلیل «رکنیه» نامیده شده‌اند. گفته‌اند هرکس بمیرد و این ناطق را نشناسد به مرگ جاهلیت و مرگ کفر و الحاد مرده است و هر عمل و نماز و زکات و حج و عبادتی بدون قبول ولایت این ناطق و محبت او مانند غباری پراکنده است؛ نه عملی از غیر معتقد به او بالا می‌رود و نه نماز و عبادتی قبول می‌شود و هیچ حسنه‌ای جز با ولایت و محبت این ناطق ثبت نمی‌شود و این مطلبی اساسی و ضروری در مذهبشان بوده و شعار راه آنان است؛^۱ ما از این مطلب بی‌زاری جسته و از این گفتار فاسد و اعتقاد بی‌رونق به خدا پناه می‌بریم؛ چرا که بدعتی در دین است که هیچکس از پیشینیان و معاصران به آن باور ندارد و این نسبتی ناروا بر خدا و اولیای او و پایین آوردن مقام خاتم الاوصیاء ﷺ است. خداوند به پدر بزرگوارم از

۱- کریم خان کرمانی می‌گوید: «خداوند جل‌شأنه چون استعداد ایشان را زیاده دید خواست رکن دیگر از ایمان را بر ایشان القا کند و آنچه خدا در کتاب خود و نبی و ائمه در سنت خود ذخیره کرده بودند از برای اهل آخر الزمان ابراز فرماید پس از این بود که ابراز فرمود مقامات رکن رابع ایمان را و برخی از فضایل ظاهره ایشان را و تسلیم امر ایشان بطور کلیت و آن معرفت ثمره ایمان است که تا حال انبیا و اولیا که مردم را به سوی خدا می‌خواندند برای وصول بچنین مقامات ...» (ارشاد العوام، ج ۴، ص ۹۶) تا اینکه کار بدانجا می‌رساند که در ابتدای فصلی چنین می‌آورد: «فصل در ذکر اخباری است که دلالت می‌کند بر آنکه در عالم ذر میثاق به رکن رابع از ملائکه و مردم و حیوانات و نباتات و هر چیزی گرفته‌اند ...» (همان، ج ۴، ص ۲۰۷) بیان رکن رابع و لزوم آن در جای جای کتاب ارشاد العوام و سایر کتب کرمانیه وجود دارد. (ارشاد العوام، ج ۴ ص ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶ و ۲۳۲)

اسلام جزای خیر بدهد به این دلیل که رساله‌ای در باطل کردن نظریه واحد بودن فردی ناطق به رشته تحریر درآورد و بنیان این فکر را منهدم و گسترش آن را قطع، قواعد آن را خراب و عنوان آن را باطل کرد و اگر ردیه و ابطال ایشان نبود، شرارت این مطلب باطل، دامن همه پیروان شیخ اوحد احسائی π را در شهرها گرفته و دود مسموم آن مشام بسیاری از بندگان را آلوده می‌کرد و ایشان بودند که عرصه را بر سخن وی تنگ کرده، این سخن را در مکانی معدود و در بین مردمانی غافل حصر نموده اند. ایشان به آن رساله قناعت نکرد و در مقاله چهارم کتاب «*احقاق الحق*» همه دلایل پیروان آن مذهب را باطل نموده و به هیچ بیانی دست نیافته، مگر آن را نابود نمود و کتاب‌های شیخ اوحد احسائی π و سید کاظم رشتی ϵ و دیگر شاگردان و پیروانشان را از این عقیده عاطل و دیگر عقاید باطلشان منزّه گردانید و هرکس رساله «*بوارق*» و آن رساله از کتاب «*احقاق الحق*» را بخواند، شگفتی‌هایی را در آن مشاهده می‌کند.

فصل چهارم: اجساد اهل بیت $\circ$ بعد از وفات ایشان

ما معتقدیم که اجساد چهارده معصوم $\circ$ و بدن شریفشان و همچنین دیگر انبیا $\circ$ به دلیل شدت نورانیت، کمال صفای باطنی و قبول ننمودن عوارض غریبه ^۱ و کدورات ظلمانی در قبرشان به صورت سالم و تازه باقی مانده، زمین بدن شریفشان را نخورده، اجزای شریفشان خرد نشده و اعضایشان متفرق نمی‌شود و اجساد پاک و پاکیزه ایشان از بین نمی‌رود؛ بلکه به گونه‌ای که دفن شده، در قبرهایشان باقی مانده و یا براساس بعضی از روایات اجساد شریفشان بدون تغییر به آسمان صعود می‌کند؛ ^۲ چرا که از بین رفتن اجساد و جدا شدن اعضا در قبر،

۱- منظور از عوارض غریبه همان عَرَض‌های ظاهری و غیر اصلی جسم انسان است که در اثر گناهان و اثرات وضعی افعال بر روح و جسم انسان سایه انداخته و در گذر زمان آن را ناخالص و دارای کدورت می‌کنند.

۱- امام صادق (ع) می‌فرماید: «*إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الْأَرْضِ أَنْ يَطْعَمَ مِنْهَا؛* خداوند گوشت ما را بر زمین حرام نموده که از آن چیزی بخورند.» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص

به دلیل وجود عوارض غریبه و مخلوط شدن ناپاکی‌ها و کدورات در اعضا و اجزای بدن است؛ اجساد با باقی ماندن در زیر زمین و با جداگشتن و نابود شدن این اعراض پاک و تمیز می‌گردند و در نهایت به طرزی ساخته می‌شود که در آن، احتمال کم‌شدن یا نابودشدن نرود و این طینت باقی مانده به طور صاف و شفاف در قیامت بر می‌گردد؛ به گونه‌ای که مؤمن به خاطر صفا و خلوص از هر غش و کدورتی تصویر و صورت رویش را در دستش خواهد دید؛ مانند آنچه انسان در آینه می‌بیند. این مطلب در موضعش به خصوص در کتاب «بوارق» و «احقاق الحق» به صورت دقیق بررسی شده است. این نابود شدن و جدایی اجزا در اعضا و اجساد همانگونه که گفته شد، در غیر اجساد امامان معصوم و پیامبران واقع می‌شود؛ به این دلیل که اجساد شریف ایشان در شدت نورانیت و صفا بوده و عوارض غریبه با جسد ایشان آمیخته نشده است، از این رو برای بدن بعضی از ایشان یا همه ایشان سایه‌ای نیست؛ همانگونه که جسد مطهر پیامبر رحمت ع حتی با لباس و پوشش هرچندکه متراکم و زیاد باشد، سایه ندارد^۱ و این به دلیل شفافیت، نهایت لطافت و نورانیت ایشان

۵۵۰ و ج ۲۸ ص ۲۲۹) علامه مجلسی می‌فرماید: «قد ظهر أنَّ للسماء أبواباً يصعد منها الملائكة و صعد منها نبينا صَلَّى الله عليه و آله و سلم و عيسى و إدريس عليه السلام بل أجساد سایر الأنبياء و الأوصياء بعد وفاتهم على قول؛ آشکار شد که برای آسمان دری است که ملائکه از آن (به آسمان) صعود می‌کند و پیامبرما، عیسی (ع) و ادريس (ع) بسوی آسمانها صعود کردند. بلکه اجساد ائمه و اوصیای ایشان نیز بنا بر قولی به آسمان صعود می‌کنند. «(بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۸۸) آیت الله العظمی خویی (ره) می‌فرماید: «القول ببلى أجساد الأئمة و موتها خلاف ما هو المستفاد من الأخبار المستفیضة السابقة؛ قائل شدن به فساد اجساد ائمه (ع) و مرگ جسد ایشان خلاف آن چیزی است که از اخبار مستفیض استفاده می‌شود. «(منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۲۱۳)

۱- قَالَ (ع) «لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ يَكُونُ أَعْلَمُ النَّاسِ وَ أَحْكَمُ النَّاسِ وَ أَتَقَى النَّاسِ وَ أَخْلَمَ النَّاسِ وَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ وَ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ يُولَدُ مَخْنُوناً وَ يَكُونُ مُطَهَّراً وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ؛ امام رضا (ع) می‌فرماید: برای امام علامات است. امام داناترین، حکیم ترین، باتقواترین، باحلم ترین، شجاع ترین، باسزاوت ترین و عابدترین مردم است و ختنه شده متولد شده و همیشه پاکیزه است. چنان پشت سرش را می‌بیند که پیش رویش

است. پس برای زمین، حق تصرف و جداسازی در اجساد ایشان وجود ندارد و حکم اجساد ایشان از باب تمثیل و تقریب به ذهن، مانند طلای ناب و خالص است که اگر سالیان درازی زیر زمین باقی بماند، هیچ تغییری در آن ایجاد نشده و هرگز فاسد و خراب نمی‌شود. به خلاف طلای غیر خالص و مغشوش که خاک ناخالصی آن را خورده و خالصی آن مانند بُراده‌های طلا باقی می‌ماند؛ حال آنکه پیکر مطهر امامان معصوم O بسیار پاک‌تر، صاف‌تر و خالص‌تر از طلای ناب است، به گونه‌ای که از جهات بسیاری هرگز قابل مقایسه با طلا نیست؛ پس چگونه زمین خواهد توانست در اجسادشان تصرف نماید؟ هرگز این چنین نیست و اجسادشان به صورت شفاف و صاف با نورانیت و صفایی که در آن است، در روز قیامت بر خواهد گشت. بله، قول به نابود شدن اجساد ائمه اطهار O و پیامبران O و فانی شدن و نابود شدن بدن آنها از باورهای حاج کریم خان و پسرش محمد خان و پیروان آنهاست که در کتاب‌ها و نامه‌هایشان به آن تصریح نموده‌اند. سرچشمه باور آنان این است که آنان به کلی بودن وجود امامان O و پیامبر O و عدم تشخص آنان معتقد هستند، که به صورت مختصر بیان می‌شود.

انان گمان می‌کنند مقام و عالم امام وسیع‌تر از این عالم است و این فضای ضیق و تنگ گنجایش اجسام شریفشان را ندارد و به این عالم ضیق و محصور نازل نمی‌شوند و این اجسام ظاهری ایشان، قالب و امثال هستند و همه آنها از عناصر فلکیه گرفته شده و به وسیله اجسام

را می‌بیند و او سایه ای ندارد. (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸ ؛ خصال، ج ۲، ص ۵۲۸ ؛ عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۱۳ ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲ ؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۳ ؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۰ ؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۶ و ج ۵۲، ص ۳۲۲ ؛ معانی الأخبار، ص ۱۰۲ ؛ اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۳۴۴ ؛ نوادر الأخبار، ص ۲۶۷، کفایة الأثر، ص ۲۷۵ ؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۳۴) (به این مضمون روایتی در صحیح بخاری، ج ۱۱، ص ۱۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۵-۵۲۶ و سبیل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۹۰ نیز نقل شده است)

کلی اهل بیت ۵ که فوق افلاک قرار دارند، به حرکت در می‌آیند و در آن واحد می‌توانند با این قالب ها در مکان‌های گوناگون حاضر شوند. وجود این اجساد قالبی بین مردم، به دلیل ضرورت و مصلحت است؛ پس در نتیجه زمانی که مصلحت منتفی شود، این اجساد از وابستگی اجساد کلیه ایشان خارج و فانی می‌شوند، در نتیجه اجساد ایشان نابود شده و زمین آن اجساد را از بین می‌برد. عبارت حاج محمد خان کرمانی در رساله «مصباح السالکین» در این باره صریح است. او بر این باور است که کل بدن امام عَرَض است و این کسی که بین ماست، امام نیست و امام معنایی است که از ورای این جسد تکلم می‌کند و این شخص، امام نیست. وی در سطر ششم صفحه ۹۸ کتاب این چنین می‌گوید:

«از این اشکال دو جواب است؛ جواب اول که جوابی سطحی و ظاهری است، این است که مراد ما عرصه حقیقت است نه مجاز و این عرصه، عرصه اعراض است و امام با نورانیت صرف و جلالت و جمالش در عالم اعراض تجلی نمی‌کند؛ بلکه در عرصه اعراض با بدن عرضی ظاهر می‌شود و این چیزی که می‌بینیم جسدی از اجساد است، نهایت شریف‌ترین اجساد است و امام از ورای این جسد تکلم می‌کند؛ پس از زبان گوشتی می‌شنوی و با شخصی معلوم نشست و برخاست می‌کنی و این شخص غیر امام است.»^۱

باید دقت شود که وی بر عرض بودن کل بدن امام تصریح می‌نماید؛ و اینکه این شخص، امام نیست. معلوم نیست با کدام دلیل و آیه و روایت و کدام دلیل عقلی به این مطلب که هیچکس از پیشینیان و معاصران آن را نگفته، رسیده است؟ و از هیچ کتابی نیز چنین مطلبی به دست نیامده و در هیچ خطابی تا به حال شنیده نشده است. صریح کلام شیخ احسائی ۲ در «جوامع الکلم» و کتاب‌های دیگر و شاگردان ایشان این است که این شخص امام است؛ یعنی همه چهارده معصوم ۵ بشخصه امام و حجت خداوند بر همه عوالم هستند و چیزی

۱- مصباح السالکین، ص ۹۸

از عرض در ایشان نیست مگر غبار رقیقی بر جسم شریفشان تا بر مردم امکان معاشرت و اخذ احکام و علوم از ایشان وجود داشته باشد؛ مانند غبار هایی که بر روی آینه‌ها یا جام‌ها می‌نشیند، نه غیر آن. همچنین جسد شریف ایشان در مکان دفن بدن شریف ایشان به صورت تازه باقی مانده و زمین و خاک، در آن هیچگونه تغییر و تصرف و تجزیه و پراکنده کردن انجام نمی‌دهند و ما از قول به این که کل جسد امام عَرَض بوده و زیر زمین نابود می‌شود، بیزاری می‌جوئیم. باید افراد برای اطلاع تفصیلی از عبارات صریح حاج محمد خان و اشکالات آنها و مبرا و منزّه بودن شیخ أُوحد احساسی و شاکردانش از این اعتقاد فاسد و گرایش زشت و بی‌رونق به کتاب «/حقایق الحق» و رساله «/بوارق» مراجعه کنند؛ که در این دو شفای قلب‌ها و بیان همه اشکال‌ها به قدر کافی وجود دارد و بحث‌های طولانی در این مختصر، نمی‌گنجد.

فصل پنجم: غیبت حضرت مهدی ﷺ

برای امام غائب و منتظرما، حضرت محمد ابن حسن ^۱ ﷺ دو غیبت است؛ غیبت صغری و غیبت کبری؛ اما غیبت صغری از ابتدای تولد ایشان تا زمان قطع شدن امر سفیران و نائبان خاص است؛ بنابراین اگر زمان تولد ایشان سال ۲۵۶ ه.ق باشد، مدت غیبت صغری ایشان ۷۲ سال خواهد بود و یا ۷۳ سال بنابراین که زمان تولد ایشان، سال ۲۵۵ ه.ق در نظر گرفته شود.^۲

۱- راجع به ذکر کردن نام حضرت (عج) در عصر غیبت در پاورقی ۱ صفحه ۱۰۷ توضیح داده شده است.

۲- حضرت ولی عصر (عج) بنا بر نظر مشهور بین علماء که بیشترین روایت نیز بر این امر دلالت دارد روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه.ق متولد شده اند. (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۳۶ و ۱۴۱؛ الغیبة، نعمانی، ص ۱۱۶ و ۱۲۶؛ کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علاء الدین هندی، ج ۱۴، ص ۲۶۱ تا ۲۷۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۸) با اینکه غالب علماء تاریخ فوق را برای ولادت امام زمان (عج) نقل نموده اند ولی در روز و سال ولادت آن حضرت اختلاف شده است. در روایتی سال ولادت آن حضرت را سال ۲۵۲ ه.ق (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۷) و در روایتی سال ۲۵۷ ه.ق (دلایل

ولی دیدگاه صحیح‌تر این است که آغاز غیبت صغری از زمان شروع امامت ایشان حساب گردد؛ و آن، روز شهادت پدر بزرگوارشان امام حسن ابن علی العسکری ع که ۸ ربیع الاول سال ۲۶۰ ه.ق می باشد و در این صورت مدت غیبت صغری آن حضرت از ۷۰ سال هم کمتر خواهد بود. از این روز به بعد اخبار و اوامر ایشان توسط چهار سفیرشان به ترتیب به شیعیان و دوست دارانشان واصل می شد و به خدمت ایشان شرفیاب نمی شد مگر خواصی که توفیق و عنایت بهره‌مندی از سیمای رشید ایشان را به دست آورند. اولین سفیرشان عالم پرهیزگار، ثقة امین و مؤتمن، شیخ عثمان ابن سعید عمری و بود. پس از ایشان پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان عمری و و بعد از ایشان شیخ ابوالقاسم، حسین ابن روح و در نهایت شیخ ابوالحسن علی ابن محمد سمری و این امر را عهده‌دار شد.

این نایبان واسطه و شهری^۱ بین امام و شیعیان و دوستداران حضرت بودند و توقیعات و پاسخ سؤالات از ناحیه مقدسه به واسطه آنان به شیعیان و وکیلان حضرت در شهرها می رسید و همه اموال و حقوق و

الإمامه، طبری، ص ۲۷۱) یا در روایتی سال ۲۵۸ ه.ق (کشف الغمة، اربلی، ج ۳، ص ۲۲۷؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۶) و هم چنین در روایتی سال ۲۶۰ ه.ق (الفصول المختارة، ص ۳۲۶) ذکر شده ولی شیخ مفید می فرماید: «این اعتقاد (به ولادت امام زمان (عج) بعد از فوت پدر بزرگوارش) از کجا بدست آمده است؟ عقل که راهی به این گونه موضوعات (تاریخ ولادت) ندارد. سمع و نقل نیز مدرک می‌خواهد که این قول مدرکی ندارد؛ پس این قول نیز مردود است.» (الفصول المختاره، ص ۳۲۶) به علاوه این اعتقاد با عقیده شیعه که زمین خالی از حجت نیست در تضاد است. شیخ طوسی و شیخ صدوق روایتی را ذکر نموده اند که دلالت بر ولادت حضرت در سال ۲۵۶ ه.ق دارد. (الغیبة، طوسی، ص ۲۳۱) روز ولادت حضرت را نیز شیخ صدوق و علامه مجلسی در روایتی ۸ شعبان (کمال الدین، ج ۲، ب ۴۱، ح ۱۲؛ بحار، ج ۵۳، ص ۹) و شیخ طوسی در روایتی نیمه رمضان ذکر کرده است. (الغیبة، طوسی، ص ۲۳۸)

۱- تعبیر اینکه نایبان خاص امام زمان (عج) شهرهایی بین امام و مردم هستند، که خداوند به سیر در آنها و پیروی آنان امر نموده، تعبیری قرآنی است: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّبِيلَ سَبِيلُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيْمَاناً آمِنِينَ؛ بین آنها و شهرهایی که برکت به آن داده بودیم، شهرهایی آشکار قرار دادیم که بین آنها فاصله‌های مناسب مقرر کردیم و گفتیم که در این شهرها، شب و روز در امنیت کامل سفر کنید.» (سوره مبارکه سبأ، آیه ۱۸)

زکات‌ها، نزد آنان جمع شده و به واسطه آنان و با امر امام به مستحقین زکات و اهلش می‌رسید. این مختصر کلام بود اما تفصیل احوال سفرایی که ذکر شد و مدت عمر و ایام نیابت آنان در رساله «الکبری» به تفصیل توضیح داده شده است. غیبت کبری، هنگام وفات چهارمین سفیر، شیخ ابی حسن علی ابن محمد سمري ۷ در نیمه شعبان سال ۳۲۸ ه.ق یا سال ۳۲۹ ه.ق آغاز شد و امر سفیران حضرت پایان یافت و زمان غیبت صغری با صادر شدن توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت، هنگامی که مریضی و بیماری سفیر چهارم آشکار شد، پایان یافت که آن در روز ۸ یا ۹ شعبان بود و نسخه آن توقیع شریف این چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد سمري، خداوند اجر برادرانت را درباره تو بزرگ دارد. تا شش روز دیگر وفات خواهی کرد. کارهایت را جمع کن و هیچکس را وصی خود قرار مده که در مقامت بنشیند. همانا غیبت کامل و کبری واقع شده؛ پس ظهور واقع نخواهد شد، مگر بعد از اذن خداوند تبارک و تعالی و آن ظهور بعد از طولانی شدن انتظار و سیاهی قلب‌ها و پرشدن زمین از ظلم و جور است و از شیعیان من کسانی که ادعای مشاهده مرا دارند، خواهند آمد؛ پس هرکه قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده مرا بکند، دروغگو و افترا زننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»^۱

در این تاریخ، امر سفیران قطع شد و توقیعات و جواب پاسخ‌ها از جانب صاحب الزمان ۷ پایان یافت و هرکه مشاهده و دیدار ایشان را ادعا کند، خصوصاً همراه با شناخت حضرت هنگام رویتشان، در این ادعا تصدیق نخواهد شد.

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶؛ الغیبة، طوسی، ص ۳۹۵؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱؛ ج ۵۲، ص ۵۱؛ ج ۵۳، ص ۳۱۸

فصل ششم : عصر غیبت

اما غیبت کبری از زمان انقطاع امر سفارت به هنگام مرگ سفیر چهارم روی داد همانگونه که در فصل قبل ذکر شد. در این غیبت، در احکام شرعیه و تکالیف الهی و حوادث و اتفاقاتی که روی می دهد، واجب است به علمای راستین که به شریعت عمل می نمایند رجوع شود؛ عالمانی از مذهب امامیه اثنا عشریه که حاملان شرع و دین بوده، احادیث چهارده معصوم ع را روایت کرده، در حلال و حرامشان دقت نموده و احکام اهل بیت ع را با صفات و آدابی که برای رعایای خود معین نموده اند، بشناسند؛ به گونه ای که به هرکسی که به نام آنان نامیده شده و به ایشان منسوب شده است، مغرور نشوند و به اهل آوازه و شهرت طلبان، فریفته نشوند و آن صفات، همان ها هستند که در فرمایش ائمه ع بیان شده است: «مَنْ كَانَ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُتَّبِعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ»^۱ هرکه نفس خود را نگه داشته، حفظ کننده دینش بوده، با هوی و هوس خود مخالفت نموده و پیرو فرمان مولایش باشد، بر مردم واجب است که از او پیروی کنند. »

همچنین باید در اخلاق و آداب و سیره و حرکات و سکنات و اقوال و صفات به راه مولایش سلوک داشته باشد؛ اینان شهرهایی آشکارند که خداوند مردم را به سیر شبانه و روزانه در آنها امر داده و مردم در این صورت در امنیت و آسایش هستند و آنان از جانب صاحب الزمان ع بر بندگان خداوند، حاکم هستند و هرکه آنان را سبک شمارد یا حکم آنان را سبک شمارد، قطعاً خداوند را سبک شمرده و هرکه آنان را رد نماید، مانند رد کننده خداوند است. «و الرّأى عليهم كالرّاد على الله»^۲

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸؛ وسائل، ج ۲۷، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸
۲- « قَالَ (ع) انظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَحَقَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرّأى عَلَيْنَا الرّأى عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ؛ امام صادق (ع) می فرماید : بنگرید هرکه از شما که احادیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما نظر می کنند و احکام ما را می شناسند پس به حکم او راضی شوید پس همانا من آنها را بر شما حاکم قرار دادم، زمانیکه به حکم ما حکم کنند و از آنان قبول نشود پس حکم خدا را سبک

و این در حد شرک به خداوند است. در نتیجه تقلید از ایشان، اخذ احکام دین از آنان، رضایت به حکمشان، درخواست نمودن از آنها و رفت و آمد بر پیشگاه آنان همانگونه که آیات و روایات این امور را نیکو شمرده‌اند، بر مردم عوام واجب است. و حضرت حجت ϕ در توقیع شریفشان: «و أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ و أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛^۱ و اما در رویداد هایی که واقع می شود، به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ همانا آنان حجت من بر شما هستند، چنانچه من حجت خداوند بر آنان هستم.» بر این امر دستور داده‌اند.

پس عالمانی با اوصاف مذکور از هر شهر و از هر خانه ای که باشند، همگی اهلیت برای تقلید و برای رجوع مردم به آنان را دارند. براین اساس، مختص به شهری یا خانه ای غیر از شهر یا خانه‌ای دیگر نبوده و تقلید منحصر در عالمی واحد یا مردی واحد که از جانب امام زمان ϕ ناطق است، نیست. چنانکه حاج محمد خان و پدرش گفته اند و این دین ما نبوده و از این سخن باطل بیزاری جسته و به خدا پناه می‌بریم.

شمرده اند و ما را رد کرده اند و هرکه ما را رد کند، خداوند را رد کرده و این در حد شرک به خداوند است. « (اصول کافی، ج ۷، ص ۴۱۲)

۱- اصول کافی، ج ۹، ص ۶۹۳؛ الغیبة، طوسی، ص ۲۹۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۹۳

بخش پنجم : معاد

واجب است اعتقاد داشتن به اینکه همه اجساد دنیوی ناگزیر، روز قیامت کبری بازگشته و در پیشگاه مالک جبار، حاضر خواهند شد؛ همانگونه که عموم امامیه بر این باورند. تا اینکه هر شخصی طبق آنچه در دنیا سعی و کوشش نموده، جزا داده شود و هر فردی به آنچه عمل کرده پاداش داده شود؛ اگر عمل خیری بوده پاداشی نیکو و اگر عمل بدی بوده سزایی سخت و زشت به او داده شود و معاد در روز قیامت با این جسد محسوس و ملموس دنیوی که با چشم دیده می شود انجام می گیرد؛ نه غیر آن و نه فقط با روح.

آنچه در پیشگاه خداوند به آن معتقد هستیم و هرکه به آن اعتقاد نداشته باشد را مسلمان نمی دانیم، این است که جسد موجود و محسوس بشر همان چیزی است که روز قیامت بر می گردد و آن جسد است که وارد بهشت یا جهنم می شود و این جسد جاویدان بوده و برای بقا آفریده شده و آن است که از هزاران هزار عالم نزول یافته تا به خاک رسیده است، و روز قیامت برگشته و محشور خواهد شد و خود آن، مستقیماً متعلق ثواب و عقاب خواهد شد. در این مطلب شک نمی کند مگر کسی که در اسلامش شک دارد؛ چرا که معاد جسمانی از اصول اسلام است و هر که آن را انکار کند و یا فقط قائل به بازگشت روح باشد، از ضرورت مذهب اثنا عشریه خارج شده و بلکه از جرگه مسلمانان خارج است.

بله، ناگزیر باید در این اجساد تصفیه و تهذیب از ناپاکی ها و اعراض اضافی و کدورات غریبه انجام گیرد تا چیزی ساخته شود که احتمال کاستی در آن نباشد؛ پس بنده سیاه با سیاهی اش و پیر آلوده با آلودگی اش بر نمی گردد؛ بلکه بنده سیاه در کمال صفا و سفیدی و پیر به صورت جوانی اُمرد باز می گردد؛ چرا که کثافات غریبه از جسد اصلی نبوده، بلکه با آن غریب اند و در هنگام سیر و نزول از عوالمی که دائر مدار ثواب و عقاب نبوده اند، بر جسد عارض گشته است.

بین برخی از فضلاى معاصر و غیر آنان مشهور شده که شیخ اوحد احسائى τ قائل به بازگشت اجساد نبوده است؛ این صرف اشتباه و یا مطلبی است که از زبان غرض ورزان گرفته شده است. بلکه شیخ اوحد کسی است که ارکان قول به بازگشت اجساد و ارواح را بنا نهاده و آن را علاوه بر دلایل نقلی با ادله عقلی ثابت نموده است و همچنین به شبههٔ آکل و مأکول به زیبایی پاسخ داده است. وی همان کسی است که شبهه‌های منکران معاد جسمانی را باطل و در جلد دوم «شرح عرشیه» اعتراض‌های آنان را رد کرده و همچنین مقاله‌ای مستقل در اثبات معاد جسمانی نگاشته که در جلد دوم «جوامع الکلم» به چاپ رسیده است؛ همهٔ شاگردان شیخ نیز به این باور بوده و به معاد جسمانی تصریح نموده اند. در رأس آنها فرزند بزرگوارش، شیخ علی نقی ν رساله‌ای مستقل در این بحث به رشتهٔ تحریر در آورده و ساحت پدرش را از گفتار زشتی که به ایشان نسبت داده‌اند، پاک نموده است. پدر بزرگوارم (روحی فداه) در کتاب «احقاق الحق» و در مقاله‌ی اول کتاب فارسی «تنزیه الحق» به طور وافى و کافى به این بحث پرداخته و برای اهل تحقیق جای تلاشی برای رسیدن به مقصود و برای مؤلفین جایی برای نوشتن و برای اهل جدل امکانی برای جدل باقی نگذاشته و نقاب ابهام را از صورت عبارات شیخ اوحد τ و شاگردانش به طرزى دقیق و بیانی نیکو و لطیف برداشته است. ایشان در کتاب مذکور چنین بیان کرده است که قول به بازگشت صرف ارواح، قول حاج کریم خان و پیروان اوست و سپس با نقل عبارات آنان، مخالفت قولشان با کلام شیخ احمد احسائى τ و عموم علمای امامیه را تقریر کرده است؛ مراجعه کنید تا بر شما حق صریح آشکار گشته، نور روشن طلوع نموده و باطل سیاه از حق سفید، مشخص شود.

اعتقادات ما

آنچه گذشت اعتقادات ماست که از آن پرده برداشتم و سرانجام هر اعتقادی به صاحب آن ضرر یا نفع می‌رساند. خلاصه هرچه پیامبر ما ع آورده و اوصیای ایشان آن را تفصیل داده‌اند، آنچه از اصول دین و مذهب ذکر شد یا ذکر نشد؛ مانند سؤال نکیر و منکر در قبر و تنگی آن و حشر و نشر و حساب و میزان و صراط و بهشت و جهنم که همه از مسلمات بوده و بر آن اتفاق نظر وجود دارد، ما به همه آنها اعتقاد قلبی داریم. هم چنین به فروع دین؛ از اول کتاب طهارت در فقه تا آخر کتاب دیات، به همه آنها باور داشته و به آنها معتقد هستیم و هیچ چیزی از اصول اسلام و اصول مذهب را انکار نمی‌کنیم. هرکه به اعتقاداتی که ذکر کردیم باور نداشته باشد، یا آنچه که در سینه‌اش پنهان نموده، با زبانش مخالفت کند، یا بر خلاف اعتقاداتش قلم بزند و یا آنچه را که گفته پنهان کرده و به صورت توریه ذکر کند، یا اینکه بر مجرای تقیه جریان دهد، پس لعنت خدا و رسولش و اوصیایش و لعنت پیامبران و ملائکه و جن و انس از اولین آنها تا آخرینشان به تعداد سنگریزه‌ها و شن‌های بیابان و قطرات باران و برگ‌های درختان و قطرات دریا به عدد علم خداوند و هر مخلوق و موجودی که او آفریده بر او باد!

کتاب های شیخ احمد π و پیروان ایشان

چنانچه من اطلاع دارم کتاب‌های شیخ اوحد، شیخ احمد ابن زین الدین احسائی π و کتاب‌های همه فرزندان و شاگردان بر حق ایشان از هرچه که با اسلام و شریعت سید مخلوقات ξ و جانشینان بزرگوار ایشان $\circ$ مخالف باشد، پاک و منزّه است و در کتاب‌های ایشان هیچ چیزی که مخالف ضرورت دین بوده و یا یکی از ضروریات دین را نفی کند، وجود ندارد و هر چیز مخالف دین یا اعتقادات امامیه که به ایشان نسبت داده شده است، از بعضی به صورت اشتباه و از برخی دیگر به صورت افترا نقل شده است و گروهی نیز از افترا زندگان تقلید کرده‌اند.

این حقیر فقیر خادم الشریعة الغراء با همه کم‌توانی، آماده زودن ساحت ایشان از عقاید زشتی که به ایشان نسبت داده شده، هستم و ایشان را از افتراهایی که درباره غلو در حق امامان معصوم $\circ$ و انکار شق القمر یا انکار معراج جسمانی و انکار معاد جسمانی و یا غیر آن‌ها به ایشان زده شده، مبری می‌دانم.

روش استنباط مسائل شرعی
روش ما و ایشان در استنباط فروع احکام شرعی همان روش علمای اصولی است؛ یعنی روش اجتهاد و تقلید و ادله‌ی استنباط احکام فقه چهار دلیل کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل است، بنا بر آنچه در کتاب‌های اصولی توضیح داده شده است.

آری، حاج کریم خان کرمانی و فرزند ارشدش حاج محمد خان و پیروان این دو، در بعضی از اصول و در بسیاری از فروع و در طریقت، با شیخ اوحد π مخالفت کرده‌اند و حتی در بعضی از عقاید با

ضرورت مسلمانان نیز به مخالفت برخاسته اند؛ ولی Π و لا تَزِرُ وَاِزْرَهُ وَاِزْرَ اُخْرٰى O؛^۱ و هیچکس سنگینی و وزر و وِبال دیگری را بر دوش نخواهد کشید.

باید توجه کرد اینکه آنان سخنانشان را به شیخ نسبت می دهند، هرگز به این معنا نیست که شیخ و پیروان او به عقاید و مذهب آنها معتقد می باشند. می توانی به کتاب ها و رسائل ایشان که اکثرا چاپ شده و به کتاب «*احقاق الحق*» و «*تنزیه الحق*» مراجعه کنی که دربردارنده بیان بسیاری است از اثبات و تنزیه آنچه ادعا نموده ایم و این دو کتاب در بسیاری از شهرهای شیعه چاپ و نشر یافته که هرکس طرفدار حق و عدالت باشد و از بی راهه رفتن اجتناب کند، این دو کتاب برای اهل انصاف و درایت کفایت می کند.

کلام آخر

مقدمه

مایلم در پایان کتاب، آنچه را که پدر بزرگوارم، (روحی فداه) در خاتمه کتاب «*احقاق الحق*» از عبارات بزرگترین و جلیل ترین شاگردان شیخ اوحده احسائی، τ یعنی سید کاظم رشتی ε در کتاب «*مجموعه رسائل*» آورده، نقل کنم؛ تا برای عام و خاص آشکار شود که این طایفه در اقوال و عقاید مخالف مذهب امامیه که به ایشان نسبت داده اند، مظلوم هستند و نیز برای همه معلوم شود که ایشان لبّ امامیه و از شیعیان دوازده امامی اند و اموری که به ایشان نسبت داده شده و یا در حقشان گفته شده، وجود ندارد، هرگز آنان روش خاص یا مذهبی خاص غیر از مذهب شیعه دوازده امامی نداشته اند و در استنباط

۱- سوره انعام، آیه ۱۶۴

احکام، هیچ روشی جز روش اصولیین را ندارند. و مسلکی جدا از مسلک اصولی‌ها و شیعیان دوازده امامی ندارند. هرگز در دین خدا جائز نیست ایشان طایفه‌ای جدا از شیعیان به شمار آیند و با نام و لقبی غیر از آنان خوانده شوند.

این عمل که، ایشان را فرقه‌ای جدا از شیعیان دانستن و نام و لقب خاصی بر آنان نهادن^۱ ظلمی است آشکار که فرد را از حدود اسلام بیرون می‌برد و موجب رضای خدای تعالی و خشنودی اولیای پاک او نیست و هرکه ایشان را از فرقه امامیه خارج کرده، به نام دیگری آنها را بنامد، روز قیامت کبری مسئول خواهد بود و هرکدام از فضلا سکوت اختیار کند و از عمل غرض‌ورزان که چنین نسبت‌های ناروایی به ایشان داده و به آنچه نگفته، افترا می‌زنند، راضی باشد، او نیز روز عرضه اعمال عقاب شده و هرگز معذور نخواهند بود.^۲

آیا تکلیف اهل فضل و وظیفه حاملان شرع این نیست که از هر منکری نهی کنند و ظلم را از هر مظلومی دفع نمایند؟ حال آنکه این ظلم فاحش را در امت محمد ع و شیعیان اهل بیت O با چشمان خود دیده و طعن و سب و اختلاف و جدایی آنان را می‌شنوند و همه این افتراها و هجوم‌ها و تعدی‌ها برابر چشمان آنان قرار گرفته، آن را می‌شنوند و اما یا ساکت هستند و یا به این کار راضی شده‌اند. آیا خداوند تبارک و تعالی از آنان راضی خواهد شد؟ یا به این دلیل که توان بر رفع و دفع نداشته اند، عذرشان را خواهد پذیرفت؟ یا خدای نکرده بر دنیای خود و بر ریاستشان می‌ترسند؟ همه آنان در قیامت

۱- «و لا تنابزوا بالألقاب» ؛ سوره حجرات، آیه ۱۱

۲- امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاهِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَا بِهِ؛ هرکس به عمل قومی راضی شود، در کار آنان وارد شده و هرکس در فعل باطلی وارد شود دو گناه دارد، یکی گناه عمل به آن و دیگری گناه راضی بودن به آن.» (نهج البلاغه، به تحقیق صبحی صالح، قصار ۱۵۴ ؛ عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷۳ ؛ خصائص الائمه، ص ۱۰۷ ؛ عیون الحکم و المواعظ، لیثی، ص ۶۶ و ۹۸ ؛ غرر الحکم، الآمدی، ص ۱۱۸ ؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱۶، ص ۱۴۱ ؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۱۴ ؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۹۶ و ج ۱۱۰، ص ۳۶۲)

مسئول خواهند بود و قطعا از عتاب در امان نخواهند ماند. آیا خداوند نهی نکرده که: Π وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا O ؛^۱ و به کسی که اظهار اسلام می‌کند، نگویید مسلمان نیستی. آیا کسی که مسلمانی را تکفیر کند، کافر نمی‌شود؟^۲ و آیا کسی که به مؤمنی بدی کند با خداوند تبارک و تعالی جنگ نکرده است؟ آیا کسی که شهادتین می‌دهد، خداوند جان و مال و آبرویش را محترم ندانسته است؟^۳ به ویژه کسی که به ولایت نیز شهادت دهد.

۱- سوره نساء، آیه ۹۴

۲- قال علی (ع): «اذا قال المؤمن لأخيه افت انقطع ما بينهما فاذا قال له أنت كافر كفر أحدهما، و اذا اتهمه انماث الاسلام في قلبه كما يماث الملح في الماء؛ امير المؤمنين (ع) در خطبه ای طولانی می‌فرمایند: پس زمانیکه مؤمن به برادرش بگوید افت (کوچکترین جسارت) آنچه بین آن دو است از بین می‌رود و زمانیکه یکی به دیگری بگوید تو کافر هستی، یکی از آن دو کافر شده است. و زمانیکه برادرش را به آن متهم می‌کند، اسلام از قلب او از بین می‌رود چنانکه نمک در آب حل شده و دیده نمی‌شود.» (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱)

و نیز از امام باقر (ع) نقل شده: «ما شهد رجل علی رجل بکفر قط الا باء به احدهما ان کان شهد علی کافر صدق و ان کان مؤمنا رجع الکفر علیه فایاکم و الطعن علی المؤمنین؛ هیچ کس به کفر کسی شهادت نمی‌دهد، جز آن که یکی از آن دو سزاوار کفر است؛ اگر شهادت وی نسبت به کافر بوده راست گفته و اگر نسبت به مؤمن بوده خودش کافر می‌شود، پس پرهیز کنید از طعن زدن بر مومنین.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۰)

۳- شیخ صدوق (رحمة الله علیه) می‌فرماید: «الإسلام هو إقرار بالشهادتين و هو الذی به تحقق الدماء و الأموال و الثواب علی الإيمان و قَالَ النَّبِيُّ (ص) مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقَدْ خَفِنَ مَالُهُ وَ دَمُهُ إِلَّا بِحَقِّهِمَا وَ حِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ اسلام همان اقرار به شهادتین است و بوسیله ی شهادتین جان آدم و اموالش حفظ می‌گردد و ثواب هرکس به اندازه ایمان اوست. و پیامبر (ص) فرمود: هرکس شهادت دهد که جز الله خداوندی نیست و محمد (ص) پیامبر اوست، جان و مالش محترم است مگر در صورتیکه حقی در ضمن داشته باشد و حسابش در پیشگاه خداوند است.» (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۰) علامه مجلسی (رحمة الله علیه) می‌فرماید: «أَنَّ الشَّارِعَ جَعَلَ الإِقْرَارَ بِالشَّهَادَتَيْنِ عَلَامَةً عَلَى صِحَّةِ إِجْرَاءِ أَكْثَرِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَلَى الْمُقَرَّرِ كَجَلِّ مُنَاكَحَتِهِ وَ الْحُكْمِ بِطَهَارَتِهِ وَ حَقْنِ دَمِهِ وَ مَالِهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْكَامِ الْمَذْكُورَةِ فِي كُتُبِ الْفُرُوعِ؛ همانا شارع اقرار به شهادتین را علامتی برای صحت اجرای احکام شرعی بر اقرارکننده قرار داده است مانند حلال بودن نکاح با او و حکم به طهارت وی و محترم بودن خون و مالش و غیر آنها از احکامی که در کتاب های احکام ذکر شده است.» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۷)

آیا کسی که مؤمنی را آزار دهد به نص قرآن مجید مرتکب گناه نشده است؟ Π وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا O؛ ^۱ و آنها که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند، آزار می دهند متحمل بهتان و گناهی آشکار شده اند.

آیا مردان مؤمن نزد خداوند و اولیای خداوند به اندازه زنان مؤمن که قرآن برایشان حرمت قائل شده، عزیزتر نیستند؟ حال آنکه نسبت کفر و غلو دادن، شدیدتر و بزرگتر از نسبت دادن زنا است و خداوند عز و جل در حق هر که به زنان پاکدامن نسبت ناروا دهد، فرموده: Π إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ O؛ ^۲ کسانی که زنان پاک دامن و بی خبر از هرگونه آلودگی و مومن را متهم می سازند در دنیا و آخرت ملعون بوده و برایشان عذابی بزرگ است.

حال کسی که نسبت غلو و کفر را به مؤمنی که از آن نسبت بی خبر است، می دهد چگونه است؟ آیا چنین فردی نجات می یابد؟ و یا از حاکم عادل در روزی که میزان ها را برای عدالت قرار می دهند در امان است؟ هرگز اینچنین نیست و خداوند فرموده: Π وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ O؛ ^۳ و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

چگونه ممکن است در حالی که خداوند عادل است که از حد تجاوز نمی کند، منصفی است که ظلم نمی کند، حاکمی است که جور نمی کند و غرض ورزی نمی کند. اکنون آنچه را وعده دادیم، از عبارات خاتمه « احقاق الحق » نقل می کنیم؛ هرچند که زمام کلام طولانی شود، ولی اشکالی ندارد؛ زیرا مقصودمان که رد نظر عده ای و ارشاد و هدایت بعضی از مردم است، محقق می شود.

۱- سوره احزاب، آیه ۵۸

۲- سوره نور، آیه ۲۳

۱- سوره انبیاء، آیه ۴۷

عبارت اول از مرحوم سید ع

این عبارت در خاتمه رساله «حجة البالغة» جلد دوم، مجموعه رسائل، صفحه ۳۱۸ آمده، بعد از آنکه سید کاظم رشتی ع سؤال شخصی را بیان می‌کند:

«از جنابتان خواهشمندم، آنچه را که معتقد هستید، اثبات نموده و غیر آن را نفی نمایید به گونه ای که نفی و اثبات مطالب با ادله عقلیه‌ای باشد که هر عاقل منصفی آن را بپذیرد و ادله نقلیه آن، همگی از کتاب و سنت گرفته شده باشد.^۱»

پس از آن سید ع به سؤال اینچنین پاسخ می‌دهد:

«می‌گویم: اما آنچه ما به آن باور داریم، همان چیزی است که همه موحدین دوازده امامی از مؤمنان امتحان شده به آن معتقد هستند.»^۲
در توحید می‌فرماید: «خداوند سبحان در ذاتش واحد است؛ یعنی در قدم، وجوب و وجود شریکی ندارد و توحید ذاتی او، عین ذات خداوند سبحان است و خداوند تبارک و تعالی در صفات نیز واحد است؛ به این معنا که در صفتی از صفاتش دارای شریک نیست. مثلاً در علم، قدرت، حیات، سمع، بصر و دیگر صفات ذاتیش و صفات خداوند تبارک و تعالی عین ذاتش بوده و در هیچ حالتی از احوال با ذاتش فرقی ندارد ...»^۳

تا اینکه می‌فرماید: «و معتقدیم خداوند سبحان به هر چیزی از کلیات و ذاتیات و عرضیات و مجردات و مادیات و علویات و سفلیات عالم است و هیچ چیزی حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای در زمین و آسمان‌ها از علمش مخفی نمی‌ماند، چه قبل از خلقت و یا بعد از خلقت و یا در

۲- الحجة البالغة، ص ۱۰۸

۱- همان، ص ۱۰۹

۲- همان

زمان خلقت و هرگز علمش تغییر نمی‌کند و علم جدید پیدا نمی‌کند و علمش تبدیل نشده و اختلاف نمی‌یابد و مراد از علم حادث، علم به مخلوقاتش مانند لوح محفوظ و قلم و امام و قرآن است.^۱ « تا اینکه می‌فرماید: « و این، همان علم حادث است و هرگز معنای آن این نیست که نمی‌دانسته، سپس دانسته است؛ ولی خلقی از مخلوقاتش را علم خود نامیده و معتقدیم صفت خداوند بر دو قسم است: صفات ذاتیه و صفات فعلیه؛ صفات ذاتیه، عین ذات هستند که بر خداوند سبحان اثبات شده و هیچ گاه ضد این صفات بر خداوند ثابت نمی‌شود؛ مانند علم ... »^۲

تا اینکه سید ع می‌فرماید: « و اما صفات فعلیه، آن صفاتی هستند که بر خداوند اثبات شده و از او نفی می‌گردند و خداوند به این صفات و ضدشان وصف می‌شود؛ همچنان که می‌گویی: اراده کرد و کراهت داشت، زنده کرد و میراند، عطا کرد و منع نمود، نجات داد و هلاک کرد ... »^۳

ایشان همچنین می‌فرماید: « بر این باوریم خداوند در افعالش واحد است؛ به این معنا که در این افعال شریکی برای او نیست و در انجام این افعال احدی با خداوند مشارکت نمی‌کند و هیچ‌کس او را تقویت یا کمک نمی‌کند و در ایجاد خلقی از مخلوقاتش محتاج کسی نمی‌باشد و هیچ‌کس در به وجود آوردن آفریده‌هایش دخالتی ندارد؛ بلکه خداوند سبحان در خلق و رزق و حیات و موت و منع و عطا تنهاست و به تنهایی فاعل همه امور است؛ نه با مشارکت یا تقویت کسی و نه اینکه این امور را به خلقی از مخلوقاتش واگذار کند.

بنابراین کسی که باور دارد محمد ﷺ و علی و امامان معصوم و همگی یا هر یک به صورت مستقل یا به شراکت با خداوند، خالق یا رازق هستند، زنده می‌کنند و یا می‌میرانند یا این که خداوند این امور را به ایشان واگذار کرده است؛ مانند این که موکل در اجرای کاری،

۳- همان

۱- همان، ص ۱۱۰

۲- همان

امورش را به وکیل واگذار می‌کند یا مانند مولی که کاری را به بنده اش می‌سپارد، قطعاً به کفر و جاهلیت اولی کافر شده است. ^۱ « در ادامه می‌فرماید: « اما خداوند سبحان عالم را، عالم اسباب قرار داده است و از اینکه افعالش را بدون اسباب جریان دهد، پرهیز می‌کند. خداوند سبحان بعضی از اشیا را سبب برخی دیگر قرار داده است؛ همانگونه که باران را سبب زراعت، غذا و نوشیدن را سبب حفظ بدن، رحم را سبب پرورش جنین، پدر و مادر را سبب ایجاد فرزند و به وجود آمدنش در این دنیا قرار داده است و همه اشیا با روابط و علت‌ها و معلول‌هایشان اینگونه هستند. خداوند سبحان محمد ع و آل محمد O را سببی بزرگ در وجود این عالم قرار داده است؛ همانند فرشتگان مدبران، مقسمات، حافظات، معقبات و غیر ایشان. همچنین معتقدیم خداوند سبحان در عبادتش واحد بوده و به تنهایی معبود است و برای احدی جائز نیست در عبادتش غیر او را قصد کند؛ بنابراین هر که این کار را انجام دهد، اگر از روی اعتقاد باشد، حتماً کافر شده و مثل این است که بُت‌ها را عبادت کرده است، همانگونه که برای نزدیکی به خداوند آنان را می‌پرستیدند ... » ^۲

تا اینکه می‌فرماید: « هرکس معتقد باشد ضمیر های قرآنی که به خداوند بر می‌گردد، به امیر المؤمنین π یا به یکی از امامان معصوم O بر می‌گردد، پس او گمراه، گمراه‌کننده و کافر بوده و به اهل بیت O افترا زده است؛ و هرکه گمان کند، مراد از ضمیر در آیه π إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ O امیر المؤمنین π بوده یا دیگر خطابات قرآنی و غیر آن، به یکی از آفریدگان بر می‌گردد، عقیده‌ای کذب و باطل را بیان کرده است. همچنین هرکه بگوید مراد از آیه شریفه π قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ O امیر المؤمنین π است، یا بگوید امیر المؤمنین π کسی است که نه زاده و نه زاده شده است؛ π لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ O و اینگونه سخنان، همگی باطل، افترا، دروغ و پوشاندن لباس حق به باطل است.

۱- همان، ص ۱۱۰ و ۱۱۱

۱- همان، ص ۱۱۱

و اما در نبوت؛ معتقدیم پیامبران همگی از جانب خدا مبعوث شده‌اند و همه آنها پاک و طاهر و معصوم هستند و عیبی از آنان پدیدار نشده است. آنان معصومانی هستند که عصمت و طهارتشان را خداوند علام الغیوب بر عهده گرفته است. پنج نفر آنان حضرت نوح π ، حضرت ابراهیم π ، حضرت موسی π ، حضرت عیسی π و حضرت محمد ع پیامبران اولوالعزم بوده‌اند و شش پیامبر صاحب شریعت، پنج پیامبر مذکور و حضرت آدم π می‌باشند و باید توجه کرد که پنج شریعت قبل از حضرت محمد ابن عبدالله، ع همگی نسخ شده‌اند، ولی شریعت آخر که همه شرایع پیشین را نسخ نموده است، خود قابل نسخ نیست و شریعت‌های قبلی همگی مقدمه‌ای برای ظهور شریعت حضرت محمد ع هستند ...»^۱

سید ع در ادامه می‌فرماید: «و معتقدیم حضرت محمد ع معجزاتی آشکار و اموری خارق‌العاده، برای تصدیق نبوت و آشکار کردن شریعتش آورده است؛ یکی از آنها قرآن مجید است که باطل چه از پیش رو و چه از پشت در آن راهی ندارد، کتابی است که از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده و بزرگترین معجزه و روشن‌ترین نشانه‌ای است که پس از پیامبر باقی است؛ مادامی که نبوتش باقی است، نبوتی که هیچگاه قطع نشده و هرگز باطل نخواهد شد.

یکی دیگر از معجزات پیامبر، ع «شق القمر» و دیگری «تبدیل عصا به اژدها» و یکی دیگر از آن‌ها «معراج» حضرت است که با جسم شریف و با خصوصیات انسانی و غلظت بشری و پیراهن و نعلیشان به آسمان‌ها و کرسی و عرش صعود کرده‌اند و همه حجاب‌ها و پرده‌ها از مقابلشان برداشته شد و هر که اعتقاد دارد آن حضرت ع با روح خود یا با جسم مثالی یا با جسمی دیگر، غیر از جسمی که در دنیا داشت به معراج رفته دروغ و افترا بسته و گمراه می‌باشد. «

تا اینکه فرموده است: «و اما در امامت، معتقدیم هر پیامبری زمانی که روزگار نبوت وی کامل شده و حیاتش به پایان برسد، خداوند

جانشینی که قائم مقام او باشد، تعیین می‌کند؛ تا امر پیامبر را در رعیتش به پا دارد و در میان امتش با عدالت حکم کند. معتقدیم رسول خدا، ع امیر المؤمنین π را در روز غدیر خم وصی و جانشین خود در میان امت قرار داد و به مردم فرمان داد که مؤمنان تسلیم امر او باشند. بر این باوریم که خداوند تبارک و تعالی، امامت را در نسل امیر المؤمنین π قرار داده و پیوسته در دنیا امامی در دولت محمد ع از نسل امیر المؤمنین π وجود دارد؛ تا دنیا با دوام وجود شریفشان، دوام یافته و هرگاه ایشان از دنیا منتقل شوند، ناگزیر دنیا نابود و فاسد می‌شود. ^۱»

سپس امامان معصوم و فضیلت ایشان را ذکر می‌کند و می‌فرماید: «معتقدیم همانا امامان معصوم $\circ$ بر همه مکلفان و کسانی که تکلیف بر آنان صحیح باشد، مبعوث شده‌اند و ایشان حجت خداوند بر خلقت و خداوند امر خلق را به ایشان واگذار نکرده، بلکه آنان Π عِبَادُ مُكْرَمُونَ ﴿٥﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٦﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٧﴾ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ $\circ$ ^۲»

بر این باوریم هرکه آفرینش و خلقت را به آنان نسبت دهد؛ به این معنا که ادعا نماید ایشان در این امر مستقل هستند یا اینکه با خداوند شریک بوده و یا خداوند از امور عالم کناره‌گیری نموده و این امور را به آنان واگذار نموده و یا معتقد باشد که ایشان از پیامبر خدا ع برترند یا در همه مزایا و خصوصیات و احوال با ایشان مساوی هستند، غلو کرده و ایشان را از حدشان بالاتر برده است و معتقده این عقیده به خدا کفر ورزیده است.

۱- همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴

۲- و در سخن گفتن از خداوند سبقت نمی‌گیرند و به دستور او کار می‌کنند. (خداوند) هر چه در مقابل و پشت سر آنهاست، می‌داند و شفاعت جز برای آنکه خداوند رضایت دهد نمی‌کنند و از ترس او در هراسند و هر که از آنها ادعای خدایی کند، پاداش او را جهنم قرار می‌دهیم و به همین ترتیب ستمکاران را پاداش خواهیم داد. (سوره انبیاء، آیه ۲۶ تا ۲۸)

معتقدیم هرکه ایشان را از مرتبه ای که خداوند به آنان عنایت نموده، پایین آورد و فضایلشان را انکار کند و یا یکی از آفریدگان را در فضیلت و کرامت از آنان بالاتر بداند و یا کسی را با اهل بیت O مساوی بداند، ملعون و منافق بوده و از مذهب حق خارج است و هیچ راهی به راستی و درستی برای او نیست.

و معتقدیم بی‌شک حسین ابن امیرالمؤمنین χ مظلومانه و با سعادت در راه خدا کشته شده و شهادت ایشان در راه احکام و مصالح و اموری است که قواعدش در «عالم ذر» از ابتدا برقرار بوده است؛ همانگونه که در رساله «اسرار الشهادة» به تفصیل شرح داده‌ام و هرکه ادعا کند ایشان کشته نشده؛ بلکه امر بر مردم مشتبه شده است، کافر و ملعون بوده و پلید و نجس است و خداوند در روز قیامت با او سخن نگفته، او را پاک نخواهد کرد و برایش عذابی بس بزرگ است؛^۱ چرا که بر خداوند و پیامبران خدا و رسول خدا ξ و امیرالمؤمنین π و امامان معصوم O دروغ بسته است.

اما در معاد اعتقاد داریم خداوند سبحان، اجساد و ارواح را محشور خواهد کرد و ارواح را در اجساد دنیوی که در این دنیا موجود بوده‌اند، در حالی که محسوس و قابل دیدن و لمس هستند، قرار می‌دهد و روز قیامت آن ارواح و اجساد را برانگیخته و ثواب و عقاب بر آن جاری خواهد کرد و هرکه معتقد باشد این بدن دنیایی که در دنیا موجود است، روز قیامت برانگیخته نخواهد شد، کافر و ملعون بوده و از شریعت اسلام بازگشته است ... بلکه آنچه روز قیامت محشور خواهد شد، همین بدن دنیوی است؛ اما بدن دنیوی بر صورت‌های مختلفی است از حسن و قبیح و غیر آن.^۲

۱- «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَرْكَبُهُمْ وَلَا يُعَذِّبُ أَلِيمٌ؛ آنان که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی معامله می‌کنند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با آنها صحبت نخواهد کرد و بدانها در روز قیامت نظر نخواهد نمود و از پلیدی گناه پاکشان نگرداند و برای آنها عذابی دردناک خواهد بود.» (سوره آل عمران، آیه ۷۷)

۲- الحجة البالغة، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

در ادامه می‌فرماید: «و معتقدیم در بین علمای مجتهد از اصحاب گذشته ما - که خداوند از آنان راضی شود - از زمان غیبت صغری تا غیبت کبری از ابتدا تا زمان ما، شخصیت‌هایی بوده؛ مانند شیخ مفید، علم الهدی، شیخ طوسی، ابن طاووس، محقق حلی، علامه حلی، ابن براج، شهیدین p و سایر عالمان و فقیهان که استوانه‌های دین و حاکمان بر مؤمنان بوده‌اند و بدون شک اطاعت از ایشان بر مقلدانشان واجب بوده و برای تقلید نکردن از آنها عذری در پیشگاه خداوند نخواهند داشت؛ همچنین بر جاهل واجب است از عالم سؤال خود را پرسیده و دینش را از او اخذ نماید و در عملش بر او اعتماد کند و گرنه عملش باطل و سعیش بی‌نتیجه است و عمل ما در کیفیت استنباط فروع احکام شرعی از دلیل‌های تفصیلی آن، همان روشی است که اصحاب مجتهدمان بر آن راه بوده و در کتاب‌های اصولی خود آن را تقریر کرده‌اند. آنچه برایت ذکر کردم آن است که بر آن معتقدم و هر که این طریق را انکار کند از دین خارج شده و بر سید مرسلین دروغ بسته است.

و آنچه در کلام تو بود - که خداوند تو را مستدام بداند - اینکه آنچه را که بر آن معتقدم، اثبات کرده و غیر آن را نفی کنم؛ جوابش این است که آنچه ما باور داریم، همان است که ذکر کرده و اثبات نمودیم و از ضرورت‌های دین دانسته می‌شود و انکار اموری که ذکر شد یا انکار ضرورت دین و یا انکار لوازم آن است و اما نفی غیر آنچه بدان معتقد هستیم، بدان باوری غیر از باورهایی که ذکر شد، بلاشک کفر است؛ چرا که غیر حق، چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

پس هر که در اعتقاداتی که ذکر نمودیم مخالف ماست، اگر بر این باور است که اعتقادات مذکور باطل است؛ شکی نیست که به خدا کفر ورزیده است و بیشتر مسائل دین اسلام را تکذیب نموده است. و اگر این عقاید را تصدیق می‌کند، پس چه مخالفتی با ما دارد؟ و چه نزاعی با ما دارد؟ پس اگر می‌گویند: تو در این ادعا دروغ‌گو بوده و قلبت با زبان مخالف است؛ در این صورت می‌گوییم، این سخن قول خداوند و

تبارک و تعالی را تکذیب می کند: II وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ
لَسْتُ مُؤْمِنًا^۱

سپس اینان گمان کرده اند از شیخ ما عباراتی را یافته اند که با عبارات مذکور منافات دارد، حال آنکه به ضرورت اسلام نزدشان ثابت گشته زمانی که متکلم، سخنی را تصدیق می کند، در آن کلام معنای عبارت آشکار است؛ بلکه باید گفت متکلم معنایی را از عبارت قصد نموده، که اهل فن و علم از معانی صحیح (لغات و کلمات) آن را می شناسند. پس واجب است سخن او را تصدیق کرده و تکذیب آن ممکن نیست؛ چرا که مراد متکلم از بیانش شناخته می شود و کلام وسیله ای است برای بیان مراد کسی که حاضر نیست و زمانی که متکلم حاضر بوده و مرادش را بیان نمود، تصدیق آن واجب و تکذیبش جایز نیست و گفتن این سخن که این مراد تو نیست یا من مراد تو را از آن سخن می دانم از سخیف ترین گفتارها و از شنیع ترین کارها و بلکه خارج شدن از ضرورت اسلام است. ^۲ تا انتهای فرمایش سید ع

عبارت دوم از مرحوم سید ع

اما عبارت دوم سید کاظم رشتی، ع سخنی است که در جلد اول مجموعه رسائل در پاسخ به پرسش هایی که جناب « امجد علی » می پرسد، بیان فرموده است:

امجد علی می پرسد: « غرض من از چهار پرسش مذکور این است که اولاً امتیاز روش شما از روش اخباری و اصولی را دانسته و بدانم این دو فرقه بر هفتاد و سه فرقه دیگر چه امتیازاتی دارند؟ »

سید ع بعد از چند سطر می فرماید: « و اما اینکه اخباری و اصولی را دو فرقه از هفتاد و سه فرقه قرار داده و روش ما را ممتاز از این دو قرار دادید؛ به گونه ای که گویا فرقه ای سوم بوده و راهی غیر از اصولی و اخباری را در پیش گرفته ایم، صحیح نیست. چگونه

۱- سوره نساء، آیه ۹۴

۲- الحجة البالغة، ص ۱۱۷ و ۱۱۸

ممکن است اخباری و اصولی از هفتاد و سه فرقه‌ای که پیامبر ذکر فرموده باشند و حال آنکه رسول خدا حکم نموده که همگی در آتش و هلاکت و کفر هستند، مگر یک فرقه از آنان. همانگونه که به اتفاق مسلمین، ایشان فرموده است: «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ الْبَاقُونَ كُلُّهُمْ فِي النَّارِ»^۱ به زودی اُمّت بر هفتاد و سه فرقه جدا خواهند شد، فرقه ای در بهشت بوده و باقی آنان همگی در آتش‌اند.

و چگونه ممکن است اخباری و اصولی را از این فرقه‌های مختلف قرار دهیم، در صورتی که نجات یکی از آن دو، مستلزم هلاکت دیگری است؛ با وجود اینکه پروردگار و پیامبرشان یکی و کتاب و قبله آنها هم یکی بوده و به دوازده امام معتقدند و همچنین دیگر اعمال و عباداتشان یکی است. همچنین اخباری و اصولی با چیزی که اجماع مسلمانان باشد، یا چیزی که اجماع فرقه اثناعشریه باشد، مخالفت ننموده‌اند تا حکم به کفر و خروجشان از مسلک امامیه بدھیم و بعضی از اختلافاتی که بین ایشان واقع شده، آنان را از یکی بودنشان خارج نمی‌کند؛ بلکه همه ایشان فرقه نجات یافته واحد هستند که از فرقه شیعه اثناعشریه شمرده می‌شوند.

سپس سید ع می‌فرماید: «همه آنان فرقه‌ای واحد از فرقه نجات یافته هستند و همگی در بهشت خواهند بود مگر به خاطر بدی اعمالشان یا فاسد شدن باطنشان؛ هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر با خداوند بزرگ و بلند مرتبه.

۱- این روایت از روایات مشهور بوده و عامه و خاصه در کتبشان نقل کرده اند: کتاب سلیم ابن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۱۶؛ کفایة الأثر، ص ۱۵۵؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۰۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۶۲؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۷۲؛ عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ۷۴؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۵۲۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، حلی، ص ۴۰۴؛ الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، ج ۲، ص ۳۷؛ عوالی النالی، ج ۱، ص ۸۳ و ج ۴، ص ۶۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۵۰؛ اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۱۹۱؛ الإنصاف فی النص علی الأئمة، بحرانی، ص ۴۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۱۲ و ج ۳۶، ص ۳۳۶

و اما روش ما در استنباط احکام الهی، همان روشی است که اصولی‌ها در استدلال به وسیله ادله اربعه از کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل و شهرت و استصحاب و أصالة البرائه و امثال اینها اختیار کرده‌اند.

به جز اینکه در هر یک از این امور، دلایلی از حکمت داریم که عقول نزد آن‌ها به حیرت افتاده و نفس‌ها نزد آن از خود بی‌خود می‌شود و هرکه به آن‌ها برسد در رشد و هدایت بوده و نیز هر که به آنچه گفتیم نرسد، راهی که فقهای مجتهد ما بر آن بوده و بین ایشان معمول شده را پیموده است و راهی که ذکر شد با آنچه فقها بیان کرده و تلاششان را مبذول نموده‌اند، مخالف نیست مگر اینکه اهل استنباط، ذوق‌های متفاوت و حرکات سریع، کند و متوسطی برای استنباط احکام داشته و برای هریک مبنایی مخصوص است و شرح مبنای آنها در اینجا موجب إطالة کلام می‌شود. « کلام سید ع به صورت خلاصه پایان یافت.

توضیح عبارت سید ع

هر کس در عبارت اول سید بزرگوار ع که امتحانش را پس داده، تأمل کند، متوجه می‌شود که چگونه توسط معاصران خود دچار بلا شده و چگونه با اموری که هر شیعه دوازده امامی از آن بی‌زاری می‌جوید، به او نسبت‌های ناروا و افترا زده‌اند. همانگونه، که بر شیخ احمد احسائی، π اموری مانند انکار معاد جسمانی یا انکار شق القمر را نسبت داده و مشهور کرده‌اند، آنچنان نسبت‌های بزرگی که نزدیک است آسمان‌ها به دلیل این سخنان از هم متلاشی گشته، زمین شکافته شده و کوه‌ها به شدت فرو ریزد. II تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَقَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا^۱ O

و مانند اینکه مخاطب در آیه II إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ O، مولایمان امیرالمؤمنین π بوده و ایشان در سوره ی توحید منظور و

۱- سوره مریم، آیه ۹۰

مقصود هستند و اینکه ضمایر قرآنی به ایشان برگشته و یا امامان حسین ابن علی ع به شهادت نرسیده؛ بلکه امر بر مردم مشتبه شده است و سخنانی امثال اینها که عرش خداوند رحمان را به لرزه می‌آورد و انس و جن از آن به خدا پناه می‌برند.

و اگر مردمان فرومایه این تهمت‌ها را علیه او مشهور نکرده و با آنچه که سزاوار ایشان نیست، بر او عیب نمی‌گذاشتند، دیگر تنظیم عباراتی در تنزیه خود و بیزاری جستن از آن امور زشت، لازم نبود. اگر به کتاب ایشان به نام «*دلیل المتحیرین*» نگاه کنی، بسیار متعجب شده و از رفتارهایی که اهل زمانش به قساوت با او داشته‌اند و او را دچار مصائب و آزارهای بسیار کرده و حتی از سوی فضلاء عصرش بر او فتنه‌ها و امتحان‌های فراوان جریان داده‌اند، بسیار متأسف و ناراحت خواهی شد. همانگونه که اهل شام بر جدش امیرالمؤمنین π ظلم فاحش و افتراهای گوناگون زدند که ایشان - نعوذ بالله - نماز نمی‌خواند و غسل جنابت نمی‌گیرد و او کسی است که در قتل خلیفه سوم همکاری کرده و یا به آن دستور داده است و هرچه در امکانشان بود از افترا و بهتان بر ایشان نسبت داده و احادیث فراوانی را از روی تزویر و خودنمایی جعل کرده و در شهرهای اسلامی و غیر آن مشهور کرده‌اند. لعنت خداوند بر آنان باد!

بسیار باعث تأسف است کسانی که ادعای ایمان و فضیلت دارند، چگونه بر مؤمنی مانند وی اموری نسبت می‌دهند که هرگز در تألیفاتش وجود نداشته و حتی تلویحاً هم به آنها اشاره نکرده است و هیچ اثری از آنها در مقالاتش نیست، تا بتوان با مدرک و اصل به آنها استناد کرد. چگونه به سخنان زشتی که دیگران نقل کرده‌اند، اعتماد کرده و آن را از مسلمات قرار داده و با آن سخنان درباره شیخ و سید، حکم کفر و خروج از دین داده‌اند.

به خدا پناه می‌برم، آیا در کتاب خدا به ما این گونه فرمان داده‌اند؟ یا رسول خدا ع و اهل بیت O این گونه امر نموده‌اند؟ آیا از شرع نبوی،

میزانی که بین حق و باطل چهار انگشت است به ما نرسیده است؛^۱ که هر چه با چشمانمان دیده و آن را مشاهده کرده‌ایم تصدیق کرده و هر چه شنیدیم نباید اعتماد نموده و تصدیق کرد؛ ملا رضا واعظ همدانی، در مجموعه‌ای به نام «هدیه النمله»، اموری را نقل و به شیخ احمد احسائی^ح نسبت داده و چه بسا بسیاری از فضلا به نسبت دادن و نقل نمودن وی اعتماد کرده‌اند ولی ما با دقت عبارات شیخ را با آنچه به او نسبت داده‌اند، مقایسه کردیم ولی هرگز چیزی از سخن حق ندیدیم؛ بلکه همه این نسبت‌ها را تنها افترا و دروغی محض یافتیم. البته چه بسا بعضی از این نسبت‌ها در سخنان حاج کریم خان و پسرش محمد خان یافته شود ولی انصاف نیست این سخنان به شیخ نسبت داده شود؛ این کار ظلم و تجاوزی بیش نیست. II وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۲

آشکار کردن حقیقت

بر این باوریم که شیخ اُوحد شیخ اُحمد ابن زین الدین احسائی^ح عالمی اصولی است، که روش او در استنباط همان روش اهل اجتهاد و تقلید در استنباط احکام است و ادله استنباط نزد وی چهار دلیل معروف همان کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل است، و به مقتضای شهرت و دلیل استصحاب و اصل برائت چنانچه در اصول و إجازات معروف بزرگان و علمای عصرش به وی اعم از علمای عراق مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء^ن در نجف و علامه سیدعلی صاحب ریاض^{II} در کربلا و علمای بحرین و قطیف آمده است، عمل می‌کند و همچنین همه شاگردان و فرزندان اصولی بوده و پا در جای پای او می‌نهند و همچنین آن چیزی که اخباری بودن شیخ و پیروانش را رد می‌کند، این

۱- «قَالَ الْحَسَنُ (ع) بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَرْبَعَةُ أَصَابِعَ مَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا؛ امام حسن (ع) می‌فرماید: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. آنچه با چشمانت می‌بینی حق است ولی با گوش‌هایت سخنان باطل زیادی را می‌شنوی.» (الخراج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۲)

۲- «و هیچ کس بار دیگری را به دوش نمی‌کشد.» (سوره انعام، آیه ۱۶۴)

است که هر یک از شاگردان و پیروان شیخ رساله‌ای عملیه غیر از رساله استادشان دارند؛ پس هنگامی که شیخ به پیشگاه پروردگارش منتقل شد، فرزند بزرگش شیخ علی نقی^۱ ۶ در کرمانشاه و ایران دارای مقلدان فراوانی شد و رساله‌ای غیر از رساله پدر داشت. همچنین شاگرد بزرگش سید امجد سید کاظم رشتی ع در کربلا و عراق و غیر آن دارای مقلد بوده و مرجع تقلید شد؛ که او نیز رساله‌ای عملیه غیر از رساله استادش داشت. علاوه بر این، سید رساله‌ای دیگر که بر رساله استادش «حیریه» حاشیه زده است، دارد که مانند استادش روش مجتهدان را در پیش گرفته است؛ همانگونه که در دو عبارت سابق به صورت صریح ذکر نمودیم.

یکی از شاگردان بزرگ شیخ، میرزا حسن، مشهور به گوهر ۶ بود که بعد از شیخ در کربلا و عراق و غیر آن مرجع تقلید بود؛ او نیز رساله‌ای عملیه غیر از رساله استادش داشته و همچنین دیگر شاگردان شیخ در ایران؛ مانند آخوند ملا محمد ممقانی حجت الاسلام^۲ ۶ در

۱- وی علامه ی بزرگوار و پرهیزگار، شیخ علی نقی فرزند شیخ احمد بن زین الدین أحسائی (اعلی الله مقامه) معروف به بدر الإیمان بود. او در بسیاری از سفرهای پدرش به عراق و ایران همراه پدر بوده و علاوه بر آن سفرهایی به تنهایی به برخی از شهرهای عراق و ایران داشته که در وصف پاره ای از آن ها ابیاتی نیز به نظم درآورده است. در مورد او گفته اند که ۱۲ هزار حدیث همراه با سند در حفظ داشته است و هیچ شعری در نزد او خوانده نمی شد مگر اینکه از ابتدا تا انتهای آن را باز می خواند و جمله ی پدر بزرگوارش در مورد او شهره است که فرموده: «علینقی أحفظ منی». تألیفات زیادی در معقول و منقول از او به یادگار مانده که از جمله آن ها نهج المحجة، مشرق الأنوار فی الحکمة، منهاج السالکین، کشکول در دو جلد و... می باشد. ایشان در سپیده دم روز یکشنبه ۲۳ ذی الحجة الحرام سال ۱۲۴۶ ه. ق در کرمانشاه به رحمت خدا شتافت و طبق وصیتش در خارج از شهر و در مسیر مسافران کربلاء به خاک سپرده شد و بعد از مرگ پدرش تنها پنج سال و یازده روز زندگی نمود. (نهج المحجة، ج ۱، ص ۴ و ۵؛ رجال خطی، شماره ۳۵۱۳؛ اجازات علامه کبیر آیت الله حاج میرزا موسی احقاقی قدس سره)

۱- مرحوم میرزا محمد بزرگ معروف به حجت الاسلام سرسلسله خاندان حجت الاسلام بود. ایشان در قریه «مقان» که تقریباً در ۵۰ کیلومتری جنوب شهر تبریز قرار دارد، دیده به جهان گشود. پس از طی مقدمات و سطوح در شهر تبریز عازم عتبات عالیات و حوزه های علمیه نجف و کربلاء گردید و پس از سال ها تحصیل و ریاضت و کسب فیوضات به درجه

آذربایجان مجتهد و مرجع شده و دارای رساله‌ای غیر از رساله استاد خود بود.

بعد از ایشان، سه فرزندش مولی حجت الاسلام میرزا حسین ممقانی 6 و مولی میرزا محمد تقی حجت الاسلام 6، صاحب کتاب «صحیفه الابرار» و مولی میرزا اسماعیل حجت الاسلام 6 که هر یک از ایشان فاضل و مجتهدی استوار بودند، همگی در آذربایجان مرجع تقلید شده و برای هر یک رساله‌ای عملیه مخصوص خود بود. و نیز حاج میرزا محمد شفیع ثقة الاسلام 6 در آذربایجان مجتهد بود و رساله‌ای مخصوص خود داشت؛ پس از ایشان فرزندش حاج میرزا موسی 6 و بعد از ایشان فرزند شهیدش حاج میرزا علی ثقة الاسلام 6 همگی مرجع تقلید بوده و هریک رساله عملیه مخصوص خود را دارا بودند. از شاگردان شیخ در شمال آذربایجان مراجع و مجتهدینی بودند از جمله مولی میرزا عبد الرحیم قره باغی 6 در «قره باغ» و مولی آقا علی اردبادی 6 در «اردباد» که هریک مجتهد و مرجع تقلید بوده و رساله‌هایی غیر از رساله استادشان داشته‌اند. علاوه بر این در شهرهای هند و أحساء و قطیف و بصره هم علما و فاضلانی مجتهد از پیروان شیخ احمد احسائی 7 بوده‌اند که هریک دارای رساله خاص بوده‌اند.

اجتهاد نائل آمد و در مصاحبت دو تن از هم مکتبان خود از راه کرمانشاه عازم وطن گردید ولی در شهر نام برده اتفاق عجیب و توفیقی عظیم برای وی رخ داد و آن تشرف او به مجلس درس شیخ اجل اوحد شیخ احمد احسائی (اعلی الله مقامه) بود. مرحوم حجت الاسلام می گوید: «مدت ۱۸ ماه در آن شهر و در آن محضر نورانی مشغول استفاده و استفاضه بودیم تا اینکه حضرت شیخ بزرگوار ما را احضار کرد و فرمود من شما را امروز در درجات علوم ظاهری و باطنی و احاطه بر علوم شریعت و ولایت و اسرار و آثار اهل بیت (علیهم السلام) در مقامی متعالی می بینم و به شما اجازه می دهیم به وطن خود باز گردید. «ایشان سی سال در مقام مرجعیت و اجتهاد و مبارزه بی امان با مخالفین دین و فرقه ضاله بابیه و بهائیه و ناصبیان با استواری و استقامت مشغول انجام وظایف مقدس خود بود که بالاخره در سال ۱۲۶۹ ه.ق دیده از جهان فروبست ولی به جای خود سه مشعل فروزان در علم و ادب و تقوی و اجتهاد و پارسایی به یادگار گذاشت. (جاودانگان تاریخ، ص ۹۳ با تلخیص)

و همه شاگردان و شاگردان شاگردان شیخ و علما و فاضلانی که از پیروان شیخ شمرده می‌شوند، در سرتاسر زمین هرکه از آنان مرجع تقلید بوده و مقلدانی داشته، برای خود رساله‌ای عملیه مخصوص خود داشتند که شامل نظرات و فتاوی خودشان بود و این شاگردان هیچیک از رساله «حیریه» و «صومیه» یا رساله «مناسک» شیخشان و استادشان پیروی نکرده و هرگز به آن عمل ننموده‌اند؛ چرا که همه ایشان اهل اجتهاد و تقلید بوده و تقلید ابتدایی از میت را جائز نمی‌دانسته‌اند و در اصول دین احدی از آنان حتی عوامشان تقلید نمی‌کنند؛ چرا که هرگز در اصول دین تقلید وجود ندارد.

پس معنای این که شاگردان شیخ تابع استادشان هستند، این است که آنان حکمت استادشان را بر حکمت ملاصدرا و غیر آن ترجیح داده و توحید شیخ را بر توحید دیگر حکیمان مقدم نموده‌اند و اینگونه به شیخ منسوب شده‌اند و گرنه آنها نه در اصول و نه در فروع هرگز از شیخشان تقلید نمی‌کنند.

و جد بزرگوارم میرزا محمد باقر اسکویی 6 اینچنین بود؛ ایشان بعد از استادش میرزا حسن گوهر 6 در عراق و ایران و فلاحیه و بصره و قطیف و غیر آن مرجع تقلید گشته و صاحب مقلدان فراوانی بود و رساله‌ای عملیه در عبادات و معاملات داشت. پس از ایشان پدر بزرگوارم 6 در عراق و ایران و به خصوص آذربایجان و اطراف آن و بصره و أحساء و غیر آن مرجع تقلید شده، دارای مقلدان فراوان و رساله‌ای عملیه غیر از رساله پدرش داشت و اگر احوال و روش همه شاگردان شیخ و پیروان ایشان در عالم را جستجو کنیم، به همین منوال بوده، و همانگونه که ذکر شد همگی به راه استادشان و بر روش استنباط بوده‌اند و همه ایشان از آنچه منافای دین و یا مخالف مذهب امامیه باشد، مانند استادشان پاک و مبری هستند و ایشان علما و مجتهدانی بودند که هریک در شهر و منطقه خود مرجع تقلید بوده و مقلدانشان به رأی و فتوای ایشان عمل می‌نمودند و آنان هرگز به رساله قبل از خود و یا به رساله استاد خود عمل نمی‌کردند.

شیخ در جلد دوم «جوامع الکلم» با صراحت به عدم جواز تقلید ابتدایی از مجتهد میت رأی داده و تقلید مفضول با وجود فاضل و أعلم را جائز ندانسته است و همه آنان نیز بر این روش بوده‌اند.

پس مشخص شد که این روش، روش عالمانی که پیرو شیخ اوحّد ۲ بوده‌اند، می‌باشد و معنای پیروی ایشان از شیخشان را نیز دانستیم. اما حاج کریم خان کرمانی از شاگردان شیخ احمد احسائی ۲ نبوده و هرکه او را از شاگردان شیخ قلمداد کند، مرتکب اشتباهی واضح شده که ناشی از کم اطلاعی است؛ چرا که او از شاگردان سید کاظم رشتی ۳ است؛ به این معنا که مدتی در بحث وی حاضر شد، ولی موفق نشد از استادش در علم روایه و درایه کسب اجازه کند. وی در صفحه ۹ از کتاب «فصل الخطاب» به صورت صریح به این مطلب اعتراف کرده است. آنجا که اجازه خود را از ملاحسین کنجوی و ملاشریف کرمانی که هر دو از سید اجازه داشته‌اند، بیان می‌کند و پس از آن اجازه سید به آن دو را به دلیل برکت و خوش یُمی نقل می‌کند. باید توجه کرد که وی اگر از سید ۳ اجازه داشت حتماً آن را ذکر کرده و به آن مباهات و افتخار می‌کرد و آن اجازاتی که شاگردان و فرزندان او رواج داده‌اند، همگی جعلی و دروغ از روی خودنمایی بوده و هیچ اصلی ندارد و ما اصل و فرع وی را شناخته و از کتاب‌ها و سخنان باطلش اطلاع کاملی داریم که نیازی به ذکر آنها نیست.

راه و روش حاج کریم خان کرمانی در بسیاری از امور شبیه به محدثان بوده است؛ چرا که وی به اجتهاد و تقلید اعتقاد نداشته است. او در ابتدای کتاب «فصل الخطاب» می‌گوید: «واجب تقلید از آل محمد است.»^۱ و همچنین ادله اصولی را چهارتا ندانسته و نزد وی استصحاب، قیاس است. همانگونه که در اول کتاب فصل الخطاب ذکر کرده است. هم چنین همانگونه که از عباراتش بر می‌آید، حاج کریم خان بر مذهب مصوّبه بوده و بر تخطئه اعتقادی ندارد؛ برخلاف راه

۱- «فالواجب تقلید آل محمد علیهم السلام و قد قال الله جلّ و عزّ فی کتابه اطیعوا الله لانه خالقکم و ربکم ...» (فصل الخطاب، ص ۳)

شیخ احمد احسائی τ و تابعینش؛ و نیز حکمت کریم خان هماهنگ با حکمت ملاصدرا و غیر آن است؛ چرا که در آخر حاشیه مشاعر ملاصدرا می نویسد: «و بدان من در آشکار نمودن حق ملاصدرا قصوری نداشتم، مگر اینکه ملاصدرا از اهل وحدت وجود بوده است. «و وی به روش ضرار و یاران او به وحدت موجود اعتقاد دارد. هرکه به کتاب «مصابح المنیر» و «حق الیقین» که دو کتاب علمی راجع به حکمت الهیه از جدم در شرح «الفصول المهمة» حاج کریم خان کرمانی است، مراجعه کند؛ راستی سخن مرا فهمیده و متوجه می شود که آرای کریم خان برخلاف نظرات شیخ احمد احسائی τ بوده و این سخن که وی پیرو حکمت شیخ است، سخنی گزاف است و همچنین می فهمد که وی در گفتار خود دچار تناقضاتی شده، به گونه ای که لازمه تحقیقات او، اعتقاد به وحدت موجود است.

حاج کریم خان رساله ای عملیه در فقه دارد، که آن را «الجامع» نامیده است و فتاوایش را با عنوان «رُوی» ذکر کرده، سپس متن روایت را بدون هیچ تغییر و تصرفی آورده است.^۱ هم چنین در این کتاب روایاتی شاذ و فتاوایی غریب و خلاف قاعده که بین اصحاب معمول نیست را ذکر نموده است و فرزندان و پیروانش تا حالا به این رساله عمل می کنند؛ به گونه ای که حاج زین العابدین خان (از نوادگان کریم خان) در جواب یک مرد تاجر از خانواده بافتچی که از او درباره تکلیف می پرسد، اینچنین جواب می دهد: «عمل امروز، عمل به کتاب الجامع است.»

۱- حاج کریم خان کرمانی همانگونه که مصنف فرموده در تمامی کتاب الجامع فتاوی خودش را بر خلاف روش معمول فقهاء، بدون بررسی دقیق روایت و ذکر فتوا و ادله آن خود روایت را با عبارت رُوی آورده است: مثلاً در صفحه ۳۱ کتاب الجامع چنین آورده است: «رُوی انه لا بأس بجعل شعر الخنزیر حبلاً یستقی به الماء و یتوضأ به و یشرب؛ روایت شده که قرار دادن موی خوک به عنوان ریسمان که در سطل آب چاه استفاده شده و از آن آب وضو گرفته شده یا نوشیده شود، اشکالی ندارد.»

می گویم: پس اگر ایشان از میت تقلید کرده؛ یعنی با آنکه صاحب کتاب جامع دهها سال پیش از دنیا رفته است، به این کتاب عمل می‌کنند و به اجتهاد و تقلید معتقد نیستند، باید از شیخ احمد تقلید کرده و به رساله «حیدریه» و «صومیه» او عمل نمایند. این دو رساله در جلد دوم از جوامع الکلم و رساله ی حج چاپ شده است.

باید پرسید چگونه به فقه و رسائل شیخ عمل نمی‌کنند، ولی ادعای پیروی از او را دارند؟ اکنون که متوجه شدیم، آنان در فقه و عقاید و در حکمت الهی همانگونه که توضیح داده شد، مخالفت‌های جدی با آرای شیخ دارند، پس موالات و پیروی آنان از شیخ در چه چیزی است؟ از این مورد و امثال آن آشکار می‌شود که اینان مدعی اسم شیخ شده و پیروی از آن را برای اهداف دنیایی و مقاصدشان برگزیده‌اند و هرگز در هیچ چیزی پیرو شیخ نیستند.

از ادعای اینان، برای بسیاری از فضلا و عوام امر مشتبه شده است، هنگامی که مطلبی مخالف با مذهب و طریقت حق در کتاب‌های آنان را می‌بینند، می‌گویند این از شیخ آنان یعنی از شیخ احمد صادر شده است و آن مطالب را بر شیخ احمد احساسی τ و پیروان او نسبت می‌دهند. بیشتر جسارت‌ها و گستاخی‌هایی که به شیخ شده است به دلیل کتاب‌های حاج محمد کریم خان و پیروانش بوده و گرنه رساله‌های شیخ و رساله‌های همه شاگردان و پیروانشان در همه مناطق، خالی و عاری از هر چیزی است که با دین یا مذهب امامیه منافات داشته باشد و خلاصه کلام این که حاج کریم خان و پیروان او به تنهایی فرقه‌ای از فرقه‌های امامیه هستند و از پیروان شیخ اوحد احساسی τ شمرده نشده و به آنان شیخیه گفته نمی‌شود؛ چرا که همانگونه که گذشت نه در عقائد، و نه در طریقت و نه در حکمت الهی با شیخ τ موافق نیستند.

هرکس به کتاب‌های «ارشاد العوام» و «الفطرة السلیمة» حاج کریم خان و رساله «شرح الحدیثین» و «مصباح السالکین» پسرش حاج محمد خان و کتاب «الجامع» که ذکر شد دست یابد، هیچ تردید و شکی در آنچه ذکر نمودیم برایش باقی نخواهد نمود. پس هرکه از فضلا یا غیرانها بر مطلبی خلاف یا بدعتی در آثار این فرقه آگاهی

یابد، باید گناه آن را به پای بدعت‌گذارنده نوشته و حق و انصاف نیست که آن را به شیخ اوحد τ یا پیروان ایشان نسبت دهد.

نویسنده این مختصر، خادم الشریعة الغراء علی بن موسی حائری بر مسلک و روش پدر و جدّ علامه‌ام، قدم نهاده و از هر عقیده فاسد یا مسلک یا فقه و یا غیر آن که کریم خان و پیروانش معتقد شده اند، بیزاری می‌جویم.

نگارنده این سطور همه دروس سطح و متون آن مانند صرف، نحو، منطق، معانی، بیان، اصول و فقه تا پایان همه کتاب‌ها و شرح فوائد، شرح عرشیه و شرح مشاعر در حکمت الهی را نزد پدرم خوانده و از ثمره تحقیقاتش آنچه را روایت نموده‌ام، بهره‌ها بردم تا بعد از آن به من اجازه‌ای مفصل در علم درایت و روایت عطا نمود و وکالت مطلق و عام در نیابت را به من بخشیدند. بعد از آن در سال ۱۳۲۴ ه.ق به نجف اشرف منتقل شدم که در آن هنگام بیست ساله بودم و در درس اصول و فقه شیخ الشریعه اصفهانی ع حاضر گشته و تقریراتم را از دروس آن دانشمند بزرگ به ایشان ابراز نمودم، که ایشان در نهایت به بنده اجازه دادند.

در محضر رئیس العلماء و المجتهدین، ملا محمد کاظم خراسانی ع اصول و خارج کفایه و همچنین خارج فقه از کتاب‌های رهن و طهارت شیخ اعظم انصاری ع را درس خواندم و علاوه بر این دو، در درس سید علما و استوانه علم و حکمت، مولی سید مصطفی قاسانی ع نیز شرکت نمودم و ایشان اجازه‌ای مفصل به بنده دادند. از محضر فاضل علام و مجتهد بزرگوار مولی آخوند ملا محمد علی خوانساری ع نیز استفاده نمودم. همچنین در درس حکمت منظومه سبزواری نزد یکی از برجسته‌ترین و سرشناس‌ترین دانشمندان عصر، شیخ معتمد، حاج شیخ محمد حسن طوسی ع نیز حضور داشتم، که ایشان نیز اجازه‌ای مفصل در درایت و روایت به من عطا کردند و غیر از ایشان در درس بعضی از فضلاء نجف نیز حاضر گشتم.

همه ایشان اساتید بزرگ و مشایخ بزرگوار بنده هستند که در محضرشان شاگردی کرده و در خدمتشان به ثمرات تحقیقی بسیاری دست یافته‌ام؛ استفاده‌های بسیار از محضرشان کسب کرده و به آنچه به لطف و

برکاتشان بود، رسیده‌ام و آنان دانشمندانی استوار و سرشناس و مردانی بزرگ و در عصر خود بی‌نظیر بودند. در اصول و فقه، روش من، روش آنان و مسلک از مسلک آنان بوده و بر دین و راه آنان هستم.

حمد و سپاس خدا را که ما را به این راه هدایت نمود و اگر هدایت خداوند نبود، هدایت نمی‌شدیم و درود و سلام بر اولیای خداوند و امینان او حضرت محمد ﷺ و خاندان ایشان و نفرین همیشگی بر مخالفان و ظالمان و دشمنان ایشان که دشمنان خدا هستند.

نگارش این کتاب در روز دهم ماه رمضان سال ۱۳۵۴ ه.ق به پایان رسید. خداوند را شکرگزارم و بر محمد و آل محمد درود می‌فرستم و از گناهان خویش استغفار می‌کنم. احقر فانی «علی بن موسی بن محمد باقر بن محمد سلیم الحائری الاسکویی» خداوند همه ی ایشان را مورد رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ارفع
- نهج البلاغه
- ۱. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، نشر اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵ ق.
- ۲. الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ طبرسی، احمد بن علی، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
- ۳. احقاق الحق؛ احقاقی، میرزا موسی، انتشارات روشن ضمیر، تهران، ۱۳۹۲ ش.
- ۴. اخلاق در آیین هندو؛ غلامی، رضا، مجله ماه دین، شماره ۳۲، خرداد ۱۳۷۹ ش.
- ۵. ارشاد العوام؛ کرمانی، حاج محمد کریم خان، چاپخانه سعادت، کرمان، بی تا.
- ۶. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ مفید، محمد بن محمد، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۷. اسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۸. الأصول الستة عشر؛ عده ای از علماء، مؤسسة دار الحديث الثقافیه، قم، ۱۴۲۳ ق.
- ۹. اعجاز و شگفتی های علمی قرآن؛ رضایی اصفهانی، محمد علی، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۹۱ ش.
- ۱۰. إعلام الوری بأعلام الهدی؛ طبرسی، فضل بن حسن، نشر اسلامی، تهران، ۱۳۹۰ ق.
- ۱۱. الإقبال بالأعمال الحسنة فیما يعمل مرّة فی السنة؛ سید ابن طاووس، علی بن موسی، مکتب الاعلام الإسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۲. إلزام الناصب فی اثبات حجة الغائب (عجل الله تعالی فرجه)؛ یزدی حائری، علی، به تصحیح عاشور علی، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

١٣. الأمالي (للطوسي)؛ طوسی، محمد بن الحسن، دار الثقافة، قم، ١٤١٤ق.
١٤. الأمالي (للمفيد)؛ مفید، محمد بن محمد، کنگره شیخ مفید، قم، ١٤١٣ق.
١٥. الأمالي (للمصدق)؛ ابن بابویه، محمد بن علی، نشر کتابچی، تهران، ١٣٧٦ش.
١٦. الإمامة و التبصرة من الحيرة؛ ابن بابویه، علی بن حسین، مدرسة الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، قم، ١٤٠٤ق.
١٧. الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)؛ بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ترجمه رسولی محلاتی، نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ١٣٧٨ق.
١٨. بحار الأنوار؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٠٣ق.
١٩. البدايه و النهايه؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، انتشارات دارالفکر، بیروت، ١٤٠٧ق.
٢٠. البراهین القاطعه؛ استرآبادی، محمد جعفر، بوستان کتاب، قم، ١٣٨٤ش.
٢١. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلی الله علیهم)؛ صفار، محمد بن حسن، مكتبة آيت الله مرعشي نجفی، قم، ١٤٠٤ق.
٢٢. تاريخ الأمم و الملوك؛ طبری، محمد بن جریر، دار التراث العربی، بیروت، ١٣٨٧ق.
٢٣. تاريخ ايران؛ مالکوم، سرجان، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، انتشارات افسون، تهران، ١٣٨٠ش.
٢٤. التبیان فی تفسیر القرآن؛ طوسی، محمد بن الحسن، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا
٢٥. تحف العقول؛ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، جامعه مدرسین، قم، ١٤٠٤ق.
٢٦. تراث شیخ الأوحّد؛ أحسانی، احمد بن زین الدین، مؤسسة الإحقاقی للطباعة و النشر، بیروت، ٢٠١١م.

۲۷. **تصحیح الاعتقاد؛ مفید**، محمد بن محمد، با تصحیح حسین درگاهی، چاپ کنگره شیخ مفید، تهران، ۱۴۱۳ ق.
۲۸. **تفسیر قمی؛ قمی**، علی بن ابراهیم، انتشارات دار الکتب اسلامی، قم، ۱۳۶۷ ش.
۲۹. **تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)؛ فخر رازی**، محمد بن عمر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۳۰. **تفسیر نور؛ قرائتی**، محسن، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۳۱. **تهذیب الأحکام؛ طوسی**، محمد بن الحسن، به تحقیق حسن الموسوی الخرسان، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۳۲. **جامع الأخبار؛ شعیری**، محمد بن محمد، مطبعة حیدریه، نجف، بی تا.
۳۳. **الجامع فی الأحکام؛ کرمانی**، حاج محمد کریم خان، چاپخانه سعادت، کرمان، بی تا.
۳۴. **الجامع لأحكام القرآن؛ قرطبی**، محمد بن احمد، نشر ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۳۵. **جَنَّةُ الْأَمَانِ الْوَاقِيَةِ وَ جَنَّةُ الْأَمَانِ الْبَاقِيَةِ (مصباح كفعمی)؛ كفعمی**، ابراهیم بن علی، منشورات الرضی و منشورات زاهدی، قم، بی تا
۳۶. **الحديقة الهلالية؛ بهایی**، محمد بن حسین، مؤسسة آل البيت، قم، ۱۴۱۰ ق.
۳۷. **حياة القلوب؛ مجلسی**، محمد باقر بن محمدتقی، نشر سرور، قم، ۱۳۸۴ ش.
۳۸. **الخرائج و الجرائح؛ قطب الدین راوندی**، سعید بن هبة الله، مؤسسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۳۹. **الخصال؛ ابن بابویه**، محمد بن علی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش.
۴۰. **خصائص الأئمة عليهم السلام**، شریف الرضی، محمد بن حسین، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۴۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ جمعی از محققین، انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
۴۲. الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ سیوطی، جلال الدین، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۴۳. دلائل الإمامة؛ طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، نشر بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.
۴۴. دلائل الصدق لنهج الحق؛ مظفر نجفی، محمد حسن، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۲۲ ق.
۴۵. دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ خفاجی، عبد المنعم، دار ابن زیدون، بیروت، بی تا
۴۶. ذکرى الشيعة فى احكام الشريعة؛ مکی (شهید اول)، محمد بن محمد، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۳۷۷ ش.
۴۷. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین؛ قتال نیشابوری، محمد بن احمد، انتشارات رضی، قم، ۱۳۷۵ ش.
۴۸. سبیل الهدی و الرشاد فی سيرة خير العباد؛ صالحی شامی، محمد بن یوسف، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۴۹. شرح الکافی الأصول و الروضة؛ مازندرانی، محمد صالح بن احمد، المكتبة الاسلاميه، تهران، ۱۳۸۲ ق.
۵۰. شرح المواقف؛ جرجانی، سید شریف، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۵۱. شرح حال رجال ایران؛ بامداد، مهدی، نشر زوار، تهران، ۱۳۴۷ ش.
۵۲. شریعت در آیینہ معرفت؛ جوادی آملی، عبد الله، به تحقیق حمید پارسانی، نشر اسراء، قم، ۱۳۸۷ ش.
۵۳. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ حسکانی، عبید الله بن احمد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، تهران، ۱۴۱۱ ق.
۵۴. صحیح بخاری؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۲۳ ق.

٥٥. **صحيح مسلم؛** قشيري نيشابوري، مسلم بن حجاج، به تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، بي تا
٥٦. **الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم؛** عاملی نباطی، علی بن محمد بن علی، مكتبة حيدرية، نجف، ١٣٨٤ ق.
٥٧. **الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف؛** ابن طاووس، علی بن موسى، نشر خيام، قم، ١٤٠٠ ق.
٥٨. **علل الشرائع؛** ابن بابويه، محمد بن علی، كتاب فروشی داوری، قم، ١٣٨٥ ش.
٥٩. **عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار؛** ابن بطريق، يحيى بن حسن، جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٧ ق.
٦٠. **عوالي اللئالي العزیزية في الأحاديث الدينية؛** ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، دار سيد الشهداء للطباعة و النشر، قم، ١٤٠٥ ق.
٦١. **عيون أخبار الرضا (عليه السلام)؛** ابن بابويه، محمد بن علی، نشر جهان، تهران، ١٣٧٨ ق.
٦٢. **عيون الحكم و المواعظ؛** ليثی واسطی، علی بن محمد، انتشارات دار الحديث، قم، ١٣٧٦ ش.
٦٣. **غرر الأخبار؛** ديلمی، حسن بن محمد، انتشارات دليل ما، قم، ١٤٢٧ ق.
٦٤. **غرر الحكم و درر الكلم؛** تميمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دار الكتب الإسلامية، قم، ١٤١٠ ق.
٦٥. **غياث اللغات؛** رامپوری، محمد بن جلال الدين، به كوشش منصور ثروت، نشر اميركبير، تهران، ١٣٩٣ ش.
٦٦. **الغيبة للنعماني؛** ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، نشر صدوق، تهران، ١٣٩٧ ق.
٦٧. **الغيبة؛** طوسی، محمد بن الحسن، دار المعارف الاسلاميه، قم، ١٤١١ ق.
٦٨. **الفصول المختارة؛** مفيد، محمد بن محمد، كنزگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ ق.

٦٩. **الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)؛** شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام، قم، ١٤١٨ ق.
٧٠. **قاموس الرجال؛** تستري، محمد تقى، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٣٨٦ ش.
٧١. **قرب الإسناد؛** حميرى، عبد الله بن جعفر، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، قم، ١٤١٣ ق.
٧٢. **قصص الأنبياء؛** قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، مركز پژوهش هاى اسلامي، مشهد، ١٤٠٩ ق.
٧٣. **كشف المراد؛** حلى (علامه حلى)، حسن بن يوسف، به تحقيق حسن زاده آملی، مؤسسة النشر الاسلامي، قم ١٤٣٣ ق.
٧٤. **الكشكول؛** بهائى، محمد بن حسين، انتشارات اعلمى، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٧٥. **كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال؛** هندی، علاء الدين، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠١ ق.
٧٦. **الكافي؛** كليني، محمد بن يعقوب، انتشارات دار الحديث، قم، ١٤٢٩ ق.
٧٧. **كتاب سليم بن قيس الهلالي؛** هلالى، سليم بن قيس، نشر الهادى، قم، ١٤٠٥ ق.
٧٨. **كشف الغمة في معرفة الأئمة؛** اربلى، على بن عيسى، نشر بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ ق.
٧٩. **كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر؛** خزاز رازى، على بن محمد، نشر بيدار، قم، ١٤٠١ ق.
٨٠. **كمال الدين و تمام النعمة؛** ابن بابويه، محمد بن على، نشر اسلاميه، تهران، ١٣٩٥ ق.
٨١. **كنز الفوائد؛** كراجكى، محمد بن على، دار الذخائر، قم، ١٤١٠ ق.
٨٢. **لوامع صاحبقرانى (شرح فقيه)؛** مجلسى، محمدتقى بن مقصودعلى، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٤١٤ ق.

٨٣. المآثر و الآثار؛ اعتماد السلطنة، محمد حسن خان، نشر سنایی، تهران، ١٣٦٢ ش.
٨٤. مجمع البيان في تفسير القرآن؛ طبرسی، فضل بن حسن، نشر ناصر خسرو، تهران، ١٣٧٢ ش.
٨٥. المحاسن؛ برقی، احمد بن محمد بن خالد، دار الكتب الإسلامية، قم، ١٣٧١ ق.
٨٦. المختصر النافع؛ حلی (محقق حلی)، جعفر بن حسن، مؤسسه بعثت، قم، ١٤٠٢ ق.
٨٧. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، دارالکتب اسلامی، تهران، ١٤٠٤ ق.
٨٨. المزار الكبير؛ ابن مشهدي، محمد بن جعفر، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ١٤١٩ ق.
٨٩. المستدرک علی الصحیحین؛ نیشابوری، محمد بن عبد الله، دار الكتب العلمیه، بیروت، ١٤١١ ق.
٩٠. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ نوری، حسین بن محمد تقی، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤٠٨ ق.
٩١. مسند احمد حنبل؛ شیبانی، احمد بن حنبل، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ١٤١٥.
٩٢. مصباح السالکین؛ کرمانی، حاج محمد خان، چاپخانه سعادت، کرمان، ١٣٧٦ ق.
٩٣. مصباح المتجهد و سلاح المتعبّد؛ طوسی، محمد بن الحسن، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ١٤١١ ق.
٩٤. معانی الأخبار؛ ابن بابویه، محمد بن علی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ١٤٠٣ ق.
٩٥. المعجم الوسیط؛ ابراهیم انیس و دیگران، نشر اسلامی، تهران، ١٣٨٧ ش.
٩٦. مفاتیح الجنان؛ قمی، شیخ عباس، اسوه، قم، بی تا
٩٧. مکارم الآثار؛ معلم حبیب آبادی، میرزا محمد علی، نشر نفائس مخطوطات، اصفهان، ١٣٧٧ ق.

٩٨. مكاتيب الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ احمدى ميانجى، على، نشر دار الحديث، قم، ١٤١٩ ق.
٩٩. من لا يحضره الفقيه؛ ابن بابويه، محمد بن على، دفتر انتشارات اسلامى، قم، ١٤١٣ ق.
١٠٠. مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)؛ ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن على، نشر علامه، قم، ١٣٧٩ ق.
١٠١. منتهى المطلب فى تحقيق المذهب؛ حلى (علامه حلى)، حسن بن يوسف، انتشارات مجمع مباحث اسلامى، مشهد، ١٤١٢ ق.
١٠٢. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة؛ هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله، مكتبة الاسلاميه، تهران، ١٤٠٠ ق.
١٠٣. ناسخ التواريخ؛ سپهر، محمد تقى، به كوشش جهانگير قائم مقامى، نشر اميركبير، تهران، ١٣٣٧ ش.
١٠٤. نوادر الأخبار فيما يتعلق بأصول الدين؛ فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، تهران، ١٣٧١ ش.
١٠٥. نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ شريف الرضى، محمد بن حسين، نشر هجرت، قم، ١٤١٤ ق.
١٠٦. نهج الحق و كشف الصدق؛ علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، دارالكتاب اللبنانى، بيروت، ١٩٨٢ م.
١٠٧. نهج المحجة؛ أحساينى، على نقى بن احمد، مطبعة العدل الإسلامى، مشهد، بى تا
١٠٨. الوافي؛ فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، نشر كتابخانه امام امير المؤمنين (ع)، اصفهان، ١٤٠٦ ق.
١٠٩. وسائل الشيعة؛ شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٩ ق.